



۱۳۵۷.۵
۱۳۵۷

شماره ۱۹ مارس ۱۳۵۷

پیام جهانی

یادداشت ماه

شماره، نوروزی پیام بهائی که اینک در دست دارید در روزهای تدوین می‌شود که بخشی از جهان را برف و سرما فراگرفته و هوای سرد قطبی همراه با بادهای تند و طوفان‌های پرغرش، شهرها و روستاها را در پنجه، نیرومند خود اسیر کرده‌است. از پس این کوههای یخ اثری از گرما و حرارت دیده نمی‌شود، در زمین پوشیده از برف نشانی از گل و گیاهی نیست، و گوئی هرگز خورشیدی در این آسمان، که اینک از ابرهای تیره، زمستانی پوشانده شده، وجود نداشته است. مردمان، سر در گریبان، از بیم سرما به خانه‌های خود پناه می‌برند و گاه با احتیاط و امید از پنجره بیرون را می‌نگرند که آیا باز هم برف و طوفانی در راه هست که زندگانی را از این هم سخت‌تر سازد یا نه. اما همگان بدل و جان می‌دانند که این سرما و تاریکی پایدار نیست. خورشید دلفروز سرانجام ابرهای تیره را خواهد شکافت، تا یکی دو ماه دیگر زمین و زمان غرق گل و سبزه خواهد شد، مرغان چمن تغمه‌ها سرخواهند داد، و کودکان و نوجوانان شادی‌کنان و پای‌کوبان با غلغله، جانبخش خود زندگی را زیباتر خواهند کرد.

و چنین است ناپایداری زمستان تیره، ظلم و ستم، سستی گرفتن چنگال اهریمنی جنگ، و پایان یافتن طوفان‌های وحشت‌زای تعصب و تیره دلی، که دیر یا زود از پای درآمده جای خود را به بهار خرم صلح و آشتی خواهند داد. روزگاری که تعالیم جهان افروز بهائی عالمگیر شود و برای همیشه زمستان بیگانگی را از جهان براند.

نوروز بر شما فرخنده و پیروز باد.

فهرست مندرجات

عید آمد	از آثار مقدسه / ۳
خوش بحال غنچه‌های نیمه باز	پیام‌های بیت عدل اعظم / ۵
نخستین شکوفه‌های بهاری	ترانه بهاری / ۶
گذشت زمانه	آمد نوروز هم از بامداد ... / ۷
درخت غنچه برآورد	به امید بهاری تازه‌تر / ۹
موکب نوروز / ۳۱	سال‌های پر اضطراب پایان قرن / ۱۰
همسفر (بقیه) ۳۵	ماه اسفند رو به پایان است / ۱۳
زردشت و دین او (۲) / ۴۲	حکایت پنج نوروز / ۱۴
در شکوه و شکفتی‌های میعاد (۱۵) / ۴۸	نوروز و چهارشنبه سوری، آشنائی با
پرواز با خورشید / ۵۲	فرهنگ عامیانه، ایران / ۱۷
معرفی کتاب / ۵۳	همسفر / ۲۳
نامه‌های خوانندگان / ۵۶	اشعار بهار و نوروز:
اخبار و بشارات جهان بهائی / ۶۰	با تو ای نوروز

دل جان به ذکر عزیزان مهربان مانند چمن گلزار گلشن *

ای یاوران عجب لبتا، دوستان قدیم یاران دیرین، شب روز خلوتخانه دل این سجون به نور یاد یاران
روشن و ساحت جان دل به ذکر عزیزان مهربان مانند چمن گلزار و گلشن، چه نویسم و چه اندیشم و چه شرح دهم،
مشامم از نغمه ریاض محبتستان معطر است و معنبر و دلم از نور نیت قلوبان شاد و خشمم، زیرا آستان مقدس را
بندگان دیرنسیده و خلوتگاه احدیت را محرم و محرم و همیشین، لسان ملا اعلیٰ به ذکر شما مشغول و زبان چهل ملکوت
ابجی تحسین با نواف، شکر کنید خدا را که مورد چنین الطاف و مشمول چنین اعطاف، امید از الطاف خداوند مجید
چنان است که روز به روز روشنتر گردید و بر شور و وله و شوق و جذب بهینر آید.

ای یاران الهی فیض نامتناهی است و موهبت جمال قدم عزت ابدیه جهان آسمانی، پر تو عنایتش از افق آفتاب
لایح و کوکب رحمتش در اوج سرمدیت ساطع، اجای خویش را به خلعتی آرایش داده که زیبایش آفرینش گشته، مهر
هدایت کبری بر سر نهاده و دروای موهبت عظمی در بر نموده، حصیر عبودیت را بغضه سریر سلطنت فرموده و ضعیف بن گئی
اوج عزت سرمدیت فرموده، در سمدی عنایتی و در نفیسی موهبتی و در هر روزی نور روزی و در هر شامی کامی مقدر،
این عطا یا و این احسان بی پایان است هنمیا کلم یا اجناد الله.

ای مُتدیان به نور هدای، شمع هدی روشن است و افق اعلیٰ به نور جمال اهی ساطع و لامع و مشرق به
آفاق اتم، پر تو تجلی چون بارقه صبح منتشر گشت و اشراقش بر بصیرت زد بر بصیر و بصیرتی که قوت مشاهده داشت
روشن گشت و هر ضعیف البصری و قلیل البصیرتی چون قوت مشاهده داشت دیده بر بست و مانند خاشاک در حفره
ظلمات خنید، اسجد لله که قوه با صرّه آن یاران شدید بود که مشاهده شمس تقویت کرد و معشایان مستعد بود که

ندای ربی ال‌اعلیٰ شنید و دغل عون و صون جمال الهی درآمد . بهکام شکر و ثناست و وقت تنائش و
بی‌مستی و عینکیم بجهت و نشنا .

ای اجبای الهی و اما رحمن . حمد خدا که صبح میسر در آن قلمیم و مید و ندای حق رسید . هر چه بینا
پرتو انوار بدید و هر کوشش شنوای آن آهنگ ملا اعلیٰ بشنید ، بساط صرمان منطوی شد و مژده وصل کوشند
هر قریب و بعید شد . افق امکان مطلع انوار گشت و جمال الهی ظاهر و آشکار شد . شمس حقیقت طلوع نمود
و ظلمت ضلالت غروب کرد . بهار روحانی شد و گل‌های معانی شکفت . طرف چمن بسبزه نوخیزترین
یافت و نفحات قدس مشام حار را مشکبار نمود . سلطان گل‌نرخ برافروخت و پرده و حجاب بویخت ، مهر
پادشاهی الهی نهاد و بر سر سلطنت ابدی استقرار یافت . مرغان گلشن به وجد و طرب آمدند و نغمه و آهنگی بلند
نمودند که ملا اعلیٰ را به روح و ریحان آوردند . احمد نه شام مرغان آن چمنسید و بندگان آن گلشن . حمد کنید خدا را
تا مؤید به شناساری گردید که آوازه اش در جهان الهی تا ابد الابد و لوله و شادمانی در عالم امکانی اندازد و دست
علی و اتم در اعصار آینه لسان تقدیس کشایند و مدح و ستایش نمایند و زبان را به نفوس آرایش دهند و چون نام
شمار ذکر شود سامع و ماطق به جوشش خروش آیند و رقص و طرب کنند و به نام محبت الله برهنه و زنده و از حرارت عشق کجانه
و « یا لیستنی کنت معهم و افوز فوزاً عظیماً » بر زبان رانند .

ای یایران عبد البها . نغماتی که از جنس روحانی آن یاران الهی صادر قلوب مشتاقان را به وجد و طرب آورد .
باغبان احدیت در خیابانهای قلوب چنان به طراچی ریاحین معارف پرداخته که غبطه حدائق امکان گشته و در چمنستان
اسرار حکمت البیه چنان شکفته که نفحات قدسش آفاق را مطهر نموده این چه موهبت است و این چه فضل و رحمت . سبحان
من افاض علی حدائق القلوب بر شماتت سبحان الرحمة و الکرم و الجود سبحان من زین ریاض النعوس با واد و ازاد
تخیر الالباب و العقول .

پیام‌های پیت عدل اعظم الهی

۲۵ دسامبر ۱۹۹۵

یاران عزیز مجتمع در کنفرانس ملی جوانان
بهائی در دالاس، تکزاس

تحیات مشتاقانه و محبت صمیمانه، خود را
به آن عزیزان ابلاغ می‌نمایم.

کنفرانسی که ترتیب داده‌اید مقارن با
کنفرانس مشاورین در ارض اقدس است که
هفتاد و هشت نفر از مشاورین را از پنج قاره،
جهان در ارض اقدس گرد هم آورده تا با
دارالتبلیغ بین‌المللی درباره تمهیدات نقشه، جهانی
بعدی برای تبلیغ امرالله و تزئید معارف امری
احباء که از رمضان ۱۹۹۶ آغاز می‌گردد مذاکره
نمایند. این تقارن می‌تواند برای شما الهام‌بخش
باشد و با اغتنام فرصت در این چند روزی که
دور هم هستید درباره فرصتهائی که جوانان
بهائی برای حصول انتصارات عظیم در میدان
تبلیغ در مامهای باقی مانده، نقشه، سه ساله
دارند و همچنین درباره نقش این فتوحات در
آغاز فرخنده‌ای برای نقشه، جدید که سال‌های
آخر قرن بیستم، این قرن بی‌مثیل، را دربر
می‌گیرد بیندیشید.

در این دوران تحوّل و تغییر در سرنوشت
جامعه، بشری به تناوب خطر هرج و مرج و
برهم ریختن نظام جامعه از يك سو و وعده و امید
وحدت و صلح از سوی دیگر در اذهان ما
جلوه‌گر می‌شود. می‌دانیم که وحدت و صلح مآلاً
پیروز خواهد شد، ولی تا آن زمان بشریت بدون
شك به مصائب و بلایائی دچار خواهد گردید.

در میان این اضطرابات، فرصتهای بی‌شماری را
برای تبلیغ خواهید یافت، مخصوصاً آن عده از
همسالان شما که در جستجوی تفاهم و امیدند.
در این زمان حیرت و سرگردانی، دورنمائی که ما
را قادر می‌سازد مسائل را به روشنی ببینیم در
آثار مبارکه، این آئین نازنین و در زندگانی و
رفتار حضرت عبدالبهاء مثل اعلای امر الهی،
یافت می‌شود که منابع عظیمی برای پیروان جمال
ابهی بشمار می‌رود. یاران الهی از پیر و جوان
می‌بایست کراراً به این منابع مراجعه نمایند و بر
دانش و اطمینان و ایقان خود بیفزایند.

اکنون که فرصتهائی چون این کنفرانس را
مفتنم می‌شمارید تا به درك عمیق‌تری از هدف
خود در زندگی نائل گردید و قولاً و عملاً هم
خویش را صرف انتشار بشارت ظهور الهی و
ارائه اثرات تقلیب‌کننده ظهور حضرت ربّ
الجنود نمائید امیدواریم که استعدادات فردی و
جمعی شما عزیزان برای قیام به خدمت افزایش
یابد. شما که در زمره، نفوسی هستید که
روبروز سهم بیشتری از مسئولیت تکامل نظم
حضرت بهاءالله را به دوش خواهید گرفت، نظمی
که الگوی جامعه، آینده بشری است، مانند
جوانان بهائی در سرزمین‌های دیگر باید به
نحوی جدی بیندیشید که برای مقابله با فرصتها
و مشکلات این دوران پُر آشوب و در عین حال
پُر تحرّک، به چه اقدام فردی و جمعی دست
خواهید زد.

برای موفقیت شما در جمیع شئون در اعتاب

مقدس کماکان ادعیه صمیمانه تقدیم می‌داریم.
بیت العدل اعظم

پیام تلگرافی بیت العدل اعظم
به تاریخ ۵ دسامبر ۱۹۹۵ به مناسبت
صعود امة الله ماریون هافمن
خطاب به محفل روحانی ملی انگلستان

فقدان کنیز عزیز و پرشهامت و ستوده
خصال حضرت بهاء الله متصاعده، الی الله ماریون
هافمن سبب تأسف شدید گردید. جامعه اسم
اعظم یکی از مروّجان خستگی‌ناپذیر خود را که
انتصاراتش مورد تحسین و تمجید حضرت ولی
عزیز امرالله بود از دست داده است.

خدمات آن متصاعده، الی الله در لجنه، ملی
تبلیغ در امریکا در طی نقشه هفت ساله اول و
سپس در محفل روحانی ملی انگلستان و در
اولین هیئت معاونت در اروپا و بالاخره در مرکز
جهانی بهائی با مهر و عطوفت مخصوص یاد
می‌شود. مساعی ایشان در راه تقدّم امر تبلیغ و
مهاجرت در انگلستان، سهم برجسته‌ای که در
غنی ساختن مطبوعات امری داشت، ایمان راسخ
و ثبوت تزلزل‌ناپذیرش بر عهد و میثاق الهی
همراه با فطرت مهرپرور و شور و شوق بی‌پایان
و روحی پرفروغ، در پیشرفت امر الهی سهمی
بسزا داشت. اطمینان داریم که مجهودات
ممتازش به مدت شصت سنه در امریکا و
انگلستان الهام‌بخش نسل‌های کنونی و آینده
بهائی در تأسی به نمونه درخشان حیات روحانی
او خواهد بود. به تقدیم دعا در اعتاب مقدسه
علیا جهت ارتقاء روح شریفش اطمینان می‌دهیم.
مراتب همدردی این هیئت را به اعضاء
خانواده‌اش ابلاغ نمائید. توصیه می‌شود محافل
تذکر شایسته‌ای به افتخارش در سراسر
انگلستان منعقد گردد.

بیت عدل اعظم

ترانه بهاری

بگشا دریچه‌ها را
در کوچه‌ها بهار است
چون روح من پرستو
شیدا و بی‌قرار است

بگشا دریچه‌ها را
تا باد صبحگاهی
بوی بنفشه‌ها را
با خود به خانه آرد

بگشا دریچه‌ها را
بنگر چه پر ترانه
بلبل عروس خود را
بر آشیانه آرد

بگشا دریچه‌ها را
بنگر چگونه در باغ
هر شاخه، جوانی
صدها جوانه آرد

بگشا دریچه‌ها را
این جشن روزگار است
نیروی نو گرفتن
آئین نو بهار است.

ژاله اصفهانی

آمد نوروز هم از بامداد ، آمدنش فرخ و فرخنده باد

کس سرآغاز زندگانی نوین و حیاتی تازه بوده است. در زمان ساسانیان و بعد از آن پادشاهان در روز نوروز تصمیم‌های مهم را به اطلاع مردم می‌رساندند و هم در همان نوروز بود که وزراء و مرزبانان جدید انتخاب می‌کردند. بیاد داریم که حضرت ولی‌ام‌الله نیز بسیاری از توقیعات خویش را که شامل نقشه‌های گوناگون تبلیغی بود در وقت نوروز به افتخار احباء شرق صادر می‌فرمودند.

اما در زمینه شخصی و خانوادگی نیز نوروز زمان اندیشیدن، سال کهنه را بررسی کردن و به حساب کرده‌ها و ناکرده‌ها رسیدن است. سوای آن فرصتی است برای مهرورزی، بخشیدن قصور دیگران، خالی کردن سینه از کدورت‌ها و دلگیری‌ها و بوسیدن روی دوستان به مهر. فرصت مناسبی است برای یاد کردن دوستان دور و نزدیک، شاد کردن دلی و گرم نمودن قلبی که امروزه با تلفن و نامه نیز میسر است.

اما همانطور که گفته شد نوروز و آغاز سال را باید به عنوان دست ابزاری برای هدف‌ها و مقاصد عالی‌تری بکار گرفت. جشن طبیعت و خانه‌تکانی و نو کردن جامه و

بار دیگر نوروز فرا رسید و با رسیدن سالی جدید زمانه نو شد. از دیرباز نوروز هنگام شادی و سرور و خرمی بوده است. زیرا گذشتن زمستان سخت و عبوس و پایان یافتن تاریکی و سرما اشارتی بر ناپایداری رنج‌های زندگی و سختی‌های زمانه و به سر آمدن تیرگی‌های ظلم و ستم دارد، و هم‌زمان، آمدن بهار خرم و غرقه گشتن درختان در گل‌های رنگارنگ، سخن از روزگاری بهتر و شادتر و سرافرازتر می‌گوید. در دیوان شعرای ما آنجا که سخن از نوروز می‌رود گفتار به شادی و سرور می‌پیوندد: نوروز روز خرمی بی‌عدد بود؛ نوروز روزگار نشاطست و خرمی؛ نوروز روزگار مجدد کند همی. در مورد ما بهائیان که نوروز نیز آغاز سال بهائی قرار دارد این شادی و سرور که هم ملی است و هم دینی باید چند برابر باشد چه که ظهور الهی نویدبخش بهار جاودانی است و ما نه تنها به استقبال جشنی باستانی می‌رویم بلکه آغاز سالی را جشن می‌گیریم که در آن تولد آئینی نو، خبر از گسترش صلح و آشتی و عدالت بر پهن‌دشت گیتی می‌دهد.

از روزگاران بسیار کهن که سنت نوروز برپا گشته، تا به امروز، رسیدن سال نو برای هر

شاید اثاث خانه بجای خود، از همه والاتر و پرجا تر تازه کردن احساس و نیروی اراده برای رسیدن به مقاصد شریفتر و عالیتر است. روانشناسان و پزشکان اینک در بررسی قابلیت‌ها و توان انسان‌ها به نتایج گرانبهائی رسیده‌اند که نشان می‌دهد سن، و حتی داشتن بیماری‌های سخت، و یا نگرانی‌های روانی هیچ کدام از نیروی اراده انسان نیرومندتر نیست. ایمان و اراده وقتی در راه درست و سازنده بکار افتد می‌تواند معجزه‌ها بظهور برساند و مشکلات کوه‌آسا را از جا بکند.

اینک جا دارد در این بهار دلفروز و نوروز پیروز اندکی نیز به زندگانی خود و هدف‌های آن بیندیشیم و با بهره‌مندی از نیروی ایمان و اراده خود زندگانی زیباتر و شادتر و موفق‌تری شالوده‌ریزی کنیم. یافتن خطوط مهم این زندگانی برای یک بهائی مشکل نیست. دست بخشش یزدانی آب حیاتی را که بشر کورکورانه بدنبال آن می‌دود و نمی‌یابد به بهائیان ارزانی فرموده، فقط باید از آن آشامید و حیات جاودان یافت. آئین بهائی ما را به کمال می‌خواند و زیبایی هر چیز و هر کس را در کمال و رشد مطلق آن جستجو می‌کند. کمال انسانیت عالم بین بودن است؛ این که همه نوع انسان را اعضاء خانواده خود بدانیم و از خود و لاک‌های که احتمالاً دور خود بسته‌ایم در آئیم. کمال کوشش‌های ما تبلیغ دیگران به آئین الهی است. کمال خانواده، ما ایجاد محیط بهائی بر اساس مشورت و احترام متقابل بین افراد خانواده است. کمال رفتار ما راستگوئی و امانت در روابط شخصی و تجاری و مالی است. کمال جامعه، آینده بهائی تربیت فرزندانمان بر مبنای تعالیم الهی و نیز کوشش در غنی ساختن میانی فکری



ایشان است تا ضمن حاصل کردن ایمان، بتوانند بهترین تحصیلات را نیز داشته باشند. ناگفته پیداست که قوام و بقای ما در جهان کنونی بستگی فراوان به داشتن افراد تحصیل کرده و مطلع و دانشمند دارد که در دامن امر تربیت شده و به مبانی آن پای‌بند باشند. در زمینه تربیت نوجوانان، این کمال وقتی به اوج زیبایی خود می‌رسد که اگر استعداد و امکانی داریم دیگر جوانان بهائی را که شاید دچار محرومیت مادی و یا مشکلات دیگری باشند از یاد نبریم. سرانجام در این نوروز بیاندیشیم که اگر تاکنون رضا به داده‌های تقدیر می‌دادیم، حال خود سرنوشت ساز باشیم و دنیای نوی بر پایه‌های نو بسازیم. نوروزتان مبارک و پیروز باد.

سال‌های پُر اضطرابِ پایانِ قرن

«در این دوران تحوّل و تغییر در سرنوشت جامعه بشری، به تناوب خطر هرج و مرج و برهم ریختن نظام جامعه از يك سو، و وعده و امید وحدت و صلح از سوی دیگر در اذهان ما جلوه‌گر می‌شود. می‌دانیم که وحدت و صلح، مآلاً پیروز خواهد شد ولی تا آن زمان بشریت بدون شك به مصائب و بلایائی دچار خواهد گردید.»

از پیام مورّخ ۲۵ دسامبر ۱۹۹۵ بیت العدل اعظم
به کنفرانس ملی جوانان بهائئی در دالاس - امریکا

مؤسّسات و بی‌کار کردن هزارها کارگر و کارمند باشد لحظه‌ای در آن تأمل و توقف نمی‌رود. رعایت انسان هدف نیست؛ پیشبرد اقتصادی منظور اصلی است.

این سلطه، بی‌چون و چرای مقتضیات اقتصادی ناچار در میان مردم عکس العمل بوجود می‌آورد: مقاومت در مقابل «خداوندگاری» اقتصاد، مقاومت در برابر جریان «جهانی شدن»، مقاومت در برابر حکومت مطلق قوانین بازار سودجوی که نسبت به انسان و سرنوشت او بی‌تفاوت است.

ضعیف شدن دولت‌های ملی در برابر حاکمیت نیروهای بازار بین‌المللی و شرکت‌های چند ملیتی، تزلزل قدرت حکومت‌ها را که معلول عوامل متعدّد است تشدید کرده از این رو شگفت نخواهد بود که سال‌های آینده شاهد اعتصاب‌ها، سرکشی‌های فراوان در برابر حکومت‌ها، و حتّی هرج و مرج عمومی باشد که به فرموده حضرت عبدالبهاء وقتی به حدّ کمال خود رسد موجب حصول انتباه خواهد شد.

گمان می‌رفت که با سقوط نظام کمونیسم، عصر ایدئولوژی‌ها یا پندارهای جمعی به پایان خود رسیده باشد. طرفداران اقتصاد آزاد چنین

سال‌هایی که ما را به هزاره دوم میلادی پیوند می‌دهد بی‌گمان از خطرترین و بارورترین دوره‌هایی است که تاریخ بشر به خود شناخته است، زیرا این سال‌ها سال‌هایی است که در آن بشر باید میان «بی‌نظمی نوین جهانی» که مشخصه دنیا بعد از پایان جنگ سرد بین‌المللی است (۱۹۸۸) و آغاز حرکت منظم به سوی «وحدت و صلح دنیائی»، یکی را لزوماً انتخاب کند. هرگاه با نگاه دقیق به تحولات عمده سال‌های اخیر بنگریم باید اذعان کنیم که به خلاف تصوّر بسیاری از آینده‌پژوهان، آنچه بر جهان حاکم شده است يك نظم سیاسی جهان‌شمول نیست بلکه اقتصاد بازار یا لیبرالیسم اقتصادی است که به قول اقتصاددان اطریشی فُن هیک Friedrich von Hayek (برنده جایزه نوبل در اقتصاد به سال ۱۹۷۴) بنیاد يك جامعه جهانی بازارگرایی را استوار می‌کند. قانون بازار و اقتصاد بر همه چیز فرمان‌روائی می‌کند: بر سیاست، بر جامعه و حتّی بر فرهنگ. رقابت اقتصادی بی‌رحمانه برای تصرف بازارها، حرمتی برای ضعیفاء و ملاحظات اجتماعی قائل نیست. اگر رقابت و دستیابی به حدّ اکثر منفعت مستلزم خودکاری صنایع و

مذهبی حتّی در حدّ تعصّب و بنیادگرایی افراطی وسیله‌ای برای دفاع و تثبیت هویت جمعی بسیاری از اقوام شده است.

جامعه جوان خصوصاً در سرزمین‌های غرب در فضائی بزرگ می‌شود که در آن اکثر خانواده‌ها گرفتار تزلزل است و از تأمین تربیت اخلاقی نسل نوین عاجز و قاصر. مدارس جدید در جامعه‌های مادی‌گرای و گریزان از دین به تربیت اخلاقی توجّهی ندارند و آن را وظیفه خانواده و «کلیسا» محسوب می‌کنند. در نتیجه جوانان رهنمودهای ثابتی در دست ندارند که به یاری آن در زندگی خود مسیر صحیح را از نادرست تشخیص دهند و به کشتی‌هایی می‌مانند که بادبان یا سکان خود را در یک دریای طوفانی از دست داده است. گرایش به سوی گم‌شدگی یا حتّی فساد اخلاقی نتیجه طبیعی چنین وضعی است که وسائل ارتباط جمعی خصوصاً تلویزیون و سینما با محتوای شهوی و پیام‌های خشونت‌آمیز و قساوت‌بار خود آن را تشدید و تقویت می‌کند.

سرگشتگی جوانان را نباید همیشه به عنوان امری منفی تلقی کرد. بیت العدل اعظم الهی توجّه جوانان بهائی را به این نکته معطوف فرموده‌اند که این بحران اخلاقی و شوریدگی و آشفتگی وضع جوانان فرصت‌های تازه‌ای را برای تبلیغ امرالله بوجود می‌آورد زیرا نسل جوان به‌غریزه طبیعی در طلب آن هستند که معنی و جهتی به زندگی خود بدهند و می‌دانیم که در حال حاضر فقط در آئین بهائی و نه هیچ فلسفه، سیاسی-اجتماعی یا مذهبی دیگر است که فلسفه، حیات و غایت زیست انسان به وجهی قانع‌کننده تشریح شده است.

بسیاری از تحلیل‌گران سیاسی و اجتماعی

و انمود می‌کنند که ایدئولوژی جدید که اوج و کمال ایدئولوژی‌هاست، یعنی لیبرالیسم اقتصادی، برای همیشه نیاز معنوی آدمیان را ارضاء می‌کند، چون در این طرز تفکر آزادی و استقلال فرد و کامیابی مادی و جسمانی او اساس است. اما چیزی که در این پندار جمعی نوین کمتر مطرح است مسئولیت فرد در برابر جامعه است و نیز غفلت از این حقیقت است که اگر فرد را به‌غریزه خودپرستی و زیادت‌طلبی مادّیش‌رها کنند انسان به قول آن فیلسوف شهیر گرگ انسان‌های دیگر می‌شود و زندگی اجتماعی صلح و صفای خود را از دست می‌دهد چنانکه داده است.

خلاّ یک ایدئولوژی که در عین حال برآورنده، احتیاجات معنوی و مادی انسان و عامل وحدت و سازش اجتماعی باشد از مسائل و مشکلات بزرگ عصر ماست.

حرکت یا گرایش دیگر که هم اکنون مشهود است ترس از گم کردن هویت قومی و ملی است در دنیائی که وسائل ارتباط جمعی با شبکه جهان‌گستر خود محصولات فرهنگی غرب خصوصاً امریکائی را در حدّ نازلش در همه اقطار عالم پخش می‌کند. گرس‌ها و باسک‌ها با درگیری با دولت فرانسه می‌خواهند که زبان یا لهجه قومی خود را به رسمیت بر گُرسی قبول بنشانند. ریشه، جنگ‌های داخلی یوگسلاوی سابق را در همین جستجوی احیاء هویت قومی و حتّی مذهبی باید جست. در داخل ممالک اروپائی ورود نمایندگان فرهنگ‌های بیگانه به صورت هزاران پناهنده موج تازه‌ای از نژادپرستی دیرینه را برانگیخته است. در دنیائی که مادّیت و حرکت در جهت عرفی شدن بر آن فرمانروائی می‌کند برگشت به عقائد و رسوم و ارزش‌های

معاصر از بحران خطیر دیگری نیز سخن می‌گویند که آن بحران حلّ و فصل امور از مسیر بین‌المللی است. می‌دانیم که سازمان ملل متحد در حال حاضر دستخوش يك بحران شدید مالی است و در ماه اوت سال قبل بدهی‌های آن به حدود ۲/۹ میلیارد دلار برآورد شده است و می‌دانیم که بسیاری از امور بین‌المللی توسط قدرت‌های بزرگ در خارج این سازمان فیصله می‌یابد. (قضیه فلسطین و قضیه بوسنی دو نمونه است.) طرز کار و روحیه بوروکراتیک و هزینه‌گرایی غیرموجه این سازمان مورد انتقاد بسیاری از دولت‌ها و سازمان‌های غیردولتی قرار گرفته و نارسائی تشکیلات این سازمان مورد توجه جمعی از اندیشمندان واقع شده و طرح‌های اصلاحی متعدد و گوناگونی را موجب گردیده است که از آن جمله طرح جامعه بین‌المللی بهائی زیر عنوان «نقطه عطف برای ملت‌ها» است که محلّ عنایت بسیاری از خبرگان امور جهانی شده. هرچند خوشبختانه بعد از پایان جنگ جهانی دوم، جنگ بین‌المللی دیگری روی نداده و این امر تا حدی مدیون و مرهون خدمات سازمان ملل متحد است ولیکن ملاحظه کثرت جنگ‌هایی که از جنگ جهانی دوم تاکنون بین دو کشور یا درون عده‌ای از کشورها رخ داده ضعف سازمان ملل را با تشکیلات و اختیارات و امکانات فعلیش نشان می‌دهد. اگر در سال‌های پایانی قرن حاضر اصلاحی در سازمان ملل متحد روی ندهد و دولت‌های بزرگ پشتیبانی مالی و فنی ضروری را از این سازمان دریغ دارند خطر این هست که بعضی اختلافات از صحنه مذاکرات به میدان جدال و قتال منتقل شود. حلّ و فصل مسائل از طریق سازمان‌های بین‌المللی بزرگترین دست‌آورده قرن ماست و حیف است که عدم

کفایت فعلی سازمان ملل متحد این دست‌آورد گرانبها را از حیطه اختیار ما بیرون برد. از جمله نیروهائی که قدرت حکومت‌های ملی را در معرض آزمایشی دردناک قرار داده اتحادیه‌های فساد مافیائی چون کارتل‌های مواد مخدره، تولیدکنندگان و فروشندگان سلاح‌های مخرب، و نظائر آنها هستند که به آسانی پذیرای سوق عالم به سوی صلحی اجتناب ناپذیر نخواهند بود. شنیده شده که حتی سلاح‌های استراتژیک را می‌توان از دلّال‌های خفیه و بازار سیاه در پاره‌ای کشورهای بزرگ از هم پاشیده چون روسیه و اوکراین خریداری کرد. روحیه نظامی‌گری که در میلیون‌ها مردم شاغل یا غیر شاغل به حرف نظامی رسوخ دارد به سهولت تغییرپذیر نیست. از این رو تحقق صلح اصغر یا صلح سیاسی که بهائیان در آثار مبارکه خود به آن اطمینان یافته‌اند به مقاومت‌های بسیار برخواید خورد و سهل و سریع بدست نخواهد آمد. چه بسا ممالك عالم که اساس اقتصاد دولتی خود را بر اسلحه سازی و اسلحه فروشی نهاده‌اند. تبدیل اقتصاد جنگ به اقتصاد صلح کاری آسان نخواهد بود. ادیان بزرگ جهانی که می‌بایست مدافع صلح و محبت و تفاهم باشند با وجود کوشش‌های ظاهری در جهت «تقریب» مذاهب آنقدر گرفتار کشمکش‌های تئولوژیک داخلی خود هستند که امید نفوذ و تأثیر مهمی از آنان در بهبود اوضاع جهان نمی‌توان داشت مگر آنکه دست حق از آستین امر بهائی برآید و کاری بکند.

چنین است وضع پرتلاطم دنیائی که الآن به روی ما گشوده است و در خلال بحران‌های آن باید پیروزی نظم جمال مبارک و تمدن بهائی را تحقق دهیم و تأمین کنیم. حضرت عبدالبهاء

ماه اسفند رو به پایان است

این اثر را همکار پیام بهائی هیجده سال قبل در ایران سروده است.

ماه اسفند رو به پایان است
شور و حالی دگر طبیعت راست
اولین خنده‌های نغمه بهار
گریه ابر مرده شاد نیست
گردش باد نشئه روح است
بوی نوروز در هوا پیچید
زلف پیچیده در جوانه سبز
بر دم باد شاخه‌های درخت
آسمان از پرندگان گسویی
ابر چون بادبان کشتی نیل
خاک برخاسته ز خواب گران
خنده چشمه‌ها صمیمی‌تر
جوی با سبزه قصه می‌گوید
از مرور نسیم جوی لطیف
لرزش ساقه‌های نازک و نرم
همچو گوی زمردین شبنم
تک تک لاله‌ها به صحنه دشت

خوش هوایی است کز لطافت آن

دل من چون گلی شکوفان است

را عهده‌دار شوند.

پیام بهائی

یادداشت

از جمله منابع این مقاله، مقالات ذکی لائیدی مؤلف کتاب «جهانی عاری از معنی و جهت» (۱۹۹۶) به زبان فرانسه در مجله لوموند دیپلماتیک و مقاله دیگری در آخرین شماره این مجله (ژانویه ۱۹۹۶) زیر عنوان «سازمان ملل متحد در تصرف و توقیف قدرت‌های بزرگ» می‌باشد.

رواحنا لترا به الاطهر فداء در اواخر ایام وقتی ساختمان نا تمام مقام مبارک اعلی را ملاحظه می‌فرمودند که باید در آینده دنباله آن گرفته و تکمیل شود می‌فرمودند من هر سنگ این بنا را با اشک چشم و خون جگر برجا نهادم. حال شاید سهم اهل بهاء در سراسر کره خاک چنین باشد که در میان اضطرابات عالم و تشنجات ام پایه‌های نخستین صلح اعظم را مستقر کنند به امید آنکه نسل‌های آینده بیایند و کار باقی‌مانده

حکایت پنج نوروز

پل حکیم

«یاد همه نوروزها به شادمانی و خوشی قرین است اما چه نوروزی خجسته‌تر و فرخنده‌تر از نوروزی که در کودکی با پدر، مادر و خواهرم و چند تن از احباب عزیز که برخی هنوز حیات دارند به حضور مبارك حضرت ولی امرالله ارواحنا لترتہ المقدسة فداء مشرف شدیم، نوروز ۱۳۳۲ شمسی. این یادداشت‌ها یادآور آن روزهای فراموش ناشدنی است که حضرات زائرین مرقوم داشته‌اند و اینک آن را بازنویس و به خاطره پدر شهیدم پروفیسور منوچهر حکیم تقدیم می‌کنم.»

روز شنبه اول فروردین ماه ۱۳۳۲ شمسی بود. سومین روز تشریف ما به پیشگاه مولای مهربان. هیکل مبارك خطاب به دکتر ذبیح الله عزیزی امر فرمودند که ایشان قسمت‌هایی از توقیع مبارك مربوط به سنه تسع (سال اظهار امر خفی حضرت بهاءالله در سیاه چال طهران) را که همان توقیع منبع نوروز یکصد و ده بدیع است بخوانند. پس از تلاوت آن قسمت‌ها هیکل مبارك بیاناتی بدین مضمون فرمودند: «در زندان ندای غیب به جمال مبارك رسید. نه سال بعد از سنه ستین^۱. این است که حال عید مئوی ثانی این قرن است. عید اول در ۹ سال قبل بود انقضای صد سال از سنه ستین^۲؛ حالا انقضای صد سال شمسی از سجن طهران است. این جشن صدمین سال بعثت جمال مبارك مقدمه جشن ثالثی است که پس از ده سال شمسی منعقد خواهد شد. این جشن اکبر است؛ آن جشن اعظم است^۳...»

بعد از بیاناتی در مورد چهار کنفرانس بین القارات که قرار بود همان سال در امریکا (شیکاگو)، افریقا (کامپالا)، اروپا (سوئد) و هندوستان تشکیل شود به پروفیسور حکیم امر

فرمودند که اشعار عندلیب را بخواند قصیده‌ای در تهنیت عید نوروز و بهار جانپرو و ستایش جمال قدم و اسم اعظم که شاعر بزرگوار به هنگام تشریف به لقاء در ارض اقدس عکا انشاء کرده بود و با این ابیات آغاز می‌شود:

عید است و ابر آذری از مخزن جود و کرم افشانند بر عالم گهر، پاشید بر گیتی درم عید است و نوروز آمده نوروز فیروز آمده باد خزان سوز آمده، شد گلستان رشک ارم عید است و ذرات جهان از جلوه خورشید جان کوبند کوس خوشدلی گویند یا بشری به هم باد مسیحا دم نگر اعجاز بن مریم نگر گل‌های بس خرم نگر کز خاک خیزد صبحدم شد مشکبو کوه و دمن مانند صحرای ختن از یاسمین و نسترن وز ضیمران و اسپرم شد بوستان بس باصفا از ارغوان و لاله‌ها تا بو که سلطان بقا بیرون خرامد از حرم این قصیده، زیبا مفصل است. وقتی تمام شد هیکل مبارك فرمودند:

«این اشعار خیلی فصیح است در نعت حضرت بهاءالله، شما الحمدلله مؤیدید. خوب خواندید. خوشحال هستید که اشعار عندلیب را



بنای این شش حجره هنوز تمام نشده بود. پس از مدت ده سال در سال ۱۹۰۹ میلادی شصت سال بعد از شهادت حضرت اعلیٰ در صندوق مرمر به دست مبارک گذاشته شد؛ همان سنه‌ای که عبدالحمید مسجون بود. اعلان مشروطیت در سال ۱۹۰۸ میلادی بود و سال بعد خود عبدالحمید معزول و مسجون شد؛ و همان سال روز عید نوروز [که] عرش مطهر به دست مبارک استقرار یافت مصادف با اولین مؤثر شور روحانی احبای امریکا بود از برای بنای مشرق الاذکار. این نوروز اول است در تاریخ بنای این مقام. سال بعد حضرت عبدالبهاء مسافرت به مصر فرمودند. حضرت عبدالبهاء آزاد شدند به مصر تشریف بردند. در سال ۱۹۱۱ سنه بعد از آن تشریف بردند به اروپا و انگلستان، سال بعد مسافرت به امریکا در سنه ۱۹۱۲، سنه ۱۹۱۳ مراجعت به ارض مقصود نمودند و بعد هم جنگ بین‌المللی واقع شد در سنه ۱۹۱۴ میلادی. در ایام جنگ هم ممکن نبود که مقام اعلیٰ بنا شود. در سنه ۱۹۱۵ در ایام جنگ نظر مبارک از پائین متوجه مقام اعلیٰ شد. فرمودند: «نشد که مقام اعلیٰ ساخته شود.» به همین عبارت، چون شش

در چنین روزی خواندید؟» پدرم عرض کرد: بله قربان، اجازه می‌خواهم از طرف احبای ایران این عید سعید را به خاک پای مبارک تبریک عرض نمایم. حضرت ولی امرالله فرمودند: «انشاءالله مبارک است.» پدرم عرض کرد: صحت و سلامت هیکل مبارک و حرم مبارک را طالب هستیم. در جواب فرمودند: «من هم سعادت بهائیان در شرق و غرب و صیانت آنها را طالبم.»

آنچه در آن روز مبارک و روزهای بعد فرمودند مفصل است. نیت بنده در اینجا نقل آنها نبود. فقط می‌خواستم پس از ذکر مقدمه‌ای که آمد بیاناتی را که در ششمین وقت تشریف دربار، نوروزهای پنجگانه فرمودند در اینجا نقل کنم. گفتگو از مقام اعلیٰ بود و اینکه عرش مطهر حضرت نقطه اولی با چه زحماتی از ایران به ارض اقدس منتقل شد. فرمودند:

«نوروز اول در سنه ۱۹۰۹ میلادی بود. در این تاریخ حضرت عبدالبهاء بعد از ورود به حیفا و استخلاص از قلعه بندی، روز عید نوروز، عرش مطهر را در ارض اقدس استقرار دادند؛ شصت سال قمری بعد از شهادت حضرت اعلیٰ. پنجاه سال عرش مطهر در ایران مخفی بود. از تبریز به طهران انتقال دادند و این مدت در طهران مخفی بود. از محلی به محلی انتقال دادند؛ از مسجد به مسجد، بعد از بیت به بیت و بعد از مدینه به مدینه. از مدینه، طهران به اصفهان؛ از مدینه، اصفهان به کرمانشاه، و بعد به بغداد و از بغداد از راه صحرا به شام و بعد با کشتی از بیروت به عکا. پنجاه سال مخفی بود. بعد از پنجاه سال قمری نه شمسی وارد مدینه، عکا شد و ده سال هم در ارض مقصود مخفی بود زیرا موقع انقلاب بود، طوفان تقص و حضرت عبدالبهاء قلعه بند.

حجره بنا شده بود؛ تکمیل نشده بود. بعد می‌فرمایند: «انشاء الله ساخته خواهد شد. ما تا این حد رساندیم.» در یادداشت بدیع افندی بشروئی دیده شده. بدیع افندی بشروئی در آن ایام حضور مبارک مشرف بودند. مرحوم حاجی میرزا حیدر علی هم حضور مبارک مشرف بودند و این را در یادداشتی قید کرده. جنگ هم که منتهی شد اسباب فراهم نبود تا آنکه صعود مبارک واقع شد لکن فرمودند سه حجره دیگر باید اضافه شود؛ هم ذکر رواق مقام اعلی و هم طبقات، طبقات طرف پائین و بالا، نه طبقه در پائین و نه طبقه در بالا و هم ذکر قبه فرمودند. در آن ایام که صعود مبارک واقع شد این سه حجره بنا شد. در ایام انقلاب، نزاع کلیمی و عرب، شروع به ساختمان رواق مقام اعلی نمودیم. حجر زاویه، شمال شرقی مقام اعلی در سال ۱۹۴۹ در عید نوروز یعنی روز بعد از آن گذاشته شد؛ چهل سال تمام بعد از استقرار عرش اطهر. این نوروز ثانی است. وضع حجر زاویه، رواق مقام اعلی. در سال بعد آن هم مقارن نوروز اساس پایه‌های گنبد در داخل مقام اعلی گذاشته شد. هفت پایه داخل مقام حفر کردند و اساسش را گذاشتند برای قبه. اساس این هشت پایه حاضر و مهیا شد. دو سال بعد از وضع حجر زاویه مقارن نوروز ۱۹۵۱. این نوروز سوم است. سال بعد در ۱۹۵۲ آن هم مقارن نوروز، طبقه ثانی مقام اعلی تمام شد و بشارتش را به احباء تلغرافاً دادند. اتمام طبقه ثانی و نصب هشت مناره به مثابه و منزله تاج ثانی. مقارن نوروز سنه ۱۹۵۲. این نوروز رابع است و امسال نوروز خامس (نوروز ۱۹۵۳) و اتمام طبقه ثالث و بناء گنبد و مباشرت به نصب احجار اولیه، قبه ذهبیه است. این هم مطابق نوروز شد.

اینطور تصادف کرد. نوروز اول، ثانی، ثالث، رابع و خامس که نوروز آخر است در این تلغراف به اختصار ذکر شده است. شما به تفصیل به احباء تفهیم کنید زیرا که در تلغراف ممکن نیست. به اختصار اشاره می‌شود.

این تلگراف را هیکل مبارک بعد از صدور توقیع منیع نوروز سنه ۱۱۰ بدیع صادر فرمودند. تلگراف مذکور دو روز پیش یعنی روز سوم فروردین ۱۳۳۲ مخابره شده بود.

خاطره آن نوروز ایام کودکیم به همه زندگانی من رنگ و روشنائی بخشیده است. تا بالاخره روز وداع رسید که روز دشواری بود. هیکل مبارک تسلی داده فرمودند: «محزون مباشید. متأثر نباشید. مسافرین باید مستبشر و خوشحال باشند. من خیلی از ملاقات مسافرین مسرورم. آنها هم باید از اینجا مسرور بروند.» وقتی اجازه، مرخصی مرحمت فرمودند دکتر حکیم و بعد دکتر عزیزی را در آغوش گرفته هر يك را سه مرتبه بوسیدند. بعد رو به خانمها فرموده خداحافظی کردند و اظهار عنایت و مرحمت فرمودند. سهم کریستین و این ناچیز نوازش پر مهر هیکل مبارک بود. چه مناسب آن حال و زمان بود این شعر حافظ:

من که باشم که بر آن خاطر عاطر گذرم
لطفها می‌کنی ای خاک درت تاج سرم^۴

یادداشت

- ۱- ۶۰ که مراد از آن ۱۲۶۰ قمری است.
- ۲- یعنی سال اظهار امر حضرت ربّ اعلی.
- ۳- سال ۱۹۶۳ که در آن بیت العبدل اعظم الهی تشکیل شد.
- ۴- از زائران دیگر این دوره جنابان غلامعلی عبّادی، نصرت الله روحانی، سید علی رضوانی، محمد سعید جعفر و چند تن خانمهای محترمه بودند.

نوروز و چهارشنبه سوری

آشنائی با فرهنگ عامیانه ایران

عربی بکار می‌رفت، مگر در حوزه‌های حکومتی که برای تنظیم مالیات و پیروی از تغییر فصل، تقویم شمسی بکار می‌بردند که در آن ماه‌ها به تقلید از تقویم مغولی-چینی نام حیوانات را داشت، مثل حمل (گوسفند)، اسد (شیر)، ثور (گاو) و غیره. برای دومین بار پس از آمدن اسلام به ایران بار دیگر تقویم بر اساس شمسی با نوزده ماه در سال، از سوی حضرت ربّ اعلی ابداع گردید و نوروز در آغاز بهار ثابت شد. پس از گذشت قریب هشتاد سال از ظهور دیانت بابی و بهائی، بر طبق قانونی که روز ۱۱ فروردین سال ۱۳۰۴ از تصویب مجلس گذشت مبنای تقویم در ایران رسماً بر اساس شمسی قرار گرفت، اول بهار یعنی اعتدال ربیعی آغاز سال ایران اعلام گردید و نام ماههای تقویم زردشتی بکار گرفته شد.

نوروز آئینی کهن است که از دیرباز با شادی و خرمی و سرور فراوان در ایران زمین جشن گرفته شده. پس از آمدن اسلام به ایران، ایرانیان اسلام را پذیرفتند اما نوروز و مراسم آن را از دست نهند چنانچه امروزه نیز آن را با شکوه و شادی بسیار گرامی می‌دارند. اگرچه در قرون نخست اسلامی جشن نوروز به عنوان جشن گبران مورد اعتراض و تحریم برخی از علمای اسلام (از جمله غزالی) قرار گرفت اما یاقشاری مردم در حفظ این سنن، و شیوع

پیش از پرداختن به مراسم چهارشنبه سوری و نوروز در ایران اشاره به این نکته ضروری است که اساس گاه‌شماری ایران پس از حمله، تازیان و آمدن اسلام به ایران همواره قمری بود و حتی نام ماه‌ها نیز بصورت عربی و قمری آن بکار می‌رفت. اصلاح تقویم و برگزیدن تاریخ بر اساس شمسی و قراردادن نوروز در آغاز بهار به زمان ملك شاه سلجوقی (۴۸۵-۴۶۵ هـ - ق) برمی‌گردد. به فرمان او بود که منجمان دربار به اصلاح تقویم پرداختند، گردش سال و ماه را بر مبنای حرکت زمین به دور خورشید قرار دادند و نوروز را در جای طبیعی خود که بزج حمل و اعتدال بهاری باشد استوار نمودند. قبل از زمان ملك شاه آنچه از نوروز در تاریخ‌های گذشته می‌خوانیم حکایت از تغییر زمان نوروز و سیار بودنش دارد. از جمله در سالی که یزدگرد سوم پادشاه ساسانی به تخت نشست یعنی سال ۶۳۲ میلادی، نوروز با شانزدهم ماه ژوئن مصادف بود و آن هنگام نود و یک روز از بهار می‌گذشت. سبب سیار بودن نوروز را باید در محاسبه چهار یا پنج روز کیسه جستجو کرد (که در تقویم بدیع در آیام هاء ادغام شده). علاقمندان می‌توانند به منابعی که این موضوع را به جزئیات بحث نموده رجوع نمایند.

حتی پس از اصلاح اساس تقویم، گاه شماری در ایران بطور رسمی قمری بود و نام ماه‌های

احادیث و روایاتی از امام جعفر صادق و حتی حضرت محمد که در آنها بطور ضمنی به این جشن و اتفاقات مبارکی که در آن افتاده با نظر موافق نگریسته‌اند موجب پایداری و نجات آن گردید.

نوروز سنن و آداب و مراسم مخصوص خود را دارد که یکی از آنها چهارشنبه سوری است.

چهارشنبه‌سوری و مراسم گوناگونی که در آن شب، از آتش افروزی، بخت‌گشائی، قاشق زنی، جمع‌آوری مواد برای پختن آش، و غیره برپا می‌گردد مجموعه‌ای از زیباترین و دلکش‌ترین مراسم و آداب مربوط به سال نو را در مقابل چشمان ما می‌گشاید که در عین حال نمودار فرهنگ غنی عامیانه (فولکلور) ایران است. اگر وسیله‌ای بود که می‌شد غروب آخرین سه‌شنبه، سال سراسر ایران‌زمین را از فضا در یک قراخنای بسیار گسترده دید آنگاه ملاحظه می‌کردیم که صدها هزار آتش کوچک و بزرگ در شهرها و کوهپایه‌ها و روستاها شعله‌ورست و میلیون‌ها مردم از کوچک و بزرگ با شادی و خرمی به پریدن از روی آتش و یا شادی و پایکوبی مشغولند.

برای آشنائی بیشتر با این سنت کهن، از مقاله، آقای هوشنگ پورکریم، از متخصصین فرهنگ عامیانه، ایران، بطور فشرده و اقتباس مطالبی بنظرتان می‌رسانیم. (به نقل از شماره، نوروزی مجله، هنرمردم فروردین ۱۳۴۸).

چرا غروب آخرین سه‌شنبه، سال؟

در پاسخ به این سؤال که چرا آخرین سه‌شنبه، سال برای برگزاری این آئین‌ها انتخاب شده دو روایت هست. یکی اینکه زردشت با رسیدگی حسابهای گاه‌شماری به تنظیم و تدوین دقیق تقویم پرداخت و آن سالی بود که

تحويل سال به سه‌شنبه‌ای مصادف شد که نیمه، آن سه‌شنبه، تا ظهر، جزئی از سال کهنه، و نیمه، بعد از ظهر، جزء سال نو به حساب می‌آمد. چون آغاز هر روز را نیمه‌شب همان روز می‌دانستند، بنابراین فردای آن سه‌شنبه را نوروز شناخته و شبش را مطابق معهود جشن گرفته و آتش افروختند و از آن پس آن شب را چهارشنبه‌سوری قرار دادند. روایت دیگر آنست که ایرانیان مراسم آتش افروزی در آستانه، سال نو را پس از قبول اسلام در آخرین چهارشنبه، سال قرار داده‌اند تا از عقیده، اعراب پیروی کرده باشند که روز چهارشنبه یا "یوم الاربعاء" را شوم و نحس می‌دانستند. (والاربعاء یوم ضنك و نحس - جاحظ).

هیچ‌کدام از این دو روایت را نمی‌توان به آسانی پذیرفت. زیرا سواى آنکه از تقویمی که زردشت آورده باشد هیچ نمی‌دانیم، اصولاً در تقویم زردشتی شب و آدینه وجود ندارد و سی روزماه، مانند نام خود ماهها، هریک نام ایزدی بر خود دارد چون هرمزد روز، و همن روز، اردیبهشت روز و جز اینها. همچنین باید بدانیم که در بسیاری از ایل‌ها و نیز نقاط کوهستانی ایران از جمله دهکده‌های دورافتاده، کوهستانی گیلان و مازندران که به آداب و سنن ایرانیان باستان دلبستگی بیشتر دارند در استقبال از سال نو مراسم آتش افروزی را در همین شب چهارشنبه‌سوری برگزار می‌کنند و نه شب دیگر. این مردم جشنهای زردشتی را مثل "فروردگان" و "تیرگان" به نامهای "بیست و شش" و "تیرماه سیزده" برگزار می‌کنند و یا در همین شب چهارشنبه‌سوری قبرهای امواتشان را با مشعل‌ها و شمع و چراغ‌ها می‌افروزند. آیا عقیده، اعراب که جنبه، دینی نیز ندارد اینهمه توانا بود که مردم همه، مناطق ایران در ایل‌ها، روستاها،

randaraj» خودشان درست همانطور که معمول مراسم "چهارشنبه سوری" است آتش می‌افروزند و از رویش می‌پرند و حتی شمع‌هایی را که با همان آتش روشن کرده‌اند به خانه‌هاشان می‌برند که خوش یمنی و تبرک برایشان بیاورد.

آتش در اعتقادات کهن آریائی

اینکه آتش جزء بدیهی و مسلم مراسم نوروزی باشد به احترام ما ایرانیان به آتش از دیرباز، و تقدس آن در اعتقادات زردشتی باز می‌گردد، و آن نیز به نوبه خود، به اقوام آریائی و اجداد هند و اروپائی آنان که در هزاره‌های گمشده تاریخ پنهانند می‌پیوندد. ریگ‌ودا کتاب مقدس هندوان با "سرود آتش" آغاز شده و آریائی‌ان رب النوع آتش را فرزند خدای بزرگ می‌دانستند، و در پیدایش آتش و حرمت آن عقایدی داشتند که آن عقاید بعدها در آئین زردشتی قوت گرفت. ایرانیان آتش را مظهری از اهورامزدا بشمار آوردند. فردوسی ضمن مقایسه و مطابقت آتش با "محراب" و یا با "سنگ محراب" مسلمین، این نکته را به لطافت بیان کرده است:

به يك هفته بر پیش یزدان بُدند
مپندار کاتش پرستان بُدند
که آتش بدانگاه محراب بود

پرستنده را دیده پر آب بود
در اساطیر ایرانی آتش نمودی از "اهورامزدا"،
و دود نمودی از "اهریمن" است که در مبارزه با
"اهورامزدا" به آن راه یافته است.

ترانه‌های چهارشنبه سوری

به نخستین رسم که افروختن آتش بود اشاره کردیم. اینک به دومین رسم که متوسل شدن به

۱- پیام بهائی: افروختن آتش در آخر سال با اعتقادات زردشتی در اینکه ارواح مردگان در جشن نوروز به دیدن بازماندگان می‌آیند بی ارتباط نیست، که به روایتی برای راهنمایی آنان به خانه، خاکیشان آتش را بر فراز بام خانه‌ها می‌افروختند.

شهرک‌ها و شهرهای بزرگ يك صدا آن را بپذیرند؟ بنابراین علت انتخاب آخرین سه‌شنبه، سال را برای اجرای این مراسم باید در جای دیگری جستجو کرد.

در مناطقی از ایران آتش را بر بلندی پشت بام‌ها می‌افروزند و یا بر تپه‌ها، تا به بالتدگی آتش کمک کرده باشند که در عروج توانا تر شود. مثلاً در دهکده، ایلخچی در آذربایجان بطوریکه در شرح "مونوگرافی ایلخچی" آمده: "...چهارشنبه سوری نیز عزت و شکوه زیادی دارد. آتش از همه جا زیانه می‌کشد، از پشت بام‌ها، کوچه‌ها، پائین تپه‌ها..." و یا در کاشان که آنجا نیز در پشت بام‌ها آتش می‌افروزند و در نراق کاشان که از بلندترین پشت بام‌ها آتش افروزی چهارشنبه سوری را با ساز و دهل شروع می‌کنند و شعله‌های آتش را به آسمان می‌رسانند. در قصر شیرین مشعل‌های آتش را به آسمان پرت می‌کنند.

نام "چهارشنبه سوری" از کجا آمده؟

"سور" در فارسی هم بمعنای میهمانی و بزم و شادی است و هم به معنای سرخ است. در بسیاری لهجه‌ها، از جمله سمنانی، کردی، لکی، لری نیز "سور" معنی سرخ را می‌دهد. بنابراین "چهارشنبه سوری" هم معنای "چهارشنبه، شادی" را دارد و هم به معنای "چهارشنبه، سرخ" است. اما با این همه آتش که در شب "چهارشنبه سوری" می‌افروزند معنی "چهارشنبه، سرخ" مقبول‌ترست. مخصوصاً که در برخی مناطق از جمله در اصفهان این شب را "چهارشنبه سرخی" می‌نامند. باید دانست که آرامنه ایران هم در جشن «درندز derendez یا دیارناراج diya»



آتش می‌خوانند :
 "گول گول چهارشنبه" - به حق پنشنبه،
 نکبت بیشه شوکت بی - زردی بیشه سرخی
 بی. یعنی : ای آتش گل گرفته، چهارشنبه. به
 حق پنجشنبه، نکبت برود شوکت بیاید، زردی
 برود سرخی بیاید.
 و در تبریز وقت پرش از آتش می‌خوانند :
 "بختم آچیل چارشنبه." یعنی : بختم را باز کن
 چهارشنبه.

دیگر آداب و آئین‌های چهارشنبه سوری
 از دیگر مراسمی که شب چهارشنبه سوری
 در بیشتر مناطق ایران مشابه است اعتقاد به
 "بخت گشائی" در این شب است. از جمله
 دختران در طهران از زیر تویی بنام "توپ
 مروارید" که در میدان ارك بود می‌گذشتند و یا
 بر آن مانند ضریح امامزاده‌ها، تکه‌های پارچه
 آویزان می‌کردند. دیگر قفلی بود که همان شب
 دختران بخت بسته به زنجیر می‌بستند و به
 گردن می‌آویختند و می‌رفتند سر چهارراه‌ها که
 عابری قفل را باز کند و بختشان هم باز شود. در
 اصفهان دختران برای باز شدن بختشان

آتش و طلب شادی و سرخی و شوکت از آنست
 می‌پردازیم. تقریباً همه جا سنت پریدن از روی
 آتش و طلب سرخی از آن همراه با خواندن ترانه
 یا سرودی رایج است، اما متن این ترانه در نقاط
 گوناگون رنگ و حالت فرهنگ بومی و محلی را
 می‌گیرد. مثلاً در دهکده "سما" (یکی از
 دهکده‌های بخش کوهستانی کجور در مازندران)
 ضمن پریدن از روی آتش چهارشنبه سوری به
 گویش مازندرانی می‌خوانند :

"غم بُور شادی بی"، یعنی غم برود شادی
 بیاید، یا طهرانی‌ها ضمن پریدن از روی آتش
 می‌خوانند "زردی من از تو، سرخی تو از من".
 یا اینکه در لاریجان (واقع در راه طهران -
 آمل) به گویش خودشان می‌خوانند :

چارشنبه سوری کم م، پار دسوری کم م
 م زردی بُرت گش، ت قرمزی بی م گش
 یعنی : چهارشنبه سوری میکنم، مانند سال پیش
 می‌کنم، زردی‌ام به آغوش تو برود. سرخی تو
 بیاید به آغوش من.

یا اینکه در بندر پهلوی که چهارشنبه سوری
 را "گول گول چهارشنبه" می‌نامند در حال پرش از



پیام بهائی شماره ۱۹۶

این کار تهیه می‌کردند انداخته و هر يك از افراد خانواده یکبار کوزه را دور سر می‌چرخاندند و نفر آخری آن کوزه را به بالای بام می‌برد و از آنجا به میان کوچه پرتاب کرده می‌گفت: "درد و بلای خانه را ریختم توی کوچه"، و به این طریق سیاه بختی و شور چشمی و تنگدستی را از خانه دور می‌کردند.

در این شب آجیل مخصوصی دور هم می‌خورند که به آجیل بی نمک یا آجیل چهارشنبه سوری معروف است و عبارتست از انجیر و کشمش و خرما و توت خشک و فندق و پسته و بادام خام و امثال آن. در صورت استطاعت چهار رنگ پلو درست می‌کردند که عبارت بود از: رشته پلو، عدس پلو، زرشک پلو، ماش پلو و مقداری از آن را برای بستگان خود نیز می‌فرستادند. در برخی دهات مازندران آشی بنام "آش چهارشنبه" می‌پختند که بخاطر داشتن هفت بنشن و هفت سبزی آنرا "هفت ترشی آش" (= آش هفت ترشی) می‌نامیدند و آن را برای همسایه ها نیز می‌فرستادند.

این نکته قابل یادآوری است که در برخی نقاط ایران چهارشنبه سوری حالت مذهبی بخود گرفته از جمله در خور که شهرکی است بر کران جنوبی کویر مرکزی.^۲

«اگر از يك خوری درباره چهارشنبه سوری بپرسی، از چهارشنبه آخر ماه صفر برایت می‌گوید. زیرا مراسم مربوط به چهارشنبه آخر سال را در آخرین چهارشنبه ماه صفر انجام می‌دهند. می‌گویند مختار ثقفی می‌خواست روز پنج‌شنبه‌ای (که آخرین پنجشنبه ماه صفر بود) برای انتقام جوئی از کشتندگان حضرت امام حسین (ع) قیام کند، اما شروع قیام را يك روز

چهارطرف يك چهارراه را نخ می‌بستند تا عابری آن را پاره کنند و عقیده داشتند که همان سال شوهر می‌کنند. به اعتقاد مشهدهای نوعی بخت‌گشائی، شکستن هفت گردو در سر هفت چاه دباغخانه بود و روشن کردن هفت شمع بر سر آن چاه‌ها.

قاشق زنی نیز از دیگر مراسم چهارشنبه سوری است. پسران یا دختران چادر بر سر می‌کنند و بطور ناشناس در حالی که روی خود را سخت پوشانده‌اند بدر خانه همسایه ها یا دیگر ساکنان کوچه و کوی می‌روند و با قاشقی بر کاسه‌ای مسین می‌کوبند. آنقدر این کار را ادامه می‌دهند تا صاحبخانه در را بگشاید و قدری آجیل و یا مواد لازم برای پختن آش در کاسه بریزد. فالگوش ایستادن نیز از دیگر رسم‌های این شب است. یعنی برای کاری نیتی می‌کنند آنگاه در گذرگاهی می‌ایستند و آنچه از سخنان دو عابر بگوششان برسد ملاک خیر و شر قرار می‌دهند. بدین جهت اغلب مردم که از کنار چنین افرادی رد می‌شوند به قصد سخنانی از قبیل "خوب است"، "می‌شود"، "مبارک است" بر زبان می‌رانند تا کسی را که فالگوش ایستاده خوشحال به خانه روانه سازند.

از دیگر کارهای اساسی خانه‌تکانی نوروز است که باید تا قبل از چهارشنبه سوری پایان یافته باشد. در آن شب در برخی شهرها کوزه‌های قدیمی را نیز می‌شکستند و نیت می‌کردند "درد و بلام بره تو کوزه، بره تو کوچه". در خراسان پس از مراسم آتش افروزی برای رفع قضا و بلا مقداری زغال (که علامت سیاه بختی است) و اندکی نمک (که علامت شور چشمی است) در کوزه سفالینی که قبلاً برای

۲- از اینجا نقل از هنر و مردم شماره فروردین ۱۳۵۱ از مقاله نگاهی براسم چهارشنبه سوری در جوپشت، و خور بقلم اصغر عسکری خاتقاه و مرتضی هنری.

جلو انداخت و برای آن که شیعیان با خبر شوند گفت که یارانش بر بامها آتش بیفروزند... خانواده‌های خور یا شاخه‌های خرما آتش می افروزند و دور آن می خوانند: «الا به در، بلا به در، دزد و هیز به در، از ده به در»، و با این آواز "بلا" و "دزد" و "هیز" را از ده می رانند. آنگاه آتش شعله ور شده را با کوزه‌ای پر آب که روی آن می شکنند خاموش می کنند، چه آتش مطلق هستی و حرکت و درخشش است، و آب مظهر پاکی و يك رنگی، و این دو را با هم به کار گرفتن نشانه، همه خوبی‌ها و نیکوئی‌هاست.

*

پیام بهائی: مراسم چهارشنبه سوری در دهات و روستاهای مختلف آداب و آئینهای گوناگون دیگری نیز دارد که باید در شرح آنها به تدوین کتابها پرداخت. اما نکته اینجاست که آیا در عصر ماشینی امروز و با زندگانی شلوغ و پردوندگی نیز می توان به این آئینها و سنن پایبند بود؟ سوای آن بیاد داریم که حتی در سالهای قبل از انقلاب اجازه نمی دادند حاجی فیروزها با روی سیاه کرده و لباس قرمز خود هنگام نوروز در محله‌ها و کوچه‌ها آواز بخوانند و با آهنگ دایره زنگی خود برقصدند، زیرا آن کار را مخالف شئونات ملی و باعث آبروریزی پیش خارجیان می دانستند! در سالهای پس از انقلاب نیز یکی به سبب خطرات آتش سوزی و حریق در شهرها و شاید باطناً بخاطر آئینهای غیراسلامی این جشن کهن ملی، زیاد به آن روی خوش نشان نمی دهند.

این رسوم و سنن کمابیش بین همه اقوام و ملل دنیا جاری است و صرفنظر از پایبندی‌های عقیدتی که مطلبی شخصی است، آن سنن را که ریشه در قومیت و ملیت آنان دارد گرامی می دارند و در حفظ آن و غنی ساختنش

می کوشند. بابانوئل که با لباس قرمزش بی شباهت به حاجی فیروز خودمان نیست جزء اساسی آداب و رسوم عید سال نو مسیحیان است و حضور او در فروشگاهها و خیابانها عیب نیست. برای همین عید نوئل و تشریفات و آداب آن کتابها نوشته شده و از دو ماه قبل از آن رادیوها و مجلات بیشتر مطالب خود را به آن رسوم اختصاص می دهند تا از یادها نرود. همچنین در غرب مخصوصاً اسکندیناوی رسمی در اواسط ماه ژوئن بنام هانس مقدس Sct. Hans دارند که بدون تردید به رسوم اجداد آریائی آنان پیوند می خورد. بدینترتیب که در کوتاهترین شب سال خرمنهای بزرگ آتش برپا می سازند و برفراز شاخه خشک درختها که برای سوختن گرد آمده عروسک بزرگی که بشکل زن جادوگری است و بر جاروی دسته بلندی نشسته قرار می دهند که آن عروسک هم در میان آتش می سوزد. این مراسم که "عمرسوزان" را در ایران بیاد می آورد نه تنها ممنوع نیست بلکه تشویق هم می شود زیرا حفظ سنتی کهن است و مردم می دانند کجا آتش برافروزند که شهری طعمه حریق نشود.

اما در اینکه نوروز و مراسم آن در قرنهای گذشته با شکوه و جلال و شادی دیگری جشن گرفته می شده تردیدی نیست. باید آرزو نمود که مردم ایران از نعمت رفاه و آشتی و دوستی بهره مند گردند، و در آن سرزمین پهناور که آداب و سنن و لهجه‌ها و ادیان و اعتقادات گوناگون مانند موزائیک زیبایی به آن تنوع و شکوه بخشیده در راحت و آزادی فکری و عقیدتی که اساس دستیابی‌های اقتصادی و فرهنگی و علمی است بسر برند. آن هنگام است که فرهنگ فولکلوریک و عامیانه نیز دوباره رونق و شوکت گذشته، خود را باز می یابد.

به یاد گذشته

همسفر

ملیح بهار

دنیاست فسانه، پاره‌ای ما گفتیم
آن پاره که ماند، دیگران می‌گویند

جلسات میهمان غیربھائی از منسوبان و همسایگان و دوستان حضور می‌یافتند. نُقل محفل، خطابات مبارك حضرت عبدالبهاء ارواحنا فداء بود که بر طبق مذاق مبتدی قرائت و بسیار مؤثر واقع می‌گردید و عموم بهره می‌بردیم. در ساعت پذیرائی، برای اینکه از صحبت متفرقه جلوگیری شود و از طرفی، يك نفر متکلم وحده نباشد، برنامه‌ای به اسم "امروز نهار چه خوردیم" ترتیب یافته بود که هر هفته چند نفر از خانم‌ها خوراکی را که پخته و یا شیرینی و مربا و یا دسری را که درست کرده بودند، با دقت شرح می‌دادند که سایرین مخصوصاً جوان‌ترها یادداشت می‌کردند و پُرمشتی بود. من هنوز هم عصرهای یکشنبه دلم هوای آن جلسات پُر مهر و صفا را می‌کند. "یاد باد آن روزگاران یاد باد".

پس از چند ماهی من افتخار شرکت در احتفال تبلیغی سوّمی را هم یافتم. محفل روحانی طهران پارس از محفل روحانی طهران برای تشکیل احتفال تبلیغی خانم‌ها یاری جست و "قرعه" قال به نام من دیوانه زدند که با کمال

وقتی محفل مقدّس روحانی طهران روزهای یکشنبه را به امر تبلیغ و نشر نفحات الله تخصیص داد و مقرر فرمود که خانم‌ها و آقایان هرچند نفر جداگانه احتفالی تشکیل دهند و پذیرای منسوبان و دوستان غیربھائی شوند و همچنین یکشنبه شبها هرچند خانواده به نام تبلیغ احتفالی بیارایند و باب معاشرت با همسایگان و دوستان بگشایند. در امثال فرمان محفل محترم، من در دو احتفال شرکت کردم، یکی با چند خانواده از دوستان و سروران که چندین سال ادامه داشت و در واقع محفل انس بود و به تلاوت آثار مبارکه اختصاص داشت. یاد همه‌شان بخیر، چه در ملکوت ابهی و چه در عالم ادنی. احتفال دیگر با خانم‌ها که با ۵ نفر تشکیل و با ۳۵ نفر در حوادث اخیر تعطیل شد.

این احتفال خانم‌ها يك جلسه نمونه و پُرخیّر و برکت بود که بیش از ۲۰ سال در کمال روح و ریحان ادامه یافت و اماء الرّحمن با علاقه حضور می‌یافتند و هیچگاه حُزن و کدري صفای آن را مکدر نکرد و به همت آن عزیزان در اکثر

افتخار پذیرفتم و سالهای متمادی در آن جلسات که از تمام خانمهای طهران پارس و طهران نو از پیر و جوان تشکیل می شد شرکت کردم. فیضها بردم، بهره ها جستم و راه و رسم بندگی آموختم. هرگز آن همه خلوص و صفا و وفا را فراموش نمی کنم. خاطرات شیرین آن جلسات مونس روحانی این ایام من است و با چند نفر از آنان که در اروپا و امریکا هستند مکاتبه دارم. الهی هرکجا که هستند سلامت و موفق باشند.

روزی برای رفتن به طهران پارس وسیله نداشتم. در میدان کاخ به انتظار تاکسی ایستاده بودم. آن روزها تازه معمول شده بود که تاکسی ها در مسیر واحد مسافرین متعدد سوار می کردند. چند تاکسی ایستاد؛ یا راه نمی خورد یا من با آن راه دور و همسفر ناشناس جرأت نکردم سوار شوم. بالاخره يك تاکسی توقف کرد؛ مسافر آن خانمی بود و به طهران پارس می رفت. من که از یافتن تاکسی در بست ناامید شده بودم و از طرفی وقت می گذشت، سوار شدم. سلامی به خانم مسافر کردم و در کنارش نشستم. فضای تاکسی از عطر شائل اشباع شده بود. به او نگریستم. با تبسمی خوش آمد گفت. جوان، زیبا و خوش سر و لباس بود. پرسید: شما ساکن طهران پارس هستید؟ گفتم: خیر، به دیدن جمعی از دوستان می روم، با هم دوره ای داریم، و سرکار؟ گفت: من به خانه خواهرم می روم، ما هم دوره ای داریم.

من بنا به خواهش یکی از خانمها، لوح مبارک هفت شمع را می بردم که همگی زیارت کنیم. و يك شماره هم از مجله "آهنگ بدیع" که حاوی مقاله بسیار جالبی به قلم یکی از دانشمندان امر بود نیز برای استفاده خواهران همراه داشتم. خانم با اشاره به آنها گفت: پس شما

کلاس دارید. گفتم: نه، خانمها همه باسواد هستند، بعضی مطالب اخلاقی و اجتماعی را با هم مرور می کنیم. گفت: مجله زیبایی است، ندیده بودم. جواب دادم: تقریباً خصوصی است و مجله را به او دادم. ورقی زد و بعضی از صفحات آن را به دقت نگاه کرد و سر برداشت و پرسید: پس شما بهائی هستید؟ گفتم: شما بهائیت را از کجا می شناسید؟ با تبسمی گفتم: دو نفر از همشاگردهای من بهائی بودند. حالا هم يك همسایه بهائی داریم. اضافه کرد: من در مدرسه امریکائی درس خوانده ام و چه سالهای خوبی بود و افزود: پس شما بحث مذهبی دارید؟ گفتم: بحث نه، وظایف زن درباره همسر، فرزند و اجتماع را مرور می کنیم. سری تکان داد که اینهم ذوقی است، من اصلاً مذهبی نیستم. سؤال کردم: شما در جلسه تان چه می کنید؟ پاسخ داد: کمی از اینجا و آنجا صحبت می کنیم. شام می خوریم و بازی رقیقی داریم. پرسیدم: با پول؟ گفت: بلی. گفتم: شما می برید؟ گفت: تا حالا که همیشه باختمام. پس همسرتان؟ بعد از چند لحظه سکوت جواب داد: او شرکت نمی کند. هفته ای يك شب، من با دوستانم هستم و اضافه کرد: اینجا خانه خواهرم است. اما او بازی نمی کند، سرگرم خانه و بچه هایش هست. من بچه ندارم، بی کارم، خودم را مشغول می کنم. گفتم: تعجب می کنم، شما خانم درس خوانده، خوش فهم و آشنا به يك زبان زنده دنیا، خانه، زندگی و همسرتان را می گذارید و می روید محضر شیرین، صورت جذاب، نگاه زیبا و پولتان را نثار چند مرد و زن بیگانه می کنید، ببخشید، من زن ساده و بی سواد هستم و این کار برایم قابل تصور هم نیست. هزاران سرگرمی مفید و معقول در دنیا

در پشت سر مادر ایستاده با موهای شفاف و سیاه مادرش بازی می‌کرد و عالم خوشی داشت. مرد انگلیسی خونسرد از مشاهده این منظره چنان متأثر شد و به هیجان آمد که بی‌اختیار فریاد زد: زیباترین تابلویی است که تاکنون دیده‌ام و سراغ دوربین رفت.

خانم همراهم که به دقت گوش می‌داد، آهی کشید و گفت: حیف که من مادر نیستم. گفتم: دیر نشده است، شما خیلی جوان هستید و به اصطلاح یک گل از صد گلستان باز نشده است. اضافه کردم: حالا در بین خانم‌ها طبای متخصّص خوبی داریم، می‌توانید مراجعه کنید.

من می‌بایستی در فلکه، اول طهران پارس پیاده می‌شدم. خانم رغبت زیادی به ادامه صحبت نشان می‌داد. او هم پیاده شد و گفت: این چند قدم را پیاده می‌روم. چند دقیقه هم ایستاده صحبت کردیم. اظهار علاقه به ملاقات کرد. گفتم: ما نظیر این جلسه را روزهای یکشنبه با عده‌ای از خانم‌های طهران داریم، می‌توانید ما را سرافراز کنید. شماره تلفن به ایشان دادم و خداحافظی کردیم.

هفته‌ای گذشت. هر روز برنامه خودش را داشت و فکر و وقت مرا پر کرده بود. دوشنبه، بعد که به طهران پارس می‌رفتم به یاد آن همسفر زیبای هفته، پیش اقتادم و با خود گفتم خدا کند در بیان مطلب زیاده‌روی نکرده باشم.

فردای آن روز (صبح سه‌شنبه) تلفن کرد، صدایش را نشناختم. خودش را همسفر طهران پارس معرفی کرد و آدرس خواست که چند دقیقه‌ای خدمت برسد. اظهار مسرت کردم که قدم به چشم و نشانی خانه را دادم. بعد از ساعتی آمد با چند شاخه گلایل صورتی رنگ، زیبا، شاداب، متفکر و کمی کنجکاو. نشستیم.

هست. بخوانید، بنویسید، ترجمه کنید، با گل‌های خانه مشغول شوید، بدوزید، ببافید، آشپزی کنید که زینت زن است. با دوستان معاشرت کنید، فیلم‌های خوب و آموزنده ببینید، مسافرت کنید. در کنج اطاقی نشستن و پول‌های به زحمت بدست آمده را به بهای هیچ از دست دادن پسندیده نیست. از محبت و اغماض شوهرتان سوء استفاده نکنید. ببخشید خانم، شما آنقدر زیبا، معصوم، و برازنده هستید که حیف است خدای ناخواسته حادثه‌ای شما را بیسازارد و صفای خاطرتان را مکدر سازد. می‌دانید هر صفت و روشی و هر ذوق و حرفه‌ای که زنان و مردان بدان متصف و مشغول شوند، در زنان چشمگیرتر و بارزتر است. مردی که ذوق شاعری دارد محبوب است اما زنی که غزلی بسراید، قطعه لطیفی انشاء نماید، بدرخشد و بلند آوازه گردد. در امور غیراخلاقی نیز چنین است. مرد مست زشت است. اما زن مست مصیبت است، فاجعه است. آخر، زن مادر است. به قول ناپلئون: زن با دستی گهواره، کودکش را می‌جنباند و با دستی دیگر دنیا را. یادم نیست کجا خواندم که مردی ژاپونی به دیدار دوست انگلیسی‌اش به لندن رفت. مرد میزبان تمام اماکن دیدنی و نقاط تاریخی و هنری را به او نشان داد. چون نوبت میزبانی به مرد ژاپونی رسید، از میهمان انگلیسی خواهش کرد اول به خانه بروند، یا همسرش آشنا شود سپس به جاهای دیدنی ژاپون بروند. چون به خانه رسیدند، زن میزبان را دیدند که بر زمین نشسته کودک شیرخوارش را در زیر پستان داشت و مادرانه و عاشقانه نگاهش می‌کرد. پسر سه ساله‌اش سر بر زانوی مادر نهاده به خواب شیرینی فرو رفته و گونه‌هایش گل انداخته بود و دختر پنج ساله‌اش

از آمدن و گل‌های زیبایش تشکر کردم. گفت: این من هستم که برای عرض سپاس از تذکرات صمیمانه شما و تقاضای کمک آمده‌ام. وقت دارید آنچه در این هفته گذشته است برایتان تعریف کنم؟ جواب دادم: با کمال میل و افتخار، تا هر وقت بخواهید در اختیار شما هستم، مصاحبت زیباییان و خوبان را باید مغتنم شمرد. گفت: آن دوشنبه هفته قبل که از شما جدا شدم، تا چند دقیقه حیران و متفکر در کوچه ایستاده، درباره صحبت‌های شما فکر می‌کردم. حق با شما بود. خواستم از همان جا برگردم، اما نداشتن وسیله و بعضی ملاحظات مانع شد. خواهرم پرسید چه شده است، چرا پریشانی؟ نداشتن ماشین را بهانه کردم. آن شب هرچه پول همراه داشتم باختم. میز بازی را ترک کردم. متلک‌ها را نشنیده گرفتم و نزد خواهرم رفتم. جای غریب، گریه، کودک و افکار پریشان، چرا خانه و همسرم را ترک کرده‌ام، چرا پول‌های او را بی‌دریغ به جیب بیگانگان حریص می‌ریزم و چراهای دیگر مثل پُتک بر سرم می‌کوبید، تا صبح نخوابیدم. از خودم بدم آمد. تصمیم گرفتم به قول شما خانم باشم و مادر باشم. همین که خواهرم بیدار شد ده تومان از او به قرض گرفتم و به سرعت به خانه رفتم. نفس راحتی کشیدم. دوشی گرفتم. گوئی می‌خواستم پلیدی‌ها را بشویم و پاکیزه شوم. دایه خانم برایم صبحانه آورد و با دست و چشم و ابرو ملامت کرد که دیشب کجا بودی؟ آقا خیلی ناراحت بودند. این دایه خانم را مرحوم مادرم در شب عروسی همراه من کرد و او مرا مثل دخترش عزیز می‌دارد و با من محرم است. بعد از صرف صبحانه به حیاط رفتم، حاجی باغبان با گل‌ها مشغول بود، برخاست سلام کرد. خدا قوتی گفتم و روی

نیمکت زیر درخت سرو نقره‌ای نشستم. حاجی يك شاخه رز سفید برایم آورد. با تشکر گرفتم. با نهایت حُجب سر به زیر انداخته بود. نگاهش کردم، با قد خمیده و موها و ابروان سفید، صورتی ملکوتی و نجیب داشت و به چالاکی کار می‌کرد. حیاط غرق گل‌های متنوع مخصوصاً رزهای رنگ به رنگ بود. از زیبائی و شادابی گل‌ها تعریف کردم، که "صفای هر چمن از روی باغبان پیداست". گفت: خانه‌زادم و انجام وظیفه می‌کنم. پرسیدم: چند سال است که به حج مشرف شده‌ای؟ گفت: من حاجی به دنیا آمده‌ام. چون تعجب مرا دید، توضیح داد که آن وقت‌ها هر کودکی که در ماه ذی الحجه مخصوصاً اگر شب یا روز عید قربان به دنیا می‌آمد يك حاج یا حاجیه به اول اسمش می‌آوردند و الا ما کجا و حج کجا، حاجی شدن وسع و استطاعت می‌خواهد. حق با او بود. به قول شاعر:

معذور است او که خالق هر دو جهان

درویشان را به خانه، خویش نخواند
به اطاق برگشتم و به دایه خانم گفتم به حاجی باغبان چای بدهد. بعد از چند سال سراغ کتابهایم رفتم، کتابی برداشتم و به ورق زدن پرداختم. لای بعضی از صفحه‌ها یادداشت‌هایی داشتم که هنوز هم برایم جالب بود. به فکر فرو رفتم. یاد آیام تحصیل، همشاگردها، رقابت‌های معصومانه، سعی در نمره خوب گرفتن، جلب رضایت معلمین و شیطنتهای کودکان، همه و همه. صدای دایه خانم که می‌گفت ناهار حاضر است مرا به خود آورد. کتاب را بستم. به اطاق ناهارخوری رفتم. گرسنه نبودم، کمی با غذا بازی کردم. تازه ساعت يك بعدازظهر بود، می‌بایستی تا غروب صبر کنم، دلم برای شوهرم تنگ شده بود. از گذشت و بزرگواریش شرمسار بودم. اما

روز را با گلها و کتابها گذراندم. خواستم قطعه‌ای را ترجمه کنم، متوجه شدم ذهنم آن آمادگی سابق را ندارد. عصر، سری به آشپزخانه زدم. با سلیقه خانه و خوان را آراستم و بی‌صبرانه در انتظار همسرم نشستم. چون به خانه رسید و مرا مشتاق و منتظر یافت، ذوق کنان، بسان کودک گم کرده مادر، در آغوشم فرو رفت و گفت: خوشبختم که تو را در خانه می‌یابم، متشکرم. خانه بدون زن محبوب تاریک است، زندان است. مرا به طرف صندلی راحتی برد و نشاند و خود روی زمین نشست. لبهای ملتهبش را روی دستهایم نهاد. قلب مهربان و پر عاطفه‌اش به تندی می‌کوفت، دستهای مردانه‌اش لرزش خفیفی داشت. گفت: فرشته، عزیزم، حرف بزن، بگو چه حادثه‌ای تو را می‌آزارد. تو مطلبی را از من پنهان می‌کنی. با من بیگانه مباش. ما محرم هم هستیم و باید اول در روح و جان محرم بود، تا زندگی مشترک بیاید و دوام یابد. در خانه، خواهرت چه گذشت؟ کسی به تو اهانت کرد؟ چشم‌های زیبایت می‌گوید که تو یک سینه سخن داری. دیگر طاقت نیاوردم و گفتم: من با فرشته، نجاتم ملاقاتی داشتم، او مرا راهنمایی و آگاه کرد. گفت: به من هم افتخار آشنائی با آن فرشته را بده. آن وقت من تمام آنچه را در روز دوشنبه، هفته پیش روی داده بود، از دقیقه ورود شما به تاکسی تا وقتی از هم جدا شدیم، تمام صحبت‌ها و اندرزها را بی‌کم و کاست برایش گفتم. لحظاتی به اندیشه فرو رفت. پرسید: این خانم کی بود؟ اسمی، نشانی؟ گفتم: فقط یک شماره، تلفن به من داده است. بعد از مذاکرات زیاد قرار گذاشتیم که صبح به شما تلفن کنم، اجازه و آدرس بگیرم و برای عرض تشکر خدمت برسم که مزاحم شدم.

کمی هم در ته دلم گلیه داشتم. چرا مرا از این کار منع نکرد، چرا نرمش نشان داد. با خود گفتم لابد برای اینکه دوستم می‌دارد. از این فکر احساس غرور کردم. خدایا چقدر دوستش دارم. محبوب بودن و مهر ورزیدن از الطاف خداوندی است. در افکاری شیرین فرو رفتم. دستی به در خورد. باغبان بود و دسته گل زیبایی آورده بود. تا من به خود بیایم، از پله‌ها سرازیر شد و توانستم سپاسی بجای آورم. این ذوق و عزت نفس به دلم نشست. اطاقها را با گل‌های تازه آراستم، میز شام را با سلیقه آماده کردم. لباسی زیبا پوشیدم. وقتی همسرم وارد شد، مشتاقانه به گردنش آویختم، زمزمه کنان که مرد خوب من، خوش آمدی، دلم برایت تنگ شده بود. شوهرم که غافلگیر شده و ضمناً به احساسات من جواب مثبت می‌داد، رندانه پرسید: این لطف خانم را چه تعبیر کنم؟ گفتم: به دو روز و یک شب دوری. صبح پرسید: اتفاقی افتاده؟ خانه، خواهرت چه گذشت، باختی؟ گفتم: بلی، هرچه پول داشتم. عارفانه سر تکان داد و گفت پول برای خرج کردن است. ناراحت مباش. صلاح ندانستم یا نتوانستم آنچه گذشته بود بگویم، سکوت کردم. اشله‌هایم سرازیر شد. او مرا نوازش کرد و رفت.

من که با دقت و حیرت به سخنان همسفر آن هفته و میهمان فعلی خود گوش می‌دادم، گفتم: خوب، بعد؟ خانم جرعه‌ای از چای نوشید و ادامه داد: دیروز صبح که همسرم می‌خواست خانه را ترک کند مبلغ بیشتری پول روی میز گذاشت و رفت. بعد از رفتن او بود که من بغضم ترکید و ساعتی به تلخی گریستم. این کار او به نظرم تنبیهی بود. احساس کردم چیزی در وجودم شکست.

من که انتظار چنین دگرگونی را در این خانم جوان نداشتم و روی وجدان و تربیت خانوادگی مطالبی گفته بودم به شدت متأثر شدم، برخاستم او را در آغوش فشردم، از آمدنش و گل‌هایش تشکر کردم. این آمدن‌ها ادامه یافت.

یک مرتبه با هم به احتفال خانم‌های طهران پارس رفتیم که اثر خوبی در او گذاشت. حضور در جلسه، احتفال خانم‌های طهران تحسین‌برانگیز بود ولی اصولاً رغبتی برای حضور در جلسات عمومی نشان نمی‌داد و می‌گفت: من مشکلات خودم را دارم. اکثر روزها تلفن می‌کرد. هر از چندی هم می‌آمد. روزی سرزده آمد. من در کتابخانه بودم. خدمتکار که او را خوب می‌شناخت وی را به آنجا راهنمایی کرد. قفسه، کتاب‌ها را به دقت نگاه کرد. گفتم: هر کتابی برایتان جالب است بردارید. او کتاب "آئین دوست یابی" تألیف دیل کارنگی را انتخاب کرد و من کتاب "بهاء‌الله و عصر جدید" را به او دادم. دو روز بعد تلفن کرد که کتاب جالبی است، اجازه بدهید پیش من بماند تا همسر هم بخواند. گفتم: تقدیم است. این کتاب گرفت‌ها ادامه پیدا کرد و به ترتیب کتب: نظرات مستشرقین و خارجی‌ها نسبت به آئین بهائی، مقاله، مبارک، خطابات مبارک و کتاب مستطاب ایقان. به تدریج دریافتم که "آقا" هم کتاب‌ها را می‌خواند.

روزی عازم محلی بودم. راننده گفت: این ماشین پشت سری که چراغ می‌زند و تقاضای توقف دارد ماشین دوست شما است؟ گفتم: کناری نگاه دار، شاید کاری داشته باشند. راننده کنار پیاده‌رو ایستاد. آن ماشین هم کمی بالاتر نگاه داشت. راننده پرید بیرون و در ماشین را باز کرد. مردی بیرون آمد و به سوی

ما راه افتاد، مردی در سال‌های متوسط عمر، متین و موقر با سر و لباسی کاملاً آراسته. سری فرود آورد و گفت: لابد مرا شناختید. از مزاحمت معذرت می‌خواهم. من یک تشکر به شما مدیونم. شما همسر محبوب مرا با خودش و خانه‌اش و کتاب آشتی دادید. ضمناً من هم از کتب مرحمتی استفاده می‌کنم و سپاسگزارم. مجدداً سری فرود آورد و با قدم‌های محکم به طرف بنز مشکی خود رفت و ما هم به راه خود ادامه دادیم.

یک روز خانم از من پرسید: این موضوع صعود کردن بهائی‌ها چیست؟ گفتم: منظورتان را نمی‌فهمم. گفت: در جمع کوچکی بودیم، به مناسبتی صحبت بهائی‌ها پیش آمد. دوستی اظهار عقیده کرد که من با عده‌ای از آنان تماس شفلی دارم، مردمی مهذب، مؤدب و صمیمی هستند، اما از این سالی چند شب صعود کردنشان دلتورم. همسر پرسید یعنی چه؟ آن آقا گفت: اینها سالی چند شب دور هم جمع می‌شوند، دعا و مناجات می‌کنند، چای و شیرینی می‌خورند، نصف شب چراغ‌ها را خاموش می‌کنند و بعد... همسر پرسید: بعد چی؟ آن آقا گفت: بعد صعود می‌کنند، این اصطلاح خودشان است. همسر سؤال کرد: شما در آن جلسات بوده‌اید؟ او گفت: خیر. چند نفر دیگر نیز اعتراض و صحبت را عوض کردند.

من که تا آن وقت این تهمت را نشنیده بودم، بیش از یک ساعت درباره احکام الهی راجع به عفت و عصمت و طهارت و تقدیس در دیانت بهائی سخن گفتم و اصطلاح کلمه، صعود را توضیح دادم و او خودش نتیجه گرفت که بجای کلمات: مرگ، فوت، موت و رحلت، بهائیان کلمه "صعود" را بکار می‌برند. گفتم:

خاموشی فرو رفت. ناچار مرد محترم بر جایش نشست.

اما گوئی این برق به جان "رفیق" من زد. هراسان برخاست و وحشتزده گفت: می‌خواهید صعود کنید؟ بازوی مرا محکم گرفته و جملات نامفهومی می‌گفت. جمله‌ای که گفت، بسان آب سردی بود که تا مغز استخوانم یخ کرد. گفتم: خانم، بنشینید، توهین نکنید. خانم نشست.

ناظم جلسه، هشیارانه سعی کرد که مجلس برهم نخورد و روحانیت جلسه حفظ شود. به زحمت و احتیاط خود را به نزدیک ما رسانید و گفت: شما که به کتاب و چراغ احتیاج ندارید، لطفاً چیزی تلاوت کنید. من که متوجه شدم حق به جانب ایشان است، نباید اجازه داد محفل به پیچ و حرف‌های متفرقه بگذرد، گفتم: چشم و با نهایت تأثر لوح منبع «ای مادر، از فراق پسر منال بلکه بیال» را تلاوت کردم. ناله‌های مادر گم کرده فرزند و تأثر حاضران بلند بود که جملات تسلی‌بخش و فرارهای عنایت‌آمیز: «همچو مدان که فانی شده، در ملکوت باقی به بقاء الله باقی خواهد بود... حق منبع با تست، از پدر مهربان‌تر است و از پسر مشفق‌تر... به رضای حق راضی باش و به او مؤانس شو. جمیع ملا اعلیٰ به ذکر پسر ناطقند و به وصفش مشغول...» مانند آبی زلال و گوارا در کام جاننش می‌ریخت و آرامش و اطمینان می‌بخشید، آرام آرام از فغانش کاست و فرزند دل‌بندش را در ملکوت ابهی و بزم ملا اعلیٰ مخلّد و جاوید یافت.

هنوز چند جمله، دیگر از لوح مبارک باقی مانده بود که چراغ‌ها روشن شد. خانم معترض با کنجکاوی به حاضرین نگریست و پس از تفحص بسیار، شرمگین سر به زیر انداخت. زیرا اهل

بلی، اهل بهاء در سال دو شب صعود حضرت بهاء‌الله و حضرت عبدالبهاء فرزند ارشد و جانشین آن حضرت را تا ساعت صعودشان به دعا و مناجات می‌گذرانند و نه تنها چراغ‌ها را خاموش نمی‌کنند بلکه به جبران شب‌های تاریکی که در زندان‌های متعدّد گذرانده‌اند، همه، چراغ‌ها را روشن می‌کنند. این اظهارات تهمت و ساخته، مغزهای علیل کسانی است که از مطالب روحانی و معنوی بیگانه‌اند. و تعصب، قوه، عاقله، آنها را فلج کرده است. او تشکر کرد و رفت. ملال خاطر را با تلاوت مناجاتی زدودم.

روزهای بعد مذاکرات بیشتر راجع به بانوان و تساوی حقوق آنان با مردان بود که برایش جالب می‌نمود. روزی در محفل تذکر فرزند جوان یکی از دوستان حاضر شدم. سالن زیبا و مجلل پر از جمعیت بود. بوی خوش رزهای زیبا و یاس چمپای حیاط مجاور فضا را عطرآگین کرده بود. خانم را نزدیک مادر داغ دیده جالس دیدم. برخاست ادای احترام کرد و من در کنارش نشستم. پرسیدم: شما اینجا؟ گفت: به شما عرض کرده بودم که یک همسایه بهائی داریم. به صدای "هو الله" ساکت شدیم. یکی از مناجات‌های عربی حضرت ربّ اعلیٰ در مایه، حجاز تلاوت شد. عده‌ای جلسه را ترک کردند. نفوسی وارد شدند. چای و شیرینی به دور آمد. مناجات دیگری زیارت شد. سپس ناظم جلسه اظهار داشت: حال، ناطق محترم جناب... با بیانات شیرین و شیوای خودشان راجع به صعود نفوس مخلصه، مؤمنه و بقای روح، ما را مستفیض می‌فرمایند.

ناطق محترم برخاست، دستی به موهایش کشید. کراواتش را مرتب کرد. هنوز قدمی برنداشته بود که برق قطع شد و خانه در

بهاء پس از زیارت آن آیات باهرات، در حال و هوای دیگری، فارغ از زمان و مکان سیر می‌کردند، نظر به افق اعلیٰ و عالم بالا داشتند. جمعی برخاستند، من هم به اشاره رفیق راهم برخاستم و جلسه را ترك كردیم. ولی به شدت متأثر بودم و فکر می‌کردم چسان مغزها از موهومات و خرافات انباشته و افکار چنان تاریک و سیاه است که «به آب زمزم و کوثر سفید نتوان کرد.»

خانم وقتی به خانه رسیده و دانسته بود که برق خانه، آنها هم قطع بوده، از عکس العمل خویش در منزل همسایه خجل و پشیمان شده و برای عرض معذرت به تلفن متوسل شده، که ما هنوز به خانه نرسیده بودیم. من آن شب که به خانه رسیدم به شدت متأثر بودم و با خود جدالی داشتم. نمی‌دانستم بعد از این "عدم اعتماد" به معاشرت ادامه دهم یا او را به حال خود بگذارم. به آثار مبارکه، طلعات مقدسه پناه بردم. هرچه در بحر آیات الهی فرو رفتم، موردی، دستوری، برای اعتراض و تلافی نیافتم و حق جفا نداشتم. تازه يك دعا هم در حقیقت به درگاه الهی مدیون بودم. ساعتی را به دعا و مناجات پرداختم و با آرامش نسبی به بستر رفتم.

بزرگی می‌گوید: اگر کودکان نبودند، آنقدر از آسمان بلا می‌بارید که نامی از هستی باقی نمی‌ماند... صبح فردا که خانم دوست ما التوبه توبه‌گسویان بر من وارد شد و من با گفتن "فراموش کنید" مطلب را درز گرفتم، ما میهمان کوچکی داشتیم که فضای خانه را پر از شادی و سرور کرده بود. او مهین‌جون نوه شش ساله، خدمتکار ما بود که هر از چندی به دیدن مادر بزرگش که او را "ماما قندی" می‌نامید می‌آمد،

هفته‌ای می‌ماند و می‌رفت. وجه تسمیه، ماما قندی این بود که مادر بزرگ، همیشه در گوشه، چارقدر سفیدش که از پاکی برق می‌زد، برای مهین‌جون، چیزی از قبیل شکر پنیر، آب نبات پرقیچی، نقل یا يك حبه قند داشت که کودک با هیجان گره را باز می‌کرد و با شادی و فریادهای کوتاه، مادر بزرگ را غرق بوسه می‌کرد و هدیه، بدست آمده را به تائی و با لذت می‌خورد.

مهین‌جون چهار خواهر داشت که دو تا از او بزرگتر و دو تا کوچکتر بودند و غیبتش از خانه چندان محسوس نبود. علت سوگلی بودن مهین‌جون برمی‌گشت به وقتی که او شش ماه داشت و مادرش حصبه گرفت. مادر بزرگ برای حفظ کودک از سرایت مرض، او را از مادر جدا کرد و نزد خویش آورد و به روش خود تغذیه و پرورش داد. هنوز شیرهای خشک فعلی به ایران نیامده و معمول نشده بود. استفاده از شیر گاو هم پُر زحمت بود. لذا به شیوه‌ای که از قدیم می‌دانست رفتار می‌کرد، بدین ترتیب: چهار مغز فندق، بادام، پسته و گردو را به نسبت متساوی همراه نبات می‌کوبید و از آلك نرمی می‌گذراند و هر دفعه يك قاشق چای‌خوری از این شبه "قائوت" را در يك تگه تنزیب آب دیده، تمیز می‌ریخت که به شکل غنچه، پستان مادر درمی‌آمد و آن را در استکان آب نیم گرمی فرو می‌برد و در دهان کودک قرار می‌داد که کودک به تدریج به آن آموخته می‌شد و با لذت مك می‌زد و چون به خواب می‌رفت به آرامی از دهانش بیرون می‌آورد و به دور می‌افکند. شبه پستانک‌های فعلی منتهی خوشمزه و مغذی، ضمناً از تمام غذاهای معمولی چون پساب آبگوشت، لعاب آش، فیرینی و حریره، بادام هم استفاده می‌کرد و مشکل از شیر گرفتن کودک مطرح نبود.

همسفر

بقیه از ص ۳۱

ذائقه و معده طفل با این خوراک‌های معمول و مرسوم عادت می‌کرد. مهین‌جون، کودک‌کی سالم، شاداب، بانشاط و پرتحرک بود. رشد جسمی و فکری‌اش از سنش جلوتر می‌نمود. و یک زیبایی شرقی چشمگیری داشت، شبیه مینیاتورها. همان ابروهای کمانی سیاه، چشم‌های کشیده و مخمور، بینی خوش‌تراش و لب‌های چون غنچه، نوشکفته. گونه‌هایش چنان سرخی مطبوعی داشت که هیچ روزگونی‌ای به پای آن نمی‌رسید. این صورت را موهای نرم سیاه فراوانی فرا گرفته بود.

من به او شعرهایی مثل: گلی خوش بوی در حمام روزی... یا: گویند مرا چو زاد مادر... آموخته بودم که پاکیزه و بدون اشتباه می‌خواند و حال و هوای خانه را پرشور می‌کرد و همراه با جست و خیزها و هیاهوی معصومان‌اش وجد و سرور می‌آفرید که تا چند روز بعد از رفتنش هم طنین سر و صداهایش در فضا احساس می‌شد. آن روز از او خواستم که چیزی برای خانم میهمان بخواند. دخترک زیبا، صمیمانه هرچه را از بر داشت خواند و دل از خانم ربود. زن جوان که در آرزوی داشتن فرزندی می‌سوخت، تحت تأثیر قرار گرفت، کودک را در آغوش کشید، نوازش کرد و بی‌اختیار دست‌بند قیمتی زیبایش را از دست در آورد و خواست زینب دست دختر کوچه کند. کودک که کمی رَم کرده بود، به من نگاه کرد، چون مرا خاموش یافت، از خانم فاصله گرفت و به سوی من آمد. در این لحظه خدمتکار با سینی چای وارد شد. او که زن باتجربه و سرد

پیام بهائی شماره ۱۹۶

و گرم چشیده بود، به یک نگاه همه چیز را دریافت. جای را روی میز گذاشت و به آرامی دست کودک را گرفت که همراه ببرد. خانم گفت: اجازه بدهید مهین‌جون این هدیه را قبول کند. زن خدمتکار با بی‌نیازی جواب داد: نه، خانم. این مرحمتی شما از در خانه ما تو نمی‌آید و به آن احتیاجی هم نیست. من اینجا خانه خودم است و نوه من هم پدر و مادر دارد. خدا را دارد. وقتی شوهر خدا بیمارزم به رحمت الهی رفت و من با پنج کودک ریز و درشت، تنها، سرگردان و بی‌سر و سامان بودم، شما و امثال شما کجا بودید؟ هنری از دستم بر نمی‌آمد، به کلفتی راضی شدم، به هر دری سر زدم کسی به دادم نرسید. جوان بودم، بر و روئی داشتم. زن‌ها از ترس دلگی شوهرانشان مرا نمی‌پذیرفتند. زمین سخت بود و آسمان دور. باید زنی تنها بود، با دستی خالی و نیاز مادی، تا بی‌رحمی و بی‌انصافی مردم روزگار را دید و شناخت. نمی‌دانم اگر روزی من به این خانه حواله نشده بود چه می‌کردم. ببخشید خانم، نخواستم به شما جسارت کنم. خانم شما مرا به یاد گذشته انداخت. دُم‌ل بیست ساله‌ام سر باز کرد. اگر در آن سال‌ها دو نفر مثل شما چنین بخششی به یک مادر درمانده می‌کردند، یک سال زندگی یتیم‌های معصوم من می‌چرخید. اما گاهی مردم به جای دل، یک سنگ در سینه دارند. ببخشید. اشکش سرازیر شد و به راه افتاد.

در این بین تلفن زنگ زد. مهین‌جون دوید و گوشی را برداشت (این کار را خیلی دوست می‌داشت) و به من اشاره کرد. آن طرف خط آقای شاکری بود. این جناب حسن شاکری را اکثر احبای طهران می‌شناختند. مردی ساده دل، مؤمن و عاشق خدمت بود. هر جا احساس می‌کرد

ممکن است منشأ اثر و خدمتی شود، آنجا حاضر می‌شد. سالها خرید مایحتاج مدرسه، تابستانه را بر عهده داشت. ساعت پنج صبح به میدان می‌رفت، میوه، تره‌بار و آنچه در صورت خرید بود می‌خرید و می‌آورد. بعضی روزها او سه یا چهار دفعه از حدیقه به شهر می‌رفت و برمی‌گشت. آن وقت هنوز حدیقه تلفن نداشت و بعضی کارها با پیک و پیام انجام می‌شد.

روزی وقتی برای چهارمین بار به شهر می‌رفت، به ایشان گفتم: برادر، گوشه صورت خرید، بنزین ماشین را هم منظور دارید. به شدت برآشفتم، رغبیده در من نگریست که: خانم، کجای کاری، مردم جان فدا کردند تا ما به این مرحله رسیدیم، حالا من پول بنزین ماشینم را از بیت المال امر الهی بگیرم؟ آن مرد خدا آن روز نمی‌دانست که او هم عاشقانه، جان نثار خواهد کرد و خون پاک او و خیل عاشقان شجر امر الهی را سقایه، سرسبز و پُرثمر خواهد ساخت.

او عضو لجنه الفت بود و عشقی به تشکیل جلسات الفت و اجتماع یاران داشت. برای نیل به این مقصود به عده‌ای از احباء مراجعه می‌کرد و به اصطلاح خودش بانی (میزبان) پیدا می‌کرد و بسته به همت و سخاوت میزبان جلسه یا شام و ناهار (چلوکباب) بود، و یا عصرانه (چای و شیرینی)، سپس باز به قول خودش به مجریان تلفن می‌کرد و برنامه، جلسه را تنظیم می‌کرد. با همه روابط صمیمانه داشت. تیمسار... دکتر... منشی محفل روحانی... ناشر نفعات الله. یاران چون به مراتب خلوص و صفای او واقف بودند، اغلب دعوتش را می‌پذیرفتند. هر از چند به من هم تلفن می‌کرد که: خانم، به جلسه الفت بیایید و یک لوح هم راجع به الفت

تلاوت کنید. و من اگر در آن روز و آن ساعت از قبل تعهدی نداشتم، می‌پذیرفتم.

مکرر شاهد بودم، همین که جلسه رسمی می‌شد، به شنیدن صدای "هو الله" در خارج از مجلس در گوشه‌ای چُنْدَك می‌زد و با حضور قلب گوش می‌داد و اکثر چشم‌هایش مرطوب بود.

این جلسات الفت در تمام طهران حتی نظام‌آباد، سر قبر آقا و گلستان جاوید هم تشکیل می‌شد. یک شب جلسه‌ای در گلستان جاوید، برای کارکنان آنجا ترتیب یافته بود. چون میزبان مرحوم عموا علیه رضوان الله بود، با لطفی که به ما داشت، تلفن کرد و همراه به گلستان جاوید رفتیم. به برکت ارواح مجرّده نفوس مخلصه، مجلس پرشورتر و الفت فزون‌تر.

مهتاب شبی بود و نور ماه بی‌دریغ بر سنگ‌های مرمر می‌تابید و جمله معروف "نور بر قبرشان ببارد" مصداق یافته. هیچگاه گلستان جاوید را چنین پُرشکوه و با ابهت نیافته بودم. آن اوقات کسی تصور هم نمی‌کرد که روزی مدعیان عدل و داد، بیدادشان شامل حال اجساد پاک اسیران خاک هم بشود و "متوکل عباسی" وار، پاس حرمت آنان ندارند و به تخریب پردازند. غافل از آنکه:

حدیث نیک و بد ما نوشته خواهد شد

زمانه را سندی، دفتری و دیوانی است باری، تلفن آن ساعت آقای شاکری، دعوت به یکی از این مجالس الفت بود. همان لحظه به نظرم رسید که خوب است "خانم" را به این جلسه دعوت کنم. با اشتیاق پذیرفت و با هم به آن جلسه رفتیم. محلّ، پذیرائی بسیار مناسب بود. خصوصاً همسر یکی از احبای الهی که اخیراً به جمع اهل بهاء پیوسته بود، برخاست، چگونگی ایمان و تصدیق خویش را با کلماتی ساده و پر

از من پرسید: این لوح مبارک را شما تلاوت کردید؟ عرض کردم: آری. گفت: چرا نصفه رها کردید؟ گفتم: تمام لوح از حوصله جمع خارج بود. نگاهم کرد، نگه کردن عاقل اندر سفيه. گوئی با خود حرف می‌زد. گفت: یاد آن وقت‌ها بخیر که ساعت‌ها به زیارت و تلاوت آثار مبارکه مشغول و مأنوس بودیم. هرچه بیشتر از این بحر بی‌کران می‌نوشتیدیم تشنه‌تر می‌شدیم. مخصوصاً ما نوجوان‌های آن اوقات که علاوه از حضور در ضیافت نوزده روزه و شرکت در مجلس عمومی عصر جمعه که حصر در زیارت الواح مقدسه بود، صبح جمعه هم در محل سر قبر آقا به حضور نیر و سینا مشرف می‌شدیم. مناجات، الواح مهمه و اشعار آن بزرگواران را می‌خواندیم و از بر می‌کردیم. اما در وقت رفت و برگشت همیشه یکی دو نفر از اولیاء ما را همراهی می‌کردند. چون مخالفین امر در کمین و مزاحم بودند و اگر یکی از کودکان و نوجوانان را تنها می‌یافتند کمتر جان سالم به در می‌برد.

حوصله دارید خاطره‌ای را برایتان بگویم؟ هر سه نفر ما با اشتیاق اظهار علاقه و امتنان کردیم که سراپا گوشیم. مرد محترم پس از لحظه‌ای تأمل چنین سخن آغاز کرد: روزی یکی از اساتید خدمتی به من رجوع کرد که از شوق اطاعت امر، نکته، تنها بودن را فراموش کردم. اما همین که از کوچه، سیاه‌ها فاصله گرفتم متوجه شدم که به دام افتاده‌ام و آنها از چهار طرف راه را بر من بسته‌اند. وقتی مطمئن شدند محافظی با من نیست، با خشونت به من نزدیک شدند. سردسته آنها که جوانی بسیار گریه و بد هیبت بود گفت: به حضرت عباس‌تان لعنت کن. گفتم: ما حضرت عباس نداریم، حضرت عبدالبهاء داریم. گفت: باید لعن کنی وگرنه سرت را مثل

احساس بیان کرد. کتابی به او هدیه شد. با احترام پذیرفت و بر دیدگان نهاد و مجلس در نهایت جذبه و شور و يك دنيا روحانیت و خلوص پایان یافت. حضور در این جلسات تکرار شد و خانم هر دفعه مشتاق‌تر و خاضع‌تر شرکت می‌کرد.

او به تدریج به این جلسات مأنوس شد و از بین خانم‌ها دوستانی برگزید و به مجالس سایر نواحی و اجتفالات هفتگی راه یافت. از جمله با خانم دکتر... که صبح‌ها در بیمارستان میثاقیه و عصرها در مطب خویش کار می‌کرد آشنا شد و مشکل خود را با او در میان نهاد. همه جا، پاکی، یگانگی و صفا دید. روزی همراه "خانم" به یکی از مجالس الفت رفتیم. وقتی جلسه پایان یافت، برای تشکر و خداحافظی از خانم میزبان به اطاق مجاور که بساط سماور در آنجا بود سرک کشیدیم. مردی مسن و متین پشت به دیوار چهار زانو نشسته بود و با آرامش خاطر جای را در نعلبکی ریخته و می‌نوشت. جوانی به همسرم گفت: این آقا را می‌بینید، می‌گویند ۹۰ سال دارد. گاهی خاطرات شیرینی از قدیم حکایت می‌کند که شنیدنی و آموزنده است و او را استاد محمود معرفی کرد. همسرم به ایشان نزدیک شد و تکبیر گفت. ما هم سری فرود آوردیم. مرد محترم سر بالا گرفت، عینک دسته نقره‌ای خود را که با قیطان سیاهی مهار کرده بود میزبان کرد، در ما نگریست و گفت: چرا نمی‌نشینید؟ نمی‌دانم در نگاه و گفتارش چه رازی نهفته بود که ما هر سه نفر دو زانو نشستیم. نگاهش کردم، پیری دل زنده بود، درشت استخوان، با موهای فراوان و سیبیلی يك دست سپید. لباس تیره رنگ تمیزی در بر داشت که بر ابهتش می‌افزود.

دسته گل می‌برم. گفتم: من نه به حضرت عباس شما و نه به حضرت عبدالبهاء مولای خودمان جسارت نمی‌کنم. جان و سرم فدایشان. او چاقوی خود را بیرون کشید و گفت: حالا من سرت را از تن جدا می‌کنم تا ببینم چگونه عباس افندی می‌تواند معجزه کند و سرت را به تن وصل کند. گفتم: البته که می‌تواند، اما سری که تقدیم آستانش شد پس گرفتنی نیست. هزاران سر من و مثل من فدای یک مویش.

باید بگویم که من عاشق حضرت عبدالبهاء بودم و این مهر با شیر مادر در دل و جانم جای گرفته بود. مرحوم مادرم مکرر تعریف کرده بود که در ایام کودکی من به حصه مبتلا شده بودم. در روز هشتم که امیدش از حیات من قطع شده بود، مادرم نومیدانه، سر بر بالش من نهاده و به مناجات پرداخته بود که یا عبدالبهاء مولای مهربان، راضیم به رضای تو. خستگی، چند شب بی‌خوابی و حالت تسلیم و رضا، به خواب رفته بود. حضرت عبدالبهاء را در خواب دیده بود که فرموده بودند: ما محمود را شفا دادیم. مسرور باش. مادرم، آسیب سر، دست بر پیشانی من نهاده، علامت حیات را در من مشاهده می‌کند. تب فروکش کرده و عرق صحت بر تنم نشسته است. مادرم سر به سجده نهاده و حیات مجدد مرا هدیه‌ای از حضرت مولی‌الوری می‌دانست. مکرر به من می‌گفت: قدر این عنایت را بدان و شرایط بندگی بجای آر. این عشق به مولای مهربان با خود من بزرگ شده و روح و جانم را تسخیر کرده بود.

آن روز هم در مقابل آن اوباش، من به الطاف و عنایاتش دلخوش و امیدوار بودم. او رجز می‌خواند و یاوه‌گوئی می‌کرد. در عالم کودکی و نوجوانی، فکری به خاطرم رسید. گفتم: من

حاضریم در راه مولایم سر و جان نثار کنم. اما تو چی؟ به حضرت عباس معتقدی؟ گفتم: البته، چاکرم، غلامم. گفتم: چه خوب، پس اجازه بده در راه ولای آن حضرت یک بند از انگشت کوچک دستت را رفیقت قطع کند. گفتم: چه فضولی‌ها. من رو به رفقاییش کرده و گفتم: ببینید رفیقان عقیده به حضرت عباس ندارد. آن بزرگوار از دو دستش گذشت و این بی‌وفا از یک بند انگشت نمی‌گذرد. سست عقیده یعنی این. از این گفته، من طوفانی به پا شد. دست او با چاقو به قصد جان من بلند شد. اما دست قوی‌تری چاقو را از کفش ربود و گسفت: تو از این بچه بابی هم کمتری. آن دو با هم گلاویز شدند و از هیچ اهانتی نسبت به یکدیگر فرو نگذاشتند. معلوم بود که کینه دیرینه است و جنگ جنگ ریاست و قدرت. مریدها و نوچه‌ها جمعی طرفدار این و بعضی هوادار آن شدند.

من یک دفعه متوجه شدم که دور و برم خالی است و کسی به من توجهی ندارد و آنان به خود مشغولند. با احتیاط چند قدمی پس پس رفتم و چون کمی از خطر دور شدم با همه توان خود شروع کردم به دویدن، یک نفس تا خانه، مورد نظرم دویدم. وقتی وارد خانه شدم خواستم خونسردی خود را حفظ کنم اما به قدری هیجان‌زده بودم و طوری عرق از سر و رویم می‌ریخت که ناچار آنچه واقع شده بود را بیان کردم. آنان صلاح ندیدند که من به خانه بروم. تا شب صبر کردیم، بعد آنها مرا به خانه رساندند و به مادرم سفارش کردند دو روزی نگذارد که من از خانه خارج شوم. مادرم پس از اطلاع بر خطری که از من گذشته بود سجده، شکر بجای آورد. آن شب نماز و دعایش پرسوزتر بود.

پیام بهائی شماره ۱۹۶

ولی مجبور به رعایت "ملاحظات" بودم. گفتم: ایمان شما در درگاه الهی مقبول و مأجور است. اما موافقت فرمائید کمی با تاریخ امر الهی آشنا شوید و بر آنچه در سنین متوالی بر این آئین نازنین گذشته واقف گردید، تا در ورود به جامعه بهائی بیگانه نباشید، عضوی مفید گردید و بدرخشید. موافقت کرد. کتاب تاریخ نبیل، دو مناجات فارسی کوچک و قسمت‌هایی از کلمات مکنونه، فارسی را به او دادم، با سپاس پذیرفت و رفت.

هفته بعد ما در کنفرانس جزیره "موریس" شرکت کردیم که مثل همه کنفرانس‌های بهائی، پرشور، روحانی، آموزنده و با خیر و برکت بود. از حضرات ایادی دو نفر (جنابان سرهنگ خاضع و دکتر مهاجر) حضور داشتند که بر صفا و غنای جلسه می‌افزود.

فضلاً به شرکت‌کنندگان در کنفرانس اجازه تشرّف به ارض اقدس عنایت شده بود. مشتاق و مفتخر به کوی دوست شتافتیم. آنچه در آن روزها در اعتاب مقدّسه بر ما گذشت، گفتنی و وصف کردنی نیست؛ من عاجزم ز گفتن و خلق از شنیدنش. شب آخر به لطف دوستی عزیز که مجاور و خادم آستان الهی بود در باب بحری به کباب ماهی تازه دعوت شدیم. شبی بود زیبا و پر رمز و راز. بوی دریا ما را به سوی خود کشید. آسمان چراغان بود و نور نازآلود اخترها به دیده و دل شادی و روشنائی می‌پاشید. دریا چون الماس سیاه می‌درخشید. موج با ساحل بازی همیشگی خود را داشت. چون دلدادۀ ای بی‌قرار بوسه می‌زد و می‌گریخت. همراه با ذوقم مجذوب این منظره زمزمه می‌کرد:

با من آمیزش او صحبت موج است و کنار

دم به دم با من و پیوسته گریزان از من

مرد محترم ساکت شد و سر به زیر انداخت. خانم لمیزیان پرسید: چای میل دارید؟ او با سر اشاره کرد، خیر. بعد رو به من کرد و گفت: خانم، ما را به مناجاتی میهمان کنید. و من مناجات: «ای متوجّه الی الله چشم از جمیع ما سوی بر بند» را تلاوت کردم. وقتی به جمله: «آنچه کند او کند ما چه توانیم کرد» رسید نتوانست جلوی اشکش را بگیرد. بالاخره ما برخاستیم. ایشان هم برخاست. همسرم پرسید: اجازه می‌دهید تا در دولتسرا حضورتان باشیم؟ او نگاهی پدرا نه به همسرم افکند و گفت: احسان و پرسش؟ در بین راه ساکت بود. دیگر اتفاق ملاقاتی دست نداد. علیه رضوان الله.

نزدیک يك سال از آشنائی و دوستی "خانم" و من می‌گذشت. او به تمام جلسات و تأسیساتی که اجازه ورود داشت راه یافته، فیوضات و تجلیات امر الهی را در این اجتماعات مشاهده کرده، هیچ اثر و نشانه‌ای از فساد و آلودگی‌های سایر جوامع و احزاب در آن ندیده، احساس امنیت و مصونیت کرده بود. می‌گفت: جناب بهاء^۲ در این دریای پرتلاطم و طوفانی اجتماع، کشتی نجاتی بوجود آورده و بهائیان را محفوظ و مصون از تمام حوادث در آن جای داده. چرا من در آن کشتی جای نگیرم. ملاقات دوشین با آن مرد مؤمن ممتحن چون آخرین قطره جام وجودش را سرشار از عشق و اشتیاق ساخته، با سرشگی روان، التماس کنان می‌گفت: به من هم اجازه دهید سر بر این آستان بسایم و کنیز این درگاه شوم. بگوئید چگونه به اهل بهاء پیوندم، باید به ملاقات کسی روم، دفتری امضاء کنم، راهنمایی کنید.

من در صدق و صفای او تردیدی نداشتم.

صدای میزبان ما را به خود آورد. به طرف رستوران که در هوای آزاد بود رفتیم. حضرت ایادی امرالله خاضع و چند نفر از دوستان "رحمانی" و "روحانی" جالس بودند، ما هم پس از عرض ادب و ارادت نشستیم. میز مهیا بود و سفره مهیا و یاران همدل بودند و باصفا، اصولاً در آن حال و هوا عواطف و احساسات لطیفتر، دلها نزدیکتر و "من" کم رنگتر است. شام شروع شد و من در حال جدا کردن تیغهای ماهی بودم که گریه‌ای با رشادت و چالاکی برش ماهی را از بشقابم ربود و فرار کرد. من متحیر از این تردستی به بشقاب خالی نگاه می‌کردم که شلیک خنده، دوستان و اعتراض جناب خاضع که خانم خواست کجاست؟ مرا به خود آورد. ولی البته این "جمله، معترضه" اثری در شور و سرور مجلس نداشت. شبی خوش و یادماندنی. عمر پُر از یادگار جور به جور است. چون به طهران رسیدیم و زندگی وضع عادی گرفت، روزی به "خانم" دوست عزیز تلفن کردم. گفته شد به دریا کنار رفته‌اند. هفته، بعد مسافر عزیزی بر ما وارد شد. چند ماهی گذشت.

يك بامداد زیبا که من در حیاط با گل‌ها مشغول بودم و صدای در را نشنیدم، به صدای صبح به خیر سر بلند کردم. "خانم" دوست عزیز بود با تبسمی شیرین، چشم‌هایی که از شادی چون دو الماس می‌درخشید و چهره‌ای مسرور و راضی. برای من (که کمی اهل بخیه بودم) مشکل نبود بفهمم که او باردار است. مشتاقانه در آغوش هم فرو رفتیم. اشك شوق از چشم‌هایش می‌ریخت. به سالن رفتیم و به صحبت نشستیم. به او تبریک گفتیم. او از من خواست برای خود و موجود کوچکی که چند ماهی بود در کنار قلبش جا خوش کرده بود دعائی بخوانم.

مناجاتی زیارت کردم. خودش هم دو مناجاتی را که به او داده بودم از بر خواند. هر دو متأثر بودیم. جای سرد شده بود. خدمتکار چای تازه آورد و به سبک خود به او مبارك باد گفت. "خانم" تقاضای تسجیل کرد و گفت می‌خواهد کودکش در دامن مادر بهائی تربیت شود. من حق نداشتم او را از این موهبت محروم کنم. اما از طرفی نگران عکس العمل همسرش بودم. با زبان لین مطلب را به او گفتم. اظهار داشت: حق با شماست، از شوهرم خواهم خواست نظرش را به شما بگوید. و چنین شد. يك روز صبح زود، آقا تلفن کرد و بعد از تعارفهای معمولی و سپاس‌های همیشگی گفت: من مرد مستبد و متعصبی نیستم. با تقاضای همسرم موافقت کنید، او این اوقات به تکیه‌گاه و آرامش خاطر احتیاج دارد. شاید در آن سرای شفیع من شود، گرچه من خود سرسپرده‌ام.

دیگر ظاهراً مانعی نبود. هفته، بعد به اهل بهاء پیوست. مشتاق، صمیمی و پرهیجان به خدمت پرداخت. هرچند سنگین بار بود و تازه کار، ولی در نهایت محویت و فنا و در آرزوی بندگی به آستان حضرت کبریا.

ماه آخر او را ندیدم. با تلفن جویای حالش بودم. تا خبر دادند که مادر شده است، به بیمارستان میثاقیه رفتم. همسرش حضور داشت. آنها صاحب دختری سالم و زیبا شده بودند. شور و شغفشان را حدی نبود. مرد از تقدیر سخن گفت. خانم دکتر... را ستود و افزود: ما هم خاضعیم و ارادتمند. خانم پرستار کودک را آورد. آنها با تعارف بسیار کودک را در دامن من نهادند که برایش دعا کنم. من هم دعای «قد جئت بامرالله و ظهرت لذكره و خلقت لخدمة العزيز المحبوب» را سه مرتبه در گوش راست

کم کم به حوادث اخیر ایران نزدیک می شدیم. روزی همراه "خانم" و ملیح کوچک به راهی می رفتیم. برخوردیم به گروهی از جوانان پرخاش جوی با شعار "یا روسری یا توسری". ما هر دو بی روسری بودیم. راننده توانست با مهارت راه آمده را به عقب برگردد و ما را از شر نزدیکی به آنان حفظ کند. بعد به سرعت اوضاع دگرگون شد. متأسفانه من آن روزها به شدت مریض بودم و سر و کسارم با اطباء و بیمارستان های "ناآشنا" بود. با خانم تماس تلفنی داشتیم. به او گفتم عازم بیمارستان هستم و خداحافظی کردم. معلوم شد آنان از شر گرمای ۴۰ درجه، طهران عازم باغ خارج از طهران هستند و ما را نیز به آنجا دعوت کرد.

دو روز بعد "آقا" تلفن کردند که: خانم، تکلیف احباب چیست، آیا تقیه جازن است؟ عرض کردم: خیر، امر الهی بر صداقت است، البته با رعایت حکمت. پرسید: اگر راز از پرده بیرون افتاد؟ گفتم: استقامت. تشکر کرد و به امید دیدار گفت.

آخرین دفعه صدای تلفن خانم را روی تخت بیمارستان بودم که شنیدم. به شدت متأثر بود و اصرار داشت که به آنها پیوندم.

دیگر آن عزیزان را ندیدم و صدای گرم و مهربانشان را نشنیدم. همیشه آرزوی سلامت و راحتشان را داشته و دارم.

از لا به لای دفتر ایام زندگی شیرین و تلخ خاطره هایی به جای ماند

پایان

یادداشت ها

- ۱- جناب عنایت الله احمدپور.
- ۲- من قسمتی از لوح شکرشکن را خوانده بودم.
- ۳- او در ابتداء حضرت بهاء الله را چنین می نامید.

طفل خواندم و به مادرش سپردم که شیر بدهد. مادر جوان و مشتاق که گونه هایش گل انداخته و عرق به پیشانی اش نشسته بود، عاشقانه و با هیجان نوزاد را بر سینه فشرد و از "دو چشمه" شیر منیر که برایش مقدر شده بود، سیراب کرد. پدر کودک با شگفتی و احترام ناظر این منظره، زیبا بود. کمتر دو نفری را دیده بودم که در مقابل این هدیه، الهی چنین شاد و راضی باشند و سر تسلیم و سپاس فرود آرند. کودک را ملیح نامیدند و به ناز و نعمت پروردند.

به تدریج او با احکام و موازین امر الهی آشنا شد. نماز کوچک و متوسط را از بر کرد. هر روز کشفی تازه می کرد و همواره در تزئید معلومات خود کوشا بود. روزی با هم به مدرسه، تابستانه رفتیم. باغ زیبا و دراندشت، سالن پاکیزه، اساتید دانشمند و متواضع، حضور جوانان مؤمن، خلیق و صمیمی همه برایش جالب بود. شبی به جلسه شب نشینی اهداف معروف به "جلسه صد تومانی" که در خانه، مجلل یکی از یاران تشکیل و پُربرکت بود شرکت کردیم. در يك جلسه که از پنج ضیافت در حظيرة القدس امیرآباد دایر بود، از محضر فیلسوف ارجمند و فاضل جلیل جناب دکتر داودی علیه رضوان الله بهره وافر برد. در جشن ۵ جمادی که از سه ضیافت در خانه، ما تشکیل شده بود، آنچنان به هیجان آمده بود که نه قادر بود جلوی اشکش را بگیرد و نه سرورش را نهان سازد. خلاصه آنکه مؤمن و صمیمی مانند سایر خواهران و برادران با تمام توان و امکانات خود شاد و سرفراز بود. سالی در ناز و نعمت و تقدیم بندگی به آستان حضرت احدیت گذشت. دیگر آن خانم میهمان نبود، بلکه صاحب خانه ای مسئول و موظف.

زردشت و دین او^۲

دکتر فریدون وهمن

در اندرزنامه‌ای به زبان پهلوی^۱ که از زمان ساسانیان باقی مانده جوهر و عصاره اعتقادات دینی زردشتی را که در کلیات با سایر ادیان آسمانی در توافق است می‌توان خواند. نخستین فصل این کتاب کوچک با این جملات آغاز می‌شود: «هر کس که به سن پانزده سالگی برسد بر اوست که این چند چیز را بداند: کیستم؟ به که تعلق دارم؟ از کجا آمده‌ام؟ به کجا باز خواهم گشت؟ از کدام پیوند و نژادم؟ وظیفه من در این حیات خاکی چیست و پاداشم در جهان آسمانی کدامست؟ از جهان آسمانی آمده‌ام یا زمینی بوده‌ام؟ به اورمزد (= اهورامزدا) تعلق دارم یا به اهریمن؟ از آن ایزدانم یا دیوان؟ به گروه نیکان پیوسته‌ام یا بدان؟ انسانی یا دیو؟ راه (به سوی رستگاری) چندانست و دینم کدامست؟ اصل نخستین یک است یا دو؟ نیکی از کیست و بدی از که؟ روشنایی از کیست و تاریکی از که؟ بوی خوش (ایزدی) از کیست و بوی گند (اهریمنی) از که؟ داد از کیست و بیداد از که؟ رستگاری از کیست و نا آمرزشی از که؟» در بخش‌های دیگر این اندرزنامه پاسخ هر سؤال آورده شده که معلوم می‌دارد انسان به اورمزد تعلق دارد و روح و جسم او هر دو آفریده پروردگارست. جهان را خداوند برای مبارزه با اهریمن و سرانجام نابود ساختن او خلق کرده و وظیفه انسان دوری از عوامل اهریمنی و

مبارزه با آنهاست. یعنی باید خود را با طبیعت و جهان خاکی که خلق شده اورمزد است در توافق آورده و زندگانش را بر اساس "پندار نیک، گفتار نیک، کردار نیک" استوار سازد.

بدین ترتیب می‌بینیم که یک زردشتی در ستایش و نگهداری عوامل طبیعی ایزدی می‌کوشد. کشاورزی و کار مفید و حفظ آنچه را ما امروزه محیط زیست می‌نامیم ارج می‌نهد. سوای آن، از مواهبی که اورمزد خلق کرده خود را محروم نمی‌نماید. یعنی ازدواج می‌کند، شادی و مظاهر شادی‌آور را که با جشن و سرور و خوردن همراه است جزء بدیهی زندگانی بشمار می‌آورد، و بر خلاف پیروان برخی آئین‌ها و مذاهب مثل مسیحیت خود را از هنگام تولد گناهکار و دچار ملامت نمی‌داند.

در جامعه زردشتی دو گروه متمایز وجود دارد. یکی علمای دینی و مذهبی (مؤبدان یا دستوران) که بطور ارثی به این مقام می‌رسند و دیگر مردم عادی که بهدینان نام دارند. مؤبدان - که آنان نیز طبقات مختلف دارند - از طرف بهدینان وظایف دینی و نیایشی را در آتشکده به عمل می‌آورند. مجریان این مراسم، چه در آتشکده انجام گیرد و چه بطور فردی، باید از هر لحاظ پاک و آراسته و از هر آلودگی مبرا باشند. هر طفل معمولاً در سن هفت سالگی (در ایران کمی دیرتر) وارد جامعه دینی می‌شود. در

کتابهای مقدس زردشتی

اوستا: نگاه کنید به بخش اول این مقاله.

گاتها: نگاه کنید به بخش اول این مقاله.

یسنا: متونی است که مؤبدان هنگام انجام تشریفات مذهبی که تحت همین نام (یسنا) به عمل می‌آید تلاوت می‌کنند. یسنا به معنای "پرستش خداوند با قربانی‌ها، دعاها و نیایش" است و ۷۲ فصل دارد.

یشتها: بیست و یک سرود است که در ستایش الهه‌ها، فرشتگان و سایر پدیده‌های مورد نیایش خوانده می‌شود. سوای ایزدان (جمع یزد - yazad) موجوداتی که شایسته ستایش هستند) سایر عواملی که به رشد و باروری و تکمیل زندگی کمک می‌کنند نیز مورد ستایش قرار می‌گیرند مثل خورشید، ماه، ستاره، تیشتر که باران می‌آورد و غیره. برخی از سرودهای یشتها کهن و باقی‌مانده مراسم مشترک اقوام آریائی است و برخی در طول قرن‌های بعد به آنها اضافه شده است.

ویسپرد: مجموعه‌ای است در نیایش محافظان و حامیان طبقات مختلف موجودات که همراه با یسنا در مراسم جشن‌های مذهبی خوانده می‌شود.

وندیداد: به معنای قانون ضد دیوان است که در روزگار کهن جایی در مراسم نیایشی نداشته اما بعدها مؤبدان مراسم نیایشی عظیمی بنیان نهادند که در آن تمامی وندیداد همراه با یسنا و ویسپرد خوانده می‌شود. متن وندیداد شامل است بر انواع گناهانی که انسان بر ضد موجودات خوب مرتکب می‌شود، راه‌های مقابله با پلیدی‌ها، و امراضی که اهریمن و دستیارانش در جهان اشاعه داده‌اند.

خرده اوستا: برگزیده‌ای از متون بالاست که همراه با برخی متون مذهبی به زبان پهلوی در دفتری جمع شده و در نیایش و مناجات روزانه بکار می‌رود.

زند پهلوی: زند به معنای "گزارش و تفسیر" است و شامل ترجمه و واژه‌نامه و تفسیر و گزارش متون اوستائی به زبان پهلوی است که در زمان ساسانیان نوشته شده است. از طریق زند می‌توان به نام برخی بخش‌ها و محتوای برخی متون اوستائی که بکلی از بین رفته دسترس حاصل کرد.

پازند: ترجمه و تفسیر متون اوستائی و پهلوی (و یا تفسیر آن = زند) به زبان گجراتی و سانسکریت است که پارسیان زردشتی در هند در آغاز قرن ۱۲ میلادی نگاشتند.

آتشکده، طی مراسمی که با حضور بستگان او به عمل می‌آید مؤبدی پیراهن نخی مقدسی را که سدره نامیده می‌شود بر تن او می‌کند و رشته نخی را که کوستی (یا کوشتی) نام دارد سه بار دور کمر او پیچیده با سه گره آن را محکم می‌نماید. کوستی از پشم گوسفند بافته شده و ۷۲ رشته نخ (به نشانه، یسنای ۷۲ بخشی) دارد. این پیراهن و رشته، نخ تا پایان عمر با شخص زردشتی است و فقط در مواقع شستشو و وضو از او دور می‌شود.

عبادات و آتشکده

هر فرد باید هر بیست و چهار ساعت ۵ بار (که آن را پنج "گاه" می‌نامند) در خانه، خود در حالی که به سوی منبع نور (آفتاب، ماه، چراغ) توجه دارد آداب مذهبی بجای آورد و ادعیه، مخصوصی به زبان اوستائی تلاوت نماید که با باز کردن و بستن مجدد کوستی و ستایش اهورامزدا همسراست. امروزه مؤبدان از سوی بهدینان این مراسم را بجای می‌آورند و بیشتر زردشتیان به خواندن ادعیه در صبحگاه و شامگاه اکتفا می‌نمایند. آتش در مراسم عبادتی نقش مهمی دارد. به همین جهت از دیر زمان به غلط زردشتیان را آتشپرست می‌نامیدند. در تعالیم زردشت آتش علامت و نشانه، زنده‌ای از پاکی و



مؤیدی در برابر آتش مقدس

پایان مراسم بقیه حاضران نیز می‌توانند به عنوان تبرک از این عصاره که نشانی از باروری و سرسبزی دارد بیاشامند. گاه نیز آن را خارج از آتشکده به پای نباتات و یا طی تشریفاتی به چشمه آب پاک می‌ریزند تا زاینده‌تر شود. نیایش دیگری به نام وندیداد برای مبارزه با دیوان و ساکنان جهان تاریکی هست که باید شبها انجام شود. این مراسم از نیمه شب تا هفت صبح طول می‌کشد. مؤیدانی که به اجرای این نیایش می‌پردازند باید مراسم طهارت "برشوم" را که بعد به آن اشاره خواهیم کرد انجام داده و لباس ساده‌ای که شامل سدره و شلوار چسبان است در بر داشته باشند. همچنین عمامه‌ای بر سر می‌گذارند و دهان خود را با پارچه‌ای بنام "پدان" می‌بندند تا ابزار و اسبابی که در این مراسم بکار می‌رود و قبلاً با مراسم دینی دیگری تقدیس و پاک شده آلوده نگردد.

مراسم دیگری نیز در آتشکده بجای آورده می‌شود از جمله ویسپرد که ۴ تا ۵ ساعت بطول می‌انجامد. طولانی‌ترین تشریفات مذهبی، تقدیس ادرار گاو مقدس (گومز) است که با بکار بردن خاکستر آتش بهرام انجام می‌گیرد. این مایع که

طهارت است که باید مورد احترام و توجه قرار گیرد. آتشها انواع مختلف دارند که مهم‌ترین آن آتش بهرام است که از ترکیب شانزده آتش گوناگون (از جمله آتش حادث از رعد و برق) بوجود آمده و تقدیس و ستایش می‌شود. در ایران دو آتش بهرام وجود دارد (در طهران و یزد) و در هندوستان هشت آتش بهرام شعله‌ور است. آتش بهرام باید همواره با شعله‌های درخشان و فروزنده بسوزد و در هر "گاه" توسط مؤیدی که از هر لحاظ دارای صلاحیت است با چوبهای خوشبو تغذیه شود. مؤیدان معمولی و بهدینان فقط می‌توانند آتش بهرام را از میان پنجره‌های مشبکی که در دیوار حریم آتش قرار دارد ببینند و از همانجا ادعیه و نیایش خوانده چوبهای صندل خوشبو نثار آن نمایند. از انواع دیگر آتش می‌توان آتش آذران و آتش دادگاه را نام برد که مؤیدان معمولی و بهدینان نیز می‌توانند بخدمت آن بپردازند.

آتشکده مرکز انجام مراسم مفصل و طولانی نیایشی است. مهم‌ترین مراسم عبادت تلاوت یسنای ۷۲ بخشی است که شامل سروده‌های زردشت یعنی گاتها می‌باشد و معمولاً سه ساعت بطول می‌انجامد. گروهی از مؤیدان و دستیاران آنان باید قبلاً با مراسم دیگری که "پنج‌تای" نامیده می‌شود و شامل تلاوت بخش‌هایی از اوستاست و در آن پنج ترکه، نازک و کوچک به نام "برسم" بکار می‌رود خود را آماده انجام آن عبادت بزرگ بنمایند. نماز یسنا مراسم طولانی دارد و شامل فشردن مفرز شاخه‌های گیاه مقدس هوما و گرفتن عصاره آن است که با عصاره ترکه، له شده، انار و آب تقدیس شده مخلوط می‌شود و پیش‌نماز که قبلاً از نان تقدیس شده (درون) خورده کمی از این عصاره را که "پراهوم" نام دارد می‌آشامد. پس از



مؤید مؤبدان قبل از نوشیدن پراهوم، در حال تلاوت یسنا ۱۰-۱۱



می‌دهند. در ایران شاید هنوز این مراسم در برخی نقاط زردشتی‌نشین مرسوم باشد.

در تقویم زردشتی که بر اساس سال شمسی استوارست هر ماه به نام یکی از ایزدان است و هر روز نیز نام یک ایزد بر خود دارد. تا قرن پیش که زندگی آهنگ و شتابی اهریمنی آن چنان که امروز هست نداشت زردشتیان ایران در هر ماه به نام ایزدی که ماه به نام او بود جشنی برپا می‌ساختند. همچنین جشن‌های بزرگ فصلی (گهنبار) که امروزه نیز برپا می‌شود می‌گرفتند که هر یک پنج روز بطول می‌انجامید. مثل فروردگان (بخاطر ارواح مردگان)، مهرگان (بخاطر ایزد مهر)، جشن سال نو (نوروز) که بازگشت بهار و وعده رستاخیز را همراه می‌آورد، خرداد سالان (که در آن تولد زردشت گرامی داشته می‌شود) و غیره و غیره.^۲ مرگ و سرنوشت نهائی

انسان خود مسئول سرنوشت نهائی خویش است و می‌تواند با مبارزه با اهریمن و دستیابی به خصائل نیک، پس از مرگ به بهشت برود، به اجداد و نیاکان خود بپیوندد، و به صورت روح نزد بستگان خود بازگشته، در شادی و سرور

پس از تقدیس شدن "نیرنگ" نام می‌گیرد در آتشکده نگاهداری می‌شود تا در مراسم مخصوص بکار گرفته شود.

از جمله مراسم دینی، تشریفاتی است که برای پاک‌گردانی و طهارت انجام می‌گردد. جهان پر از عوامل و پدیده‌های اهریمنی است که شخص را به آسانی بر اثر تماس آلوده می‌سازد لذا برای پاک‌سازی از این آلودگی‌ها اجرای مراسم طهارت لازم است. این مراسم انواع گوناگون دارند که از جمله با خواندن اوستا و آشامیدن "نیرنگ" همراه است. رسم خاص و عالی دیگری به نام "سی شور" هست که برای پاک‌شدن از ناپاکی‌های شدیدست و از جمله در مورد زنانی که طفل مرده بدنیا می‌آورند اجرا می‌گردد. اما مهم‌ترین و بزرگ‌ترین مراسم "برشتم نه شبه" است که نه شبانه‌روز بطول می‌انجامد و مشتمل بر رسوم و آدابی بسیار سخت و سنگین است. از جمله عزلت و تنهائی و جهیدن در حال چمباتمه از سنگی به سنگی و غیره که فقط با نظارت مؤید در آتشکده به عمل می‌آید. در هند مؤبدان این مراسم را برای آمادگی وظایف روحانی خود و یا به نیابت از اعضاء جامعه انجام

به
ری و
ج ز
ی به
بود.
آیه به
بیم
ب ت
تری
رت
کرد
ره و
چنین
-
بی
-
-
زرد
صول
یس
ردن
که

آنان شرکت جوید. اگر بدکردار باشد و بدی‌ها بر نیکی‌ها افزونی داشته باشد آنگاه سرنوشت وی مأوی در جهنم و رنج بی پایان است.^۴ اما اگر بدی‌ها و خوبی‌های او یکسان باشد در برزخ ساکن خواهد شد و آنگاه دعاها و خیرات بازماندگان است که باید به روح او برای رفتن به بهشت کمک کند.

روح تا سه روز پس از مرگ، حتی اگر جسد نقل مکان داده شود، در محل مرگ باقی می‌ماند. بهمین جهت بازماندگان برای تقدیم تواضع و احترام خود به روح به آن محل می‌آیند. اگر دعا و نیایش برای روح خوانده شود ایزد "سروش" محافظت روح را بر عهده می‌گیرد. در غیر اینصورت روح مورد سخریه و طعنه و تهدید دیوان قرار خواهد گرفت. در طلوع روز چهارم روح به پل چینوات می‌رود و در حضور سه تن از ایزدان اعمال وی مورد سنجش و داوری قرار گرفته سرنوشت او معلوم می‌گردد.

رستاخیز و ظهور سوشیانس

در آئین زردشتی رفتن به بهشت و دوزخ مرحله، نهائی سرنوشت روح نیست بلکه روح چه در دوزخ بدست اهریمن و دیوان مورد رنج واقع شود، و چه در بهشت سکنی گزیند، سرانجام در روز رستاخیز و هنگام ظهور سوشیانس به بدن خود وارد شده، در جهان پر صلح و صفا و بهشت ایزدی زندگانی ابدی خواهد یافت (فرشکرد). این مسأله قابل توجه است که اهورامزدا که خدای نیکی است آفریدگان خود را برای همیشه در چنگال اهریمن در دوزخ رها نمی‌کند بلکه سرانجام آنان را به بهشت جاودانی می‌رساند. اما قبل از ظهور سوشیانس دو موعود دیگر که در کتب زردشتی

به آمدنشان بشارت داده شده ظهور خواهند کرد. یکی اوشیدر (هوشیدر) که هزار سال پس از زردشت ظاهر خواهد شد و دیگر اوشیدرمه (هوشیدرمه) که هزار سال پس از اوشیدر خواهد آمد و سرانجام سوشیانس که در آخر جهان ظهور خواهد کرد.

متون مختلفی به زبان پهلوی در مورد ظهور سوشیانس و سرانجام جهان بحث می‌کند. سوشیانس از تخمه، زردشت و به معنای "نجات دهنده؛ کسی که از او سود و نیکی می‌آید" می‌باشد. پس از آنکه بخاطر ظهور او ارواح به بدن‌های خود بازگشتند، این ارواح مدت سه روز با تحمل روی گداخته بر بدنشان که آخرین تنبیه آنانست از هر نوع آلودگی و گناه پاک می‌شوند. در این تنبیه ارواح بهشتی و آمرزیده شده هیچ رنج و آسیبی احساس نخواهند کرد و روی گداخته بر بدن آنان مانند شیر گرم خواهد بود.^۵

وضع کنونی جامعه، زردشتی

تا پنجاه سال پیش زردشتیان ایران بیشتر در دو شهر یزد و کرمان زندگی می‌کردند و طبعاً جمع بودن آنان مراسم دینی و عبادتی را رونق بیشتری می‌داد. با آزادی‌هایی که پس از قرن‌ها محرومیت در اوایل این سده یافتند و تحولات صنعتی کشور که مهاجرت گروه بزرگی از ایشان را به طهران موجب شد، آن حالت سنتی اجدادی کم‌کم از بین رفت. پس از انقلاب نیز گروه‌هایی در امریکا و کانادا سکنی گزیده و فعالیت‌هایی دارند. در هند زردشتیان که از قرن‌ها پیش به آنجا هجرت کرده و به نام پارسی شهرت دارند بیشتر در گجرات و بمبئی ساکن بوده و به نیکنامی و امانت معروف می‌باشند. در جامعه،

دوم (۳۰۹-۳۷۹م). بخش مهمی از ادبیات دینی زردشتی را اندرزنامه‌ها تشکیل می‌دهد. بعد از اسلام سنت نگارش اندرزنامه در ادبیات فارسی ادامه یافت مثل نصیحة الملوك، سیاست نامه و دهها کتاب دیگر.

۲- اعتقاد به آتش به عنوان يك عنصر زنده و مقدس از اعتقادات کهن قوم هند و اروپائی سرچشمه می‌گیرد.

۳- تشابه تقویم زردشتی با تقویم دیانت بهائی و ضیافت هرماهه و اینکه در تقویم بدیع نوروز آغاز سال قرار گرفته توجه برخی مستشرقین را نیز به خود جلب کرده است. از جمله آرتور کریستنسن ایران‌شناس نامدار دافترکی بخاطر این تشابه و وجود برخی موارد و تعالیم مشابه دیگر، دیانت بهائی را رستاخیز فکر دینی ایرانی می‌داند.

۴- در کتاب‌های دینی زردشتی، از جمله اردای ویراف نامه که در بخش اول این مقاله (پاورقی ۵) به آن اشاره شد، شرح جانکاه و دلخراش مجازات‌های روح بدکاران در دوزخ همراه با شرح گناه آنان به جزئیات توصیف شده است.

۵- در متون اوستائی و بسیاری کتب به زبان پهلوی صفحاتی و یا فصولی به آمدن سوشیانس اختصاص یافته است از جمله: یسنا ۴۳ بند ۳، یشت ۱۹ (بندهای گوناگون)، زند و همن یشت فصل ۴، ۶، ۷، دینکرد هفتم بند ۵۱ تا ۵۳ و غیره.

۶- برخی از احباء ایرانی و اخیراً يك محقق فرنگی در مورد نحوه نفوذ دیانت بهائی در جامعه زردشتی کتاب‌ها و مقالاتی نگاشته‌اند. از جمله رجوع کنید به: Susan Stiles, Early Zoroastrian Conversions to the Baha'i Faith, in: *From Iran East & West*, edited by Juan R. Cole and Moojan Momen. Kalimat Press, Los Angeles 1984, pp. 67-95.

۷- باید دانست آنچه از بشارات زردشتی در این جزوات جمع شده يك دست نیست. از جمله از کتابی به نام دساتیر مطالبی در آنها راه یافته که ارتباطی با آثار زردشت ندارد بلکه تالیف شخصی زردشتی بنام آذرکیوان است (۱۵۲۹-۱۶۱۲ میلادی) که مؤسس فرقه آذرکیوانی در هند می‌باشد. به جعلی بودن دساتیر محققین غربی و ایرانی از جمله جناب ابوالفضائل گلپایگانی نیز اشاره کرده‌اند.

نگاه کنید به: رسائل و رقائم جناب میرزا ابوالفضائل گلپایگانی، بکوشش روح‌الله مهرباخانی، صص ۵۰۵-۵۰۴.

زردشتی مخصوصاً بین مؤبدان اختلافات عمیق و دامنه‌داری در مورد چگونگی حفظ سنن و آداب قدیمی وجود دارد. برخی معتقد به حفظ موبوی این سنن و آداب هستند و برخی دیگر نظر به نوعی اصلاح طلبی دارند که مسامحه و سهل‌گیری را از جمله در بستن کوستی به کودکانی که از ازدواج‌های مختلط بدنیا آمده‌اند و تخفیف در مراسم سخت نیایشی مجاز می‌دارند. بخاطر وسواس و پایبندی به پاکی، و دوری از آلوده نساختن دین، سال‌ها زردشتیان کسی را به جامعه خود نمی‌پذیرفتند و با غیر زردشتی - حتی با زردشتیان بیرون از خانواده، خود- ازدواج نمی‌کردند. اما این سدها نیز اینک شکسته شده و ظاهراً پس از انقلاب برخی ایرانیان مقیم غرب که خواستار تغییر دین خود به زردشتی بوده‌اند در جامعه پذیرفته شده‌اند.

دیانت زردشتی و دیانت بهائی

با ظهور دیانت بهائی تعداد فراوانی از زردشتیان ایران مخصوصاً ساکنان یزد و دهات اطراف آن، با توجه به وعده‌های دینی خود در مورد ظهور سوشیانس به این آئین یزدانی رو آورده و با پایداری و استقامت و تحمل رنج فراوان در پاسداری و گسترش آن کوشیده و گروهی نیز در این راه به شهادت رسیده‌اند. تاریخچه اقبال زردشتیان و بررسی الواح نازله از قلم جمال اقدس ابهی و حضرت عبدالبهاء به زردشتیان خود نیاز به مقالات مفصل دیگری دارد.^۶ برخی از مبلغین بهائی نیز جزواتی در اثبات امر برای زردشتیان نگاشته‌اند و به نقل برخی از بشارات همت گماشته‌اند.^۷

یادداشت‌ها

۱- اندرز پوریوتکیشان (پدران دینی) که منسوب است به زردشت پسر آتریات مارسپند وزیر شاپور

در شکوه و شگفتی‌های میعاد^{۱۵}

مهندس سیمین شیبانی (شکوهی)

در آن دقایق حسّاس، بی‌نظیر و یگانه، عالم
آفرینش پنجه، قدرتمند عشق توأم با هراس، قلب
مرد را به سختی می‌فشرد. آهنگ ضربان نبض
پُرطنین مؤمنین و مقدّسین ملل مختلف جهان را
از پس پرده‌های زمان احساس می‌کرد که در
انتظار شدید فرا رسیدن روز موعود و آمدن
راه‌گشا و نجات‌دهنده بودند. او در پاسخ به
نیاز همه، آن نیازمندان از قول خواجه، شیراز
خواند:

ساقی بیا که یار ز رخ پرده برگرفت
کار چراغ خلوتیان باز درگرفت
بار غمی که خاطر ما خسته کرده بود
عیسی دمی خدا بفرستاد و برگرفت
مرد همه، توان خود را در چشمان جمع
کرده بود تا به درستی بتواند به خورشید
بنگرد، زیرا درخشندگی و تابش سوزان و
عریان حقیقتی در مقابل دیدگانش قرار گرفته
بود که خیره و حیرانش ساخته. ناگهان معبود
معهود قرون و اعصار آشکارا نقاب از رخ
برمی‌داشت و مژده می‌داد که:

یوم الهی فرا رسیده است، روزی که در آن

محبوب جهانیان، کسی که از ازل الازل مراد و
مقصود عالمیان و آدمیان بوده است ظاهر شده.
او با آن اندام نحیف و لرزانش خود را در
مقابل طوفان سهمگینی مشاهده می‌نمود که
می‌رفت تمام ارکان نظم‌های فرسوده را فرو کوبد و
بنیان اندیشه‌های کهنه را نابود سازد. زلزله،
مهیبی او را تکان می‌داد که نیروی سحرآسا و
شگرف آن از منشأ غیبی سرچشمه می‌گرفت و
لرزه بر ارکان شرایع و آداب و اخلاق گذشته
می‌انداخت. سیل خروشان و ویران‌کننده‌ای را
می‌دید که می‌توانست قوای مکنونه‌اش در آینده
از یک طرف فساد را که در ریشه، اجتماع زیر
عنوان مذهب و رسوم و عادات میراثی اعصار
گذشته رسوب کرده و تبلور یافته بود در خود
حل سازد و از طرفی نقش و قدرت سازندگی و
دگرگونی معجزآسای آن با قدرت حیات‌بخش و
خلّاقه‌اش جهان و جهانیان را جانی تازه عطاء
فرماید. رگبار تندی را در نظر می‌آورد که بزودی
شاخه‌های خشک درخت پیر تمدن‌های پوسیده را
از برکت گریه، ابرهای باران‌خیز بهاری شکوفان
و بارور می‌ساخت. صاعقه و طوفان و غرش رعد

در حال تجسم می‌یابد. چنانکه دربار، تجلی و فیض ازل "آدم مظهر عهد و پیمان الست"، "نوح مظهر طوفان زدگی"، "ایوب نفس بردباری"، "یعقوب نمونه، سوگواری"، "یوسف نمودگار معشوقی"، "سلیمان مظهر حشمت و جلال"، "موسی نمونه خدمت و شوق" و "عیسی رمز روح و حیات" شناخته شده بود.

حدیث "لوح فاطمه" را به خاطر آورد که می‌گوید: «وجود مبارك قائم موصوف است به کمال حضرت موسی و نورانیت جمال عیسی و شکیبائی ایوب.» و او در وجود آن قائم موعود جوهر جامعیت روحانی همه پیامبران گذشته را یکجا جمع می‌دید. هوا از عطر دلانگیز گل‌های نوشکفته، بهاری گیج و انباشته شده بود و ذرات فضا با ترانه‌های آسمانی درهم افتاده و خط‌ها و صفحه‌های کتاب زندگانی جاوید بشر در حال نگارش بود و دریچه‌ای از دنیای ملکوت بر روی آن مرد گشوده شده بود.

در آن جایگاه مقدس در شب جاودان هستی در فضای پر از خموشی شب خروشان موجی توفنده می‌غرید و می‌پوئید و از قلل جبروت همچون بهمنی از سوی بیکران‌ها بر دامان دشت پهناور عالم هستی می‌ریخت و گیتی را در برمی‌گرفت. مرد به میان آن گرداب گردان و غلطان و پیچان خودش را همچون حیایی ناپایدار بر سطح آن امواج خروشان مشاهده می‌کرد و همانند پر کاهی سبک هستی‌اش را به جریان آن سیل تند و سرکش سپرده بود. عظمت روحی و جرأت و شهامت او در ایستائی شدید و حیرتانگیز و اعجاب‌آورش در برابر آن همه جهش و جوشش و شکوه و بزرگی لحظه، میقات در روز میعاد باور نکردنی و خارق العاده و تحسین‌آمیز بود. این باری سنگین و بیش از توان

و برق سهمگینی در دورگاه اندیشه‌اش شکل می‌گرفت که توانائی داشت دنیای خواب‌آلوده را بیدار و آغاز عصر روشنگری جوامع بشری از زوایای قرون باشد.

مرد آرام و بی‌حرکت در مقابل معبود زانو زده بود، گوئی بر حاشیه، ابرهای طلائی سحرگاهی نشسته است. انعکاس نغمه‌های شورانگیز و نواهای جان‌آفرین آن اثر بلندپایه و آن تفسیر بی‌مانند روانش را صفا می‌بخشید، چون کلام آن جوان سرچشمه، همه دانش‌ها و خرده‌ها و دانائی‌ها و پرتوهای آفرینندگی و پرورندگی و افزایش‌دهی بود. او آن آوای خدائی و سروش الهی را می‌شنید و اندیشه، ژرف آن را دریافت می‌کرد و اکنون راز نهفته، همه ادیان و انگیزه و پایه‌های استوار آن همه انتظار مردمان سده‌ها و هزاردهای گذشته را به خوبی درمی‌یافت.

ترتم جذاب آن سلطان بیان و پادشاه کلام از آن اطاق کوچک زیبا از فراز آسمان بلند به روی دنیا می‌لفزید و در همه آفاق و اقطار جهان پراکنده می‌شد و به تارک هفت اختر پای می‌نهاد و به آب چشمه، خورشید دامن می‌کشید و در عالم ملک و ملکوت و عالم جبروت پیچیده شده بود.

لحن متعالی محبوبش، صدائی که همانند شیوه گفتار همه پیامبران از رمز و ابهام آکنده بود، عطر ملایم اما سحرانگیز عارفانه و عاشقانه‌ای به محیط اندیشه‌اش می‌بخشید و جانش را از هوای تقدیس ناشناخته‌ای سنگین می‌کرد. او آن جوان را مرکز دایره‌ای می‌پنداشت که جان‌های همه انبیاء بر گردش دوار بود. به یاد "ابن عربی" افتاد که در وجود هر يك از پیغمبران يك جنبه از جامعیت روحانی انسان را

حتیٰ یک انسان زورمند و پر قدرت به نظر می‌رسید. رفته رفته احساس می‌کرد که با همه، ناتوانی از بند دنیای خاکی گسسته است و در حریم الهی گام نهاده.

آن لحظه‌ای پاک بود که اهل عالین و هیاکل خلد برین و سرادق عظمت و روشنان آسمان و رازنشینان سراپرده‌های الهی از بلندترین غرفه‌ها و پایگاه‌های ملکوتی و فضای قدس رضوانی بر خاک ریخته و لرزه بر ارکان جهان انداخته و ندا سر داده بودند و بانگ شیپور بیدار باش را برای مردمی که به خواب مرگ مبتلا شده و فرو رفته طنین‌انداز نموده و ندا به بیداری و هشیاری می‌دادند که:

از کابوس وحشت‌آور قرون کهنه و اعصار فرسوده بیدار شوید! و از گورهای قیود و تعصبات و خرافات مختلفه بپا خیزید. بحر رحمت به جوش آمده و درهای علوم الهی باز شده و روز عرض و حشر و یوم الهی و یوم الدین و رستاخیز و قیامت و هنگامه، هنگام روز میقات و "شکوه و شگفتی میعاد" فرا رسیده است.

«اذا قام القائم قامت القيامة.»

دگر بار در عالم آفرینش پس از عهد و پیمان الست همه، ملائک آسمانی و فرشتگان عرش‌نشین که عشق نمی‌شناختند به زمین خاکی فرود آمده و با آن مرد همراه گشته و به آستانه، درگاه حرم ستر و عفاف ملکوت آن دلبر محبوب سجده بردند و "شگفتا که با این گوهر کبریائی آشنا شدند" و آفریدگار را به خاطر این پدیده، استثنائی و شگرف ستایش نمودند.

عالم چو سرنائی بود و صور اسرافیل در هر شکافش می‌دمید و نگاره‌ای از شور و آشوب قیامت و انقلابات و دگرگونی‌های رستاخیز را به

نمایش گذاشته بود.

عالم همه دریا شود، دریا ز هیبت لا شود
آدم نماند و آدمی، گر خویش با آدم زند
دودی برآید از فلک، نی خلق ماند نی ملک
زان دود ناگه آتشی بر گنبد اعظم زند
بشکافد آن دم آسمان، نی کون ماند نی مکان
شوری درافتد در جهان، وین سور بر ماتم زند
نی قوس ماند نی قزح، نی باده ماند نی قدح
نی عیش ماند نی فرح، نی زخم بر مرهم زند
اسباب در باقی شود ساقی بخود ساقی شود
جان ربی الاعلیٰ گود، دل ربی الاعلم زند
حق آتشی افروخته تا هرچه ناحق سوخته
آتش بسوزد قلب را بر قلب آن عالم زند
نوی آن پیام ملکوتی و جاودانی در فضای
حقیقت در ابعاد بی‌نهایت از عظمت و رمز
پوشیده‌های رازگشائی می‌کرد و جهانیان را فرا
می‌خواند که پیک نویدبخش دل‌های بی‌شکیب
پیروان تمام ادیان در درازنای تاریخ و پست و
بلندی‌ها و قراز و نشیب‌های قرون دور و نزدیک
که در انتظار فرا رسیدن آن و درک ظهور معبود
به سر برده‌اند از راه رسیده و قراربخش دل و
جان بی‌قراران شده است.

او می‌دید زمانی فرا رسیده است که پس از
هزاره‌های متمادی درهای ابدی سرهای خود را
برافراخته‌اند و دروازه‌های جلال گشوده شده
است تا رب الجنود و سلطان عزت بتواند از آنها
داخل گردد و شاه بهرام نوشداروی دانائی و
بخردی برای جهانیان به ارمغان آورد و نبأ عظیم
با شکوهی جلیل پدیدار شود و پدر آسمانی که
نامش مقدس است ملکوت خود را چنانچه در
آسمان بود بر زمین بگستراند.

آن مرد در آن لحظات درخشان دیریاب در
جریان زندگی نسل‌های بشر با اعجاب تماشاگر

دلکش و دوست داشتنی. وی در سیر و سلوک خویش در وادی جان، شرق روشنائی‌ها را یافته و شناخته بود.

مرد که ظلمت آن عهد و زمان بر پلک‌های چشمانش سایه افکنده، ناگهان در آن تاریکی انبوه شاهد سپیدی سحرگهی شده بود که با آن يك روز درخشان تاریخ بشریت آغاز می‌شد تا ظلمت را از چهره عدالت بزدايد و زمین گنجینه‌های خود را برون اندازد و آسمان کلیدهای خود را تسلیم سازد و درختان عریان برگ‌های سبز تازه برآرند و از شاخه‌های سنگین از شکوفه‌های نورسته بهاری آتش سرخ برافرازند و میوه‌های رسیده ببار آرند.

او در چشم‌انداز و دورنمای دیدگاهش در پرتو نقره‌فام آن طلوع رخشان، آینده دنیا را سراسر غرق در روشنائی و صلح و آرامش می‌دید. باران بهاری بر بیابان‌ها و کویرها و شوره‌زاران که از عطش ایام می‌سوختند آب شیرین زندگانی می‌ریخت و خاک‌های تشنه را سیراب و بارور می‌ساخت. دشت‌های غرق در گل لاله و شقایق و نرگس و سنبل و بنفشه‌های شاداب و مراتع خرم و مزارع پربار را در منظره‌ای متفاوت و بدیع و دگگون در نظر مجسم می‌ساخت که بشر "شمشیرهای خود را برای گاوآهن و نیزه‌های خویش را برای آره‌ها شکسته و آلات قتل و جنگ و جدال را مبدل به اسباب کار و زراعت و صنعت نموده و ملکوت ابهی بر زمین مستقر شده است و گرگ با بره و پلنگ با بزغاله و گوساله با شیر و گاو با خرس در چمن‌زارها و علفزارها و چراگاه‌های سرسبز به چرا مشغول شده و بچه‌های آنها در کنار هم به بازی و استراحت پرداخته‌اند."

ادامه دارد

شعشعه پرتو ذات و تجلی صفات الهی بود. قدرت و نیروئی که هرگز انسانی آن را به چشم ندیده است:

آنچه زیر "درخت صنوبر به بودا اشراق و الهام داد" و در "سینا بر موسی تجلی کرد" و در "ساعیر بر مسیح جلوه نمود" و در "فارار بر محمد" که از انوار آن عالم روشن شده و از ظلمت‌های بی‌پایان به دنیای جاودانه نور قدم نهاده بود.

او مات و بهت‌زده طلوع کوکب فروزانی را می‌دید که در آن شامگاهان از آسمان شیراز برمی‌خاست و تابش و درخشش آن به کور شش هزار ساله آدم تا خاتم پایان داده و زلزله به ارکان وجود انداخته بود و بالاخره پس از آن همه چشم‌براهی و اشتیاق بی‌صبرانه آن پرتو و شعاع نور حقیقت و وجود مقدسی را مشاهده می‌کرد که به خاطر آن، موسی رنج آوارگی و پریشانی را به جان خریده و مسیح برای آن بالای صلیب رفته و حضرت سید الشهداء در دشت کربلا با مظلومیت به شهادت رسیده بود و تمام فرستادگان الهی و عاشقان واقعی به دوران‌های مختلف همه گونه رنج و عذاب و دربدری و شکنجه و زندان را تحمل نموده بودند. حالتی تابناک و رؤیائی روان‌بخش سراسر وجودش را فراگرفته بود که در بیان نمی‌گنجد. گوئی از سوی دلدارش نوری برمی‌خاست و راست بر دلش می‌نشست، همان نوری که از درخت پربركت زیتون، آن درخت تناوری که رستنگاه پیامبران و نه خاوری و نه باختری بود افروخته می‌شد. از شدت ظهور در نور مستتر شده بود و چشمان روشنش آن سوی تصویرها را می‌دید زیرا آنجا دیگر شکل نبود، امواج نور بود و هرچه بود پرتو محبوب و همه چیز زیبا،

پرواز با خورشید

بگذار، که بر شاخه، این صبح دلاویز
بنشینم و از عشق سرودی بسرایم
آنگاه، به صد شوق، چو مرغان سبکبال،
پر گیرم ازین بام و بسوی تو بیایم

خورشید از آن دور، از آن قلّه، پر برف
آغوش کند باز، همه مهر، همه ناز
سیمرغ طلائی پر و بالی است که - چون من -
از لانه برون آمده، دارد سر پرواز

پرواز به آنجا که نشاط است و امید است
پرواز به آنجا که سرود است و سرور است
آنجا که، سراپای تو، در روشنی صبح
رؤیای شرابی است که در جام بلور است

آنجا که سحر، گونه، گلگون تو در خواب
از بوسه، خورشید، چو برگ گل ناز است
آنجا که من از روزن هر اختر شبگرد
چشمم به تماشا و تمنای تو باز است

من نیز چو خورشید، دلم زنده به عشق است
راه دل خود را، نتوانم که نیویم

هر صبح، در آئینه، جادوئی خورشید
چون می‌نگرم، او همه من، من همه اویم!

او روشنی و گرمی بازار وجود است
در سینه، من نیز دلی گرمتر از اوست
او يك سر آسوده به بالین ننهادست
من نیز بسر می‌دوم اندر طلب دوست

ما هر دو در این صبح طربناك بهاری
از خلوت و خاموشی شب، پا بفراریم
ما هر دو در آغوش پر از مهر طبیعت
با دیده، جان، محو تماشای بهاریم

ما، آتش افتاده به نیزار ملایم،
ما عاشق نوریم و سروریم و صفائیم
بگذار که - سرمست و غزلخوان - من و
خورشید :
بالی بگشائیم و بسوی تو بیائیم.

فریدون مشیری

معرفی کتاب

ع. ص. غبار

مظهریت شالوده، الهیات بهائی

نویسنده: دکتر نادر سعیدی،

ناشر: مؤسسه معارف بهائی کانادا- ۱۳۴ صفحه،

قطع ۱۵ x ۲۳ سانتی متر- قیمت ۱۸ دلار.

فراتر رفت تا شمول این اصل را در آن نظریه پیدا نمود. بدین جهت است که این کتاب زبان و معارف فلسفه شرق و غرب را نیز بکار می‌برد تا جوانب گوناگونی از اصل مظهریت را آشکار نماید...»

دکتر سعیدی کتاب خود را به چهار بخش بدین شرح تقسیم کرده است: در بخش اول که «بحث المعرفه بهائی» نام گرفته است دو اصل همگونی «تشابه» و دگرگونی «تاریخ» را مورد بحث قرار می‌دهد و از جمله می‌گوید: «بحث المعرفه بهائی منظری بدیع و مقولاتی نوین به عالمیان ابراز می‌کند و آن هم به اتفاق و اتحاد معطوف است. فلسفه، قدماء و حکمت متأخرین در اندیشه بهائی به صلح و آشتی و وحدت می‌رسند و شکاف اندیشه شرق و غرب جای خود را به وحدت و جمعیت می‌بخشد...» در مورد تقابل و تضاد در اندیشه «تشابه و تاریخ» می‌نویسد: «امر بهائی تقابل و تضاد این دو منطق را نفی نموده و در جهان بینی خویش به جمع میان دو اصل همگونی و دگرگونی می‌پردازد. از این جهت است که هر دو مفهوم تشابه و تاریخ نیز در آئین بهائی خلق بدیع می‌گردد.»

وی سپس به تعریف منطق «تشابه» می‌پردازد و پس از تحلیلی انتقادی از این منطق و

پژوهشگر جوان دکتر نادر سعیدی در کتاب «مظهریت شالوده، الهیات بهائی» درباره حکمت و الهیات بهائی چنین می‌نویسد: «موضوع این کتاب حکمت و الهیات در آئین بهائی است. حکمت علم به حقایق اشیاء به قدر طاعت و توانائی ذهن آدمی است. اما حکمت در اوج خود حکمت الهی است که موضوع اصلی آن الهیات است. الهیات معطوف به معرفت خداست. حکمت و الهیات هر دو بالمآل به مسئله وجود به معنای اعم و کلی آن توجه می‌کنند. بدین ترتیب بحث حکمت الهی بحثی است در خصوص امکان شناسائی، بحث المعرفه، مراتب وجود، الوهیت، انسان و مظهریت...» وی در مقدمه کتاب می‌گوید: «... ناگفته نماند که اصل مظهریت اصلی پیچیده و ممتنع است. این اصل همچنان که در این کتاب مطرح خواهد شد حلال مشکلات و معضلات تاریخ و فلسفه و عرفان است. حتی آن زمان نیز که ظاهراً فلسفه‌ای نظیر فلسفه کانت کوچکترین ارتباطی با اصل مظهریت ندارد باید از ظواهر

رشید
همه اویم!

ست
وست
ست
دوست

بهاری
فراویم
طبیعت
ریم

غفیم
ن- من و

مشیری

ذکر نقاط ضعف آن، منطق «تاریخ» را تشریح می‌کند و از جمله چنین می‌گوید: «این منطق جدید از بسیاری از نکات منفی منطق گذشته مبراست.» وی در سطور پس از آن این نظریه را نیز نقد می‌کند و به ذکر نقاط ضعف آن می‌پردازد.

در دو فصل بعدی رابطه این دو منطق را با دیانت بهائی و وجوه اشتراك و افتراق این دو مکتب را با اندیشه بهائی بر می‌شمارد و در پایان این بخش «وحدت همگونی و دگرگونی در منطق بهائی» را نشان می‌دهد و از جمله می‌نویسد: «فرهنگ بهائی بر اساس منطق بخصوص خویش در عین تأکید بر تکامل و تدرج، همدلی و تعشق با تمامی موجودات را نیز تشویق می‌کند. به همین سان با اعتقاد به جنبه متعالی و قدسی انسان، ارزش‌های کلی اخلاق و روحانی را ثابت و عینی می‌داند... ترکیب دو اصل تشابه و تاریخ در منطق بهائی به جمع نکات سودمند هر دو نظریه و نفی جوانب زیانمند آنها منجر می‌گردد... امر بهائی همه چیز را تجلی اراده الهی می‌داند و فیض الهی را نیز بر اساس اصل ابداع، مستمر و دائمی می‌یابد...»

در دومین بخش کتاب «هستی و مراتب آن»، به تعریف مراتب وجود از دیدگاه بهائی پرداخته و مسائلی از قبیل «جبر و اختیار، وحدت و کثرت، عوالم حق و امر و خلق، تجلی صدوری و ظهوری و شناسائی هستی» مورد بحث قرار گرفته و نظریات فیلسوفان نامداری چون فوئرباخ، نیچه و سارتر تشریح گردیده و به نقد کشیده شده است.

دکتر سعیدی در سومین بخش کتاب که «تعریف روحانی انسان، جمع استعلاء و تاریخ» نام دارد مقام انسان را در اندیشه‌های روحانی و فلسفی در طول تاریخ مورد بررسی قرار می‌دهد و نظریات عرفاء و فلاسفه مادی و روحانی را بیان می‌کند و به نقد نظریات متصوفه و اصحاب شریعت و فلاسفه می‌پردازد و در پایان آن تعاریف جامع و دقیقی از مقام انسان در اندیشه بهائی و نقشی که وی باید در ساختن جهانی بدیع بر مبنای ارزش‌های والای روحانی امر بهائی ایفاء کند، ارائه می‌نماید و از جمله می‌گوید: «امر بهائی نه تنها نافی تسلط انسان بر انسان است بلکه صراحتاً بر فرهنگ و ارزش‌های بدیعی تکیه و تأکید می‌کند. در این فرهنگ بدیع، عشق، وحدت، مواسات، تعاضد و تعاون است که غایت اجتماعی امر بهائی را تشکیل می‌دهد. واضح است که هدف و غایت نظم بدیع حضرت بهاءالله با هدف و غایت فرهنگ جدید غرب یکلی متفاوت است. در این صورت تعجبی ندارد که بحث المعرفه بهائی به تمامیت انسان معطوف باشد و از ظهور هرآنچه که در انسان مستور بوده مؤثره دهد. تعریف و تصویر انسان در فلسفه و عرفان بهائی نمی‌تواند به ظواهر قابل اندازه‌گیری انسان منحصر شود. اینجاست که نفس المعرفه بهائی چارچوب جدیدی از تعریف انسان را بدست می‌دهد. در این چارچوب آنچه که عملاً و رسماً در علوم انسانی و فلسفه اجتماعی اخیر سرکوب می‌شود و به هزاران حیل از حیطة بحث در خصوص انسان طرد می‌گردد موضوع مشروع و ضروری تعریف انسان خواهد بود...»

پیام بهائی شماره ۱۹۶

دینی اهل بهاء را با توضیح مختصر ولی درستی درباره هر يك نقل نموده است. ادیان و مذاهب دیگر نام برده در این تقویم عبارتند از بودائی، چینی، مسیحی، هندوئی، اسلام، ژاپونی، یهودی، پارسی یا زردشتی. از مراسم سیلکها نیز در این مجموعه ذکر شده است. به عنوان نمونه روزهای مذهبی ماه ژانویه را به نقل از تقویم مذکور در اینجا می آوریم:

ژانویه، ۱۹۹۶- روز اول ماه مذکور به نام گنجیتسو Ganjitsu در ژاپن جشن گرفته می شود و نماینده آغاز سال است.

- روز اول ژانویه روز نامگذاری حضرت عیسی است و مراسم ختان یادآور ریشه یهودی آئین مسیحی محسوب می شود.

- روز ششم همان ماه در کلیساهای شرقی به عناوین مختلف جشن گرفته می شود از جمله به عنوان تجلی الهی در وجود مسیحائی و پرستش مغان.

۵ ژانویه- لیلة البرائه دو هفته قبل از ماه رمضان و صیام وقتی است که مسلمانان برای گناهان خود طلب آمرزش می کنند.

۱۴ ژانویه- برای هندوان روز آشتی و صلح با همسایگان است.

۱۸-۲۵ ژانویه- هفته دعا برای اتحاد مسیحیان است که از سال ۱۹۰۸ برای تقریب مذاهب مسیحی بنیاد نهاده شد.

۱۹-۲۱ ژانویه- ماه رمضان و ایام روزه داری مسلمانان، از بامداد پگاه تا شب گاهان است.

۲۵ ژانویه- برای هندوان آغاز بهار است و روزی است که اختصاص به ربه النوع هنر و آموزش دارد.

چهارمین و آخرین فصل کتاب «مظهریت» نام دارد. نویسنده در این بخش مظهریت را اصل اساسی و شالوده الهیات و حکمت بهائی دانسته و در صفحات این بخش به رابطه مظهریت با توحید و معاد (عصاره حکمت، قول قائم و فرار نقباء و نجباء، لقاء الله، خودشناسی، چهار وادی) پرداخته است. و در ذیل هر يك از این عناوین فرعی مباحث دلکشی را مطرح می کند و از آثار مبارکه بهائی استمداد می جوید.

کتاب به رغم صفحات محدود آن (۱۳۴ صفحه)، اساسی ترین مسئله حکمت امر بهائی را مطرح و حلاجی می کند و به تحلیل و نقد عقاید دیگران پرداخته و اندیشه بهائی را با استناد به آثار مبارکه، منقوله به شیواترین وجه بیان داشته است.

* * *

تقویم ادیان

در سال ۱۹۶۹ کنفرانسی در دهکده شاپ در منطقه لیک در انگلستان تشکیل شد که هدف آن بسط و ترویج ادیان جهانی از طریق تعلیم و تربیت بود. نمایندگان بسیاری از مذاهب و ادیان جهان در آن کنفرانس حضور داشتند. به دنبال این کنفرانس انجمنی به نام همان دهکده تشکیل شد که از جمله خدماتش انتشار مجله ادیان جهانی در تعلیم و تربیت و نیز تقویمی از اعیاد و روزهای مقدس ادیان مختلف عالم است. تقویم اعیاد سالهای ۱۹۹۵-۱۹۹۶ این امتیاز را دارد که در میان ادیان بزرگ جهان امر بهائی را نیز یاد کرده و ایام نه گانه تعطیلات

نامه‌های خوانندگان

حکایت مشهدی علی قهوه‌چی

* متن نامه‌ای از جناب سهیل سمندری مورخ ۱۷ ژانویه، ۱۹۹۶:

«... معروض می‌دارد راجع به "حکایت مشهدی علی قهوه‌چی" در شماره ۱۹۲ (نوامبر ۱۹۹۵) که با نهایت سرور و شغف و امتنان چند بار آن شرح گهربار را مطالعه و لذت موفور برد، متوجه اسم شریف و نام نامی حضرت سررشته‌دار جناب آقا میرزا محمد علی خان نصیر لشکر روحی خدماته العظيمة فداء شده، خواستم فوری عریضه‌ای در مورد این مقاله، کوتاه ولی جالب و شیرین تقدیم نمایم. دیدم اتکاء به حافظه، خاطئه صحیح نبوده و نیست، لذا پس از جستجو و تفحص در جلد سوم مصابیح هدایت شرح حال نیکومال آن حضرت را زینت‌بخش صفحات زرین آن کتاب مشاهده نمود که ذیلاً با استفاده از آن برای روشن شدن حقائق شرحی معروض می‌گردد زیرا در این روزگار جمیع خوانندگان آن مجله، محبوب و زیبا مجلدات مصابیح را ندارند که مراجعه به آن فرمایند.

جناب سررشته‌دار که از طرف مادر به خاندان سلطنت منسوب بودند زیر دست پدر که شغل مهم و پر مسئولیت سررشته‌داری را نظر به تقرب دربار عهده‌دار و با اعیان و اشراف مربوط و دمخور بود تربیت یافت و با طبقات عالی به هدایت پدر محشور شد و امور سررشته‌داری را به خوبی فرا گرفت تا بتواند به موقع خود به اداره شغل مزبور بپردازد. در سنه ۱۲۱۵ قمری "به محفل تبلیغی جناب نیر و سينا که از حسن اتفاق در همان محله واقع بود [محله، سر قبر آقا مرکز مهم آن روزی طهران] حاضر گشت و بعد از چند جلسه به فوز ایمان فائز گردید... و از آن پس با انجذابی عجیب و اهتمامی بلیغ در کسب

معارف امریه کوشید و در محضر جناب نیر و سينا معلومات دینی و براهین استدلالی را تکمیل نمود و در خارج تا توانست معارف خود را توسعه داد و بعد از آن تا نفس اخیر در سفر و حضر به نشر نفحات الهیه مشغول شد... به شه‌میرزاد و سنگسر و سمنان و فیروزکوه و دماوند و جمیع قراء آن حدود گذر نمود و در هرجا مشمول تأییدات آسمانی گردید... هم امور اداری را با نیکوترین وجهی انجام داد و هم با قوتی ملکوتی و بسالت و شهامتی زائد الوصف رنه، لاهوتی را به مسامع نفوس رسانید. به هرجا می‌رسید احباب از شور و انجذابش مشتعل می‌گشتند و طالبان هدایت از محضرش استفاده می‌نمودند و در پارهای از اماکن هم اهل بغض و عناد به هیجان می‌آمدند و غوغا برپا می‌کردند ولی به ملاحظه، منصب و مقامش جرئت نمی‌نمودند که به شخص او اهانتی کنند... در این سفر وقتی که جناب سررشته‌دار به سمنان رفت با حاجی ملا علی حکیم و فقیه مشهور چند بار ملاقات کرد و هر دفعه در حضور جمعی از تلامذه و محترمین درباره امر الهی صحبت به میان آورد و آن مجتهد و فیلسوف عالی‌مقام و سلیم النفس در هر مجلس ظاهراً سکوت و در خلوت اظهار ایمان کرد. همچنین در سائر نقاط عده‌ای محب و قلبی مؤمن و منجذب گردیدند..." حضرت عبدالبهاء روح ما سواه فداء در لوحی مفصل خطاب به ایشان راجع به این سفر می‌فرمایند: "در این سفر اکتشاف عالم دیگر نمودی و جمیع را به چشمه حیات رهبر شدی. جان‌ها مستبشر کردی و دل‌ها منور نمودی. حیات ابدیه بخشیدی... طوبی! لك بشری! لك فرحا! لك الى ابد الآباد." حضرت سررشته‌دار در طهران روز و شب به تبلیغ نفوس مهمه موفق بودند و در عین حال از تبلیغ فقرا و مردم عادی نیز غفلت نمی‌فرمودند. باز مراجعه

توجه جناب شاکر بسیار سپاسگزاریم. عین نامه ایشان را برای نویسنده، محترم مقاله ارسال داشتیم.

* آقای ذبیح کاشانی از آلمان نوشته‌اند که در شماره ۱۹۴ پیام بهائی عکس صفحه ۲۹ از سمت راست به چپ ایستاده نفر دوم آقای دکتر عزیزالله صفائی پور بهائی هستند. لطفاً تصحیح شود.

* آقای هدایت الله جاوید از انگلستان بدون توضیح در مورد اینکه جشن درس اخلاق مورد اشاره ایشان در کجا و کی واقع شده این غزل گونه را که به خط نستعلیق خوش نوشته شده برای ما فرستاده‌اند که عیناً در اینجا گراور می‌شود.

جشن درس اخلاق

چرخ گردون را بسی آغاز پادشاهان	کاروان و الحان یمن چو باد برآ
بنیان را نه خوشی و نه غم	عاشقان را زندگانی درصال کبر
هر زمان نوری رخور شد به طالع	جلویش اندر خوار و خلع
نور و تاریکی تیرش ششم می‌داشت	نور حق تا بد زهر کس شش کل
طالع نیکو تصادف نیست بر کس	در آن دیکمایی نخت نیکو است
یکمایی نخت نیکو قه صافی داشت	ساکن کوی تواضع دیگران ابر
کتب اخلاق را تعلیم حجت داشت	اختلافات احم را چاره صبح کبر
سوز سازش را انگشت حیران داشت	شعله را زدم فروزان تا شمر آخر

روح ایمان را بدایت شعله جاوید
جشن درس اخلاق بار شعله جاوید
بدرت الهی

* خانم نازنین رازبان (لندن) شرحی در مورد زیارت مقام حضرت ولی امرالله به اتفاق یکی از دوستان و برخورد به حضرت امة البهاء روحیه خانم مرقوم فرموده‌اند که بسیار دلنشین است و احساسات پرشور روحانی ایشان را بیان می‌کند. دریغ که محدودیت صفحات پیام بهائی ما را از نقل آن محروم می‌کند.

به مصابیح هدایت می‌کنیم: "سابقاً نوشته شد که جناب سررشته‌دار روزها در بازارچه و بر سر گذر کوچه و در زورخانه و قهوه‌خانه به تبلیغ می‌پرداخت لهذا بر اثر انقباس طیبش بسیاری از نفوس به امرالله گرویدند که از جمله آنها مشهدی علی قهوه‌چی بود که بعد از تصدیق، اخلاق بازاری را ترک گفت و به خدمت احبای الهی قیام کرد... سررشته‌دار احوال این مرد را نیز به ساحت اقدس معروض داشت و از خامه مبارک حضرت مولی الوری لوح مبارکی به اعزازش نازل و واصل شد که صورتش این است: "ط-هوالله. به واسطه جناب سررشته‌دار، جناب مشهدی علی قهوه‌چی احبای الله علیه بهاء الله الابهی. هوالله، ای خادم احبای الله... الی آخر بیانیه الاحلی." پس این لوح مبارک در ایامی نازل شده که جناب مشهدی علی هنوز در طهران بوده‌اند و هنوز به جاده طهران- قزوین تشریف نبرده بودند. اثبت به اثر خلوص و تقوی در هر جا جمعی را هدایت فرموده‌اند ولی نه حضرت سررشته‌دار را. مخفی نمائید که در طهران این مبلغ مقتدر و مبرز با اکثر علمای درجه اول در جلسات متعدده در حضور جمعی کثیر از یار و اغیار مصافها داده‌اند و به قوه الهیه غالب آمده امرالله را بلندآوازه فرموده‌اند که از مراجعه به کتاب مصابیح هدایت روشن و واضح می‌گردد. زیاده بر این جسارت است..."

* آقای ایجادالله شاکر در نامه مورخ ۷۴/۶/۲۵ خود که تازه بدست ما رسیده نکته‌ای را درباره مقاله «بشارت ظهور در غزلیات الهامی حافظ شیراز» به قلم خانم سیمین شیانی تذکر داده‌اند و آن در مورد انتظار اهل تسنن به ظهور موعود است. ایشان با استناد به کتاب قرن بدیع اثر مولای بی‌همتا حضرت ولی امرالله (جلد اول ص ۲۷۱) و نیز استدلالهای بهائی اثر جناب میرزا ابوالفضائل و میرزا حیدر علی مدلل می‌دارند که اهل تسنن نیز منتظر ظهور مهدی هستند. از

* آقای جلیل دهقانی از آلمان نوشته‌اند: از احبای عزیزی که خاطرمای، لوحی و یا عکسی فردی یا جمعی از یاران قدیم کوشکک آباده بخاطر و یا در اختیار دارند، تقاضا می‌کنم که این بنده را در جمع‌آوری این اطلاعات یاری و راهنمایی کنند.

Djalil Dehghani

Henry-Dunantstr. 11

35423 Lich - Germany

* آقای افشان محبتی ساکن مجمع الجزائر اولند در دریای بالتیک مایلند اقدام به تهیه کتابی درباره سیسان و تاریخ امر در آن دیار نمایند. دوستانی که اطلاعاتی در این مورد دارند لطفاً برای پیام بهائی ارسال فرمایند که جهت ایشان ارسال گردد (مضمون نامه، مورخ ۹۶/۱/۴ ایشان).

* خانم دکتر طائی (فرانسه) نسخه‌ای از جزوه‌ای که برای معرفی امر مبارک به افراد غیربهائی فارسی‌زبان در سنه قبل در استرالیا چاپ شده برای این مجله فرستاده‌اند. عنوانش «بهاءالله بنیانگذار و الهام‌بخش مدنیت جدید جهانی» است و نویسنده‌اش آقای جمشید فنائیان که خوانندگان پیام بهائی با آثار ایشان آشنا هستند. این جزوه به قطع کوچک جیبی در ۴۰ صفحه است. دوستانی که مایل به سفارش آن باشند با این آدرس مکاتبه فرمایند:

Century Press Pty. Ltd.

P.O.Box 1309

Bundoora Victoria, 3083 - Australia

با کمبود جزوهای ساده و روشن به زبان فارسی جهت معرفی امر الهی همت جناب فنائیان به راستی درخور تقدیر است.

* خانم ویدا روشنی از آرژانتین پس از مطالعه، تاکستان الهی (شماره ۹) و آگاهی بر اقدام نوجوان بهائی "آن" Anne نامه مؤثری در ستایش از ایمان و صبر و استقامت آن دختر نوشته و ضمن آرزوی سلامتی او برگ گل متبرکه که برایش ارسال داشته‌اند. عین نامه خانم روشنی همراه گل‌های متبرکه توسط مسئولان مجله تاکستان الهی برای دوشیزه آن به

آرژانتین ارسال شد. ضمناً ایشان یکی از الواح مبارکه حضرت عبدالبهاء را به زردشتیان که در مکاتیب جلد دوم ص ۸۴ درج شده ارسال داشته‌اند.

* این قطعه شیرین از آقای مهندس بهروز جبّاری را یکی از دوستان مهربان برای پیام بهائی فرستاده‌اند که می‌توان عنوان آن را "تنها روزنه امید" نهاد.

به مجلسی گله می‌کرد مرد محترمی
که قلب مردم اینجا تو گوئی از سنگ است
زمام عدل و قضا دست درهم و دینار
محاکمات همه بر اساس نیرنگ است
سمند فسق و فساد است تیز و بی‌پروا
کمیت پاکی و اخلاق و معرفت لنگ است
همه ز پیر و جوان بنده هوی و هوس
نه بیمشان ز گناه و نه باک از تنگ است
نشان ز مهر و محبت غانده در این شهر
بهر طرف نگری کینه‌توزی و جنگ است
بگفتمش مبر این نکته را ز یاد ای دوست
دلت اگر که ز اوضاع شهرتان تنگ است
اصول امر بهاء تا نیابد استقرار
«بهر کجا که روی آسمان همین رنگ است»

* خانم گیتا غفرانی شرحی درباره ایران زادگاه آئین بهائی مرقوم فرموده‌اند که اکثر آن نقل بیانات مبارکه حضرت مولی‌الوری در مورد ایران است. (نصوص مبارکه از رساله مدنیه و خطابات مبارکه و الواح ساینده است). لطف ایشان را سپاسگزاریم. بسیاری از این نصوص مقدسه سابقاً در پیام بهائی آمده است، از آن جمله این نص عزیز:

«عنقریب ملاحظه خواهد شد که دولت وطنی جمال مبارک در جمیع بسیط زمین محترم‌ترین حکومت خواهد گشت. آن فی ذلک عبرة للنظرین و ایران معمورترین بقاع عالم خواهد شد آن هذا لفضل عظیم».

* خانم روحانیه وطن‌پرستی (کیانی) از استرالیا عکس خوبی از ۲۵ سال قبل فرستاده‌اند که نظر به جنبه تاریخی آن در اینجا با امتنان درج می‌شود.



تابستان کمتر به کولر احتیاج است. بیش از نود درصد جمعیت کاتولیک است و دو زبان رسمی مالتی و انگلیسی است. در نقشه، جهاد اکبر جهانی ۱۹۵۳ سه نفر به نام‌های جان میشل، یونا تانزند و الکا میل فاتحین روحانی جزیره بودند. الکا میل تا تشکیل اولین محفل روحانی محلی در ۱۹۷۴ در پست خود مشغول خدمت بود و مدفن او در جزیره مالت است. چون مالت کشور جمهوری مستقلی است اگر تعداد احبای لازم برای تشکیل ۳ محفل محلی کافی باشد شاید به آرزوی داشتن یک محفل روحانی ملی دست یابیم. فعلاً ۲۲ نفریم و مشتاق ورود مهاجرین عزیز.» نامه با این بیت پایان می‌یابد:

جان به لب دیده به ره منتظر مقدم یار
وای اگر ناید از این قافله بانگ جرسی
جزیره، مالت تحت اشراف محفل ملی ایتالیا قرار
دارد و جوامع ایتالیا و انگلستان در صدد تهیه
حظیره القدس ملی هستند.

اصلاحیه

در صفحه ۱۷ شماره ۱۹۵ این مجله شعری از یغمای جندقی نقل شده که اصل صحیح آن چنین است:

ز دست شیخ جان بردم به تزویر مسلمانی
مدارا گر به این کافر نمی‌کردم چه می‌کردم؟

ایشان در پشت قطعه، عکس نوشته‌اند: شرکت منشیان محترم در جلسه کمیسیون ضیافات طهران سنه ۱۹۷۱. افراد نشسته از راست به چپ عبارتند از: خانم‌های عباسیان، مهرآیین، وطن‌پرستی، آقای تام، خانم کیاست، آقای یظهري و خانم افخمی‌پور. افراد ایستاده از راست به چپ عبارتند از: آقایان رضوانی، عزیزی، معنوی، خانم مؤید، آقایان افشانی و تهذیب، خانم صحیحی، آقای حقانی، خانم آبادانی و آقای پیامی.

* جناب محسن همّتی از جزیره مالت به لطف چند اثر از شعرای ایران درباره بهار و نوروز فرستاده‌اند که جا دارد در این شماره نوروزی از محبت ایشان سپاسگزاری کنیم. ضمناً ایشان در پاسخ نامه، این هیت چنین نوشته‌اند: «جمهوری مالت در جنوب اروپا و جزیره سیسیل واقع شده و فاصله‌اش تا سیسیل ۹۰ کیلومتر است. مساحتش ۳۱۶ کیلومتر مربع و جمعیتش ۳۷۰ هزار نفر است. حدود ۴ هزار سال قبل از میلاد تعدادی زارعین سیسیلی در مالت ساکن شدند و بعداً بر اثر مراوده و اختلاط نژادهای مختلف سامی، فنیقی، یونانی، عرب و انگلوساکسون جمعیتی نوین پدید آمد. این کشور از سال ۱۹۶۴ مستقل شده و جزء کشورهای مشترک المنافع محسوب است. آب و هوایش ملایم و گرم است و در زمستان کمتر به بخاری و در

اخبار و بشارات جهان بهائی

تهیه و تنظیم: فؤاد روستائی

میانمار: اقبال بیش از یکصد تن به دیانت بهائی به ابتکار لجنه ملی تبلیغ و با شرکت بیش از سی تن از احباب میانمار (برمه، سابق) یک برنامه تبلیغی چهل و هشت ساعته در منطقه Mandalay به موقع اجراء درآمد که نتایجی بیش از حد انتظار در پی داشت. به برکت این برنامه یکصد و بیست و دو تن به جامعه بهائیان میانمار پیوستند، ۱۲ نقطه جدید فتح شد و یک محفل روحانی تازه تشکیل گردید. با یک حساب سرانگشتی در می‌یابیم که تلاش تبلیغی احباب میانمار در هر ساعت چهار نفر را وارد جامعه بهائی کرده است.

موریس: گنجاندن پیشنهادات بهائیان

در منشور ملی جوانان

محفل روحانی ملی بهائیان موریس گزارش داد در روز سی و یکم ژوئیه گذشته یکی از اعضای این محفل و دو تن از جوانان بهائی با شخص رئیس جمهور دیدار و گفتگو کردند. رئیس جمهور موریس پیش از این دیدار از کلیه جوانان کشور خواسته بود نظریات و پیشنهادات خود را برای استفاده در تدوین منشور ملی جوانان به منظور بهبود وضع زندگی و آگاهی آنان به مسئولیتها و وظائفشان به دفتر ریاست جمهوری ارسال دارند. در جریان دیدار جوانان بهائی با رئیس جمهور، موافقت شد چهار پیشنهاد آنان در منشور ملی جوانان گنجانده شود. این پیشنهادات به شرح زیر است:

۱- ادب سالار فضائل است. ۲- اعمال زینت افراد است نه اقوال. ۳- مشورت وسیله حل کلیه

مشکلات است. ۴- در همه موارد باید نمونه بود. منشور ملی جوانان سرانجام در روز ۲۴ اوت ۹۵ در حضور ریاست جمهوری، وزیر آموزش و بالاخره وزیر فرهنگ و جوانان به امضاء رسید. ضمناً سی و سه شخصیت مهم مملکتی از جمله رئیس جمهور و نمایندگان وزارتخانهها و سازمانهای غیردولتی در مراسمی که برای معرفی بیانیه «نقطه عطفی برای ملت‌ها» در تاریخ ۲۷ اکتبر در آن کشور برپا شد شرکت نمودند. رئیس محفل ملی جزائر موریس چگونگی ارتباط جامعه بین‌المللی را با سازمان ملل متحد تشریح کرد و یکی دیگر از یاران خلاصه پیام نقطه عطفی برای ملت‌ها را تحلیل نمود. در خاتمه جناب رئیس جمهور رشته سخن بدست گرفت و ضمن ستایش بهائیان، نصوصی را از حضرت بهاء‌الله تلاوت کرد.

روسیه: اقبال یکصد و بیست و دو تن

به امر بهائی

محفل روحانی محلی چیتا Chita در روسیه گزارش داد این محفل در تابستان و پائیز گذشته به فعالیت‌های تبلیغی، تزئید معلومات و بالاخره برگزاری مدرسه، تابستانه در این منطقه دست زده است. اخبار مدرسه، تابستانه بهائیان چیتا به عنوان یک حادثه فرهنگی از تلویزیون‌های محلی چند بار پخش شد و فضای حاکم بر مدرسه، تابستانی خبرنگاران و گزارشگران را به شدت تحت تأثیر قرار داده بود. از سوی دیگر در اثر فعالیت‌های تبلیغی تنی چند از احباب تایوان، کانادا، امریکا، نروژ و آلاسکا که به

پیام بهائی شماره ۱۹۶

قبرس: اقبال ۲۷ تن به امر بهائی

مدرسه، تابستانه، بهائیان شمال قبرس از ۲۲ تا ۲۷ ژوئیه، گذشته با شرکت پنجاه تن از احبای این کشور و میهمانانی از بهائیان کشورهای دیگر برگزار شد. در جریان برنامه‌های تبلیغی که در حاشیه، مدرسه، تابستانه برگزار شد بیست و هفت تن از مردم قبرس به امر مبارک ایمان آوردند.

گینه، جدید پایوآ: تسجیل ۹۴ تن

بوسیله، مبلغان سیار

لجنه، ملی تبلیغ گینه، جدید پایوآ گزارش داد در جریان یک دیدار دو هفته‌ای چند مبلغ سیار و اجرای یک برنامه، تبلیغی، ۹۴ تن از اهالی این کشور در پی آشنائی با امر مبارک به شرف ایمان فائز گشته و به خیل عاشقان جمال قدم جلّ اسمه الاعظم پیوسته‌اند.

تاجیکستان: مدرسه، تابستانه

و تسجیل پانزده مؤمن جدید

بیش از نود تن از احبای الهی در مدرسه، تابستانه، تاجیکستان که در ژوئیه، گذشته برپا شد شرکت کردند. پانزده تن از دوستان غیربهائی حاضر در این مدرسه در پایان، ایمان خود را به دیانت بهائی و شارع مقدس آن اعلام داشتند. در پایان مدرسه سی تن از احباء در هشت گروه داوطلب سفرهای تبلیغی به نقاط مختلف تاجیکستان به مدت یک ماه و نیم شدند.

فیلیپین: تعلیم امر بهائی به پلیس

به اهتمام یک افسر عالی‌رتبه، بهائی در فیلیپین درسی درباره، امر بهائی در آکادمی آموزش افراد پلیس در فورت بونی ناسیو وارد شده. از ۴۰ نفر بازرس پلیس و کلنل که در ماه جولای سال قبل فارغ التحصیل شدند ۲۰ نفر تصدیق امر مبارک را نمودند. در میان صد نفر مأموران امنیت که در اکتبر سال قبل از امر الهی آگاه شدند ۵ نفر فوراً ایمان خود را اعلام داشتند. نام این ژنرال بهائی ارنستو لالوگ است.

منطقه، چیتا سفر کرده‌اند ۱۲۲ تن به جامعه، بهائی پیوستند و ضمن تشکیل یک محفل جدید، سه نقطه، تازه نیز بر روی امر گشوده شد.

امریکا: برگزاری سمینار تحت اشراف دفتر

جامعه، بین‌المللی بهائی

در روز هجدهم اکتبر گذشته به مناسبت پنجاهمین سالگرد تأسیس سازمان ملل متحد، دفتر جامعه، بین‌المللی بهائی در مقر این سازمان در نیویورک میزبان سمیناری بود که موضوع آن «بازسازی سازمان ملل: نقطه، عطفی برای کلیه، ملل جهان» تعیین شده بود. معاون دبیر کل سازمان ملل متحد و رئیس جمهور جزایر مارشال از جمله شرکت‌کنندگان در این سمینار بودند. این سمینار یک روزه با سخنرانی یکی از اعضای دفتر جامعه، بین‌المللی بهائی درباره، اهداف و نیات برگزاری سمینار آغاز شد. خانم ژیلیان سورنسن Gillian Sorensen معاون دبیر کل سازمان ملل آنگاه از پنجاهمین سالگرد تأسیس سازمان ملل به عنوان فرصتی برای تأمل و تفکر [در اوضاع جهان] یاد کرد و پس از وی رئیس جمهور جزایر مارشال زیر عنوان «بازسازی سازمان ملل: دگرگونی نقش دولتها» سخنانی ایراد نمود. آنگاه برایان لویارد Brian Lopard یکی از بهائیان امریکائی که از اساتید دانشگاه نبراسکا است زیر عنوان «ایجاد یک نیروی بین‌المللی» سخنرانی کرد و در پی وی جیافری گرابر Geoffray Gruber یکی از احباء کانادا و استاد دانشگاه کبک Quebec در سخنرانی خود زیر عنوان «تأسیس کمیسیونی برای بررسی امکان گزینش یک زبان کمکی بین‌المللی» به تشریح اهمیت این تعلیم دیانت بهائی پرداخت. جلسه، بعدازظهر سمینار به بحث و تبادل نظر در مورد نکات مطرح شده در سخنرانی‌های پیش از ظهر اختصاص یافت و بسیاری از دیپلمات‌های حاضر اظهار علاقه کردند که در آینده در جلسات دیگری از نظریات جامعه، بهائی در مورد مسائل جهانی آگاه شوند.

کانادا: آماری از پیشرفت امر

مجله بهائی کانادا در شماره دسامبر ۹۵- ژانویه ۱۹۹۶ خود می‌نویسد که هدف جامعه کانادا برای تقدیم به صندوق قوس کرمیل در طی نقشه سه ساله ۱۲ میلیون دلار بود و تا سی نوامبر مبلغ ۹/۷ میلیون دلار از این بابت تقدیم شده است. جامعه بهائی کانادا در سال ۱۹۶۳ فقط ۷۱ محفل روحانی محلی داشت. تعداد محافل روحانی محلی اکنون به ۲۵۸ رسیده است یعنی ۵ برابر گذشته. جامعه کانادا از رضوان ۹۴ تا سی نوامبر ۱۹۹۵ تعداد ۱۲۸ مهاجر به خارج فرستاده، عده مهاجران کوتاه مدت ۴۱ و تعداد مبلغان و مشوقان سیار ۲۱۳ بوده است. چنانکه از همین شماره بر می‌آید جامعه کانادا در سیر به سوی عدم تمرکز موفق بوده و هم اکنون ۶ لجنه، ناحیه‌ای تبلیغ و امور اداری در آن دیار خدمت می‌کنند: آلبرتا، آتلانتیک، کلمبیای بریتانیک، اونتاریو، شمال غربی اونتاریو و بالاخره کبک.

ترکیه: ورود سیصد و پنجاه نفر به جامعه بهائی مسئولان برنامه تبلیغی ترکیه که برنامه دوم تبلیغی هرمان گروسمن (ایادی امرالله) نام دارد در روزهای ۲۱ و ۲۲ اکتبر در اجتماعی در آنکارا موفقیت‌های این برنامه را به آگاهی احباء رساندند. بر اساس گزارش آنان مجموعاً ۳۵۰ نفر در چهارچوب این برنامه به امر بهائی ایمان آورده و تسجیل شده‌اند. افزون بر این ۱۲۰ نقطه تازه بر روی امر گشوده شده و ۷۵ منطقه آماده تشکیل محافل روحانی است.

استرالیا: کنفرانس انجمن مطالعات بهائی

در تاریخ ۸ اکتبر ۹۵ حدود یکصد و پنجاه تن از بهائیان و یاران آنان در کنفرانسی که در دانشگاه کوئینزلند در بریسبان در زمینه کتاب اقدس تشکیل شد حضور یافتند. علاوه بر برنامه‌های ویدئو که جلب نظر همگان را نمود، ناطق اصلی جلسه آقای دکتر هوشنگ خضرائی موضوع معرفت، ایمان و عمل

را از دیدگاه کتاب اقدس تشریح کرد. دو تن از جوانان درباره مشخصات زمانی که آن کتاب شریف در آن نازل شد سخن گفتند.

آلمان: کنفرانس جوانان درباره هویت بهائی

فزون از سیصد تن جوانان در روزهای ۲۵-۲۶ نوامبر ۹۵ در حظیرة القدس ملی آلمان در فرانکفورت مجتمع شدند تا درباره هویت بهائی به بحث و گفتگو پردازند. از جمله مباحث این کنفرانس مسائلی چون مسئولیت فردی، تبلیغ امر، عفت و عصمت، تعارض میان اصول بهائی و بعضی گرایش‌های امروزی، هنر، موسیقی و تعمق در معارف بهائی بود. جوانان این اجتماع را صمیمی و اعتلاء دهنده توصیف کردند.

هندوستان: تأثیر غایشگاه‌های کتاب

در هندوستان غایشگاه‌های کتاب عده کثیری را به امر الهی رهنمون می‌شود. در سامبلاپور غایشگاه کتاب طی یک هفته در سپتامبر و اکتبر بیش از ۲ هزار بازدیدکننده را به خود جلب کرد و ۱۳ تن از آنان ایمان خود را به امر رحمن اعلام نمودند. در بل پاهار غایشگاه کتاب ۴۰ نفر را به امر بهائی مهدی گشت (در دو هفته طی سپتامبر- اکتبر ۹۵).

پرتوریکو: اعلام امر در جلسات عمومی

خانم دکتر هدی محمودی، جامعه‌شناس بهائی، که از کالیفرنیا به پرتوریکو سفر کرده بود در فاصله ۹ تا ۱۲ نوامبر در فعالیت‌های معرفی عمومی امر الهی شرکت نمود و به مربیان و حقوقدانان و افراد تحصیلکرده از تعالیم مبارک سخن گفت. از جمله موضوعات نطق‌های ایشان اینها ذکر شده است: چرا زنان کلید صلح جهانی را در دست دارند؟ سازمان ملل متحد پنجاه سال بعد از تأسیس، آیا ما به صلح جهانی نزدیکتر شده‌ایم؟ مسئله زن و قانون، نگاهی به قرن بیست و یکم. از سخنرانی‌های ایشان استقبال فراوان شده است.

پیام بهائی

نشریه ماهانه محفل روحانی ملی
فرانسه برای بهائیان
*

سال هجدهم، شماره سوم

شماره مسلسل ۱۹۶

شهرالاعلا، ۱۵۲ - شهرالبها، ۱۵۳

اسفند ۱۳۷۴ - فروردین ۱۳۷۵
*

نشانی هیئت تحریریه برای ارسال مقالات و
نامه‌ها و پیشنهادات

P.O. Box 106

1211 Geneve 25, Switzerland
*

نشانی برای ارسال حق اشتراك، نامه‌های
مربوط به امور اشتراك و تغییر نشانی

Payam-i-Baha'i

B.P. 9

06240 Beausoleil

FRANCE

Fax: 33-93-784418
*

حق اشتراك سالیانه برای همه کشورها
۲۵۰ فرانك فرانسه است. تقاضا دارد با
حواله، پستی یا با چك بانكي به فرانك
فرانسه به نشانی بالا و یا توسط بانك به
شماره حساب زیر حواله گردد:

Payam-i-Baha'i

No 30003/01500-00037261910-30

Bank Société Générale

8 Av. J. Medecin

06000 Nice, France

کلیه اشتراك‌ها در اول هر سال میلادی
تجدید می‌گردد.

Payam-i-Baha'i

Publie par l'Assemblée spirituelle

Nationale des Baha'is de France.

45 Rue Pergolese.

75116 Paris, FRANCE

گرجستان: تشکیل محافل روحانی محلی جدید

۱۶ محفل روحانی جدید در شهرها و روستاهای
گرجستان در طول تابستان سال گذشته تأسیس
شدند. تازه بهائیان این مناطق بسیار صمیمی، با
محبت و مهمان‌نواز در عین پایبندی به سنن قدیمی
توصیف شده‌اند.

مُداویا: سفر احبای تُرك‌زبان

سفر احبای تُرك‌زبان از ترکیه و آلمان به مُداویا در
فاصله ۸-۱۲ اکتبر سال پیش موجب آشنا شدن عده
زیادی از افراد مُداوی که منشأ تُركی دارند با امر
مبارك شد و ده نفر از پنجاه نفر ملاقات‌شدگان تصدیق
این ظهور بدیع را نمودند.

برزیل: تقدیم جائزه‌ای به طرح‌های بهائی

محفل روحانی ملی برزیل خبر می‌دهد که طرح‌های
آموزشی بهائی در زمینه محیط زیست زیر عنوان
«فردا به کودکان تعلق دارد» مورد توجه قرار گرفته و
در آموزش ۳ مدرسه دولتی در برزیل بکار رفته است.
این روش نوین آموزش درباره محیط زیست برنده
جائزه‌ای نیز گردیده است. یک فیلم ویدئویی بهائی در
همین زمینه زیر عنوان «بذرهای فردا» برنده جائزه
سوم در فیلم‌های ویدئویی اکولوژیک شده است.

جزائر مارشال: تعهد مسئولیت اداره مدارس توسط بهائیان

دولت جزائر مارشال مسئولیت اداره مدارس
ابتدائی را در «ماجورو» به بهائیان سپرده است.
بهائیان نیز یک هیئت مدیره بدین منظور تعیین
کرده‌اند و بعضی محافل محلی در منطقه مزبور تعمیر
و تکمیل ابنیه مدارس را عهده‌دار شده‌اند.

زیمبابوه: افتتاح حظیره القدس ملی

در تاریخ ۲۱ اکتبر ۹۵ حظیره القدس ملی بهائیان
زیمبابوه که با همت خود احبای آن سامان تهیه شده در
حضور ۲۰۰ تن از یاران افتتاح گردید.

نور رسیده و غرابت پر

در بسم جهان و میراث روح صرا

شماره ۱۰۰

نور رسیده و غرابت پر

در غرابت پر و نور رسیده
هر روز نور رسیده و غرابت پر

در بسم جهان و میراث روح صرا

